

اعتقادی

- ۱ چرا خداوند در بعضی از آیات خود را «من» و در برخی دیگر (به ویژه در آیات خلقت) «ما» خطاب.....
می‌نماید. آیا مجموعه‌ای با خدا شریک بودند؟ در حالی که می‌دانیم او بدون شریک و بی‌نیاز است
و اگر فرشتگان همراهی کرده‌اند، آیا این مشارکت نیست و چنین باوری شرک قلمداد نمی‌گردد؟
- ۳ چرا ضمیر نام خداوند متعال (هو) مذکر است؟ خداوند که جنسیت ندارد.
- ۴ با دلایل «عقلی» و نقلی بیان کنید که چرا حوادث طبیعی را عذاب الهی می‌دانیم و نه قهر طبیعت.....
و یا یک سری حوادث معمول و عادی؟
- ۶ برای من این شبهه پیش آمده که در آیه ی «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ ...» انحصار بر ولایت امیرالمؤمنین
است، پس چگونه می‌توانیم ولایت دیگر ائمه را ثابت کنیم؟
- ۸ آیا می‌توان در دعا مستقیماً ائمه را مخاطب قرار داد و مثلاً شفا خواست؟ آیا حمد و ثنای ائمه
اشکال دارد؟ آیا یا علی مدد گفتن شرک است؟
- ۱۰ خدا که نیازی به عبادت شدن و شناخته شدن و ... ندارد، پس چرا باید عبادت کرد؟ و آیا تفکر در.....
این موضوعات مجاز است؟
- ۱۲ ایمان از چه سرچشمه می‌گیرد و راه تقویت آن کدام است و از کجا می‌توان به حق یا ناحق بودن
اعتقاد پی‌برد؟ و نهایت آن که برای خود چه کنیم که بتوانیم از ایمان به اسلام و اهل عصمت (ع)
در کوران فتنه‌ها کمک بگیریم؟
- ۱۵ بین حکم ارتداد و آیهی «لا اکراه فی الدین» تناقض می‌بینم؟ پاسخ این شبهه چیست؟.....
- ۱۷ در اثبات ولایت فقیه به روایات و احادیث استناد می‌گردد، اما بعضاً صحت احادیث را مورد تردید.....
قرار می‌دهند. چگونه می‌توان صحت احادیث را اثبات کرد؟
- ۱۸ در سوره لقمان – ۳۴ خداوند می‌فرماید که از درون رحم مادران و مذکر یا مؤنث بودن فرزند یا
زمان بارش باران خبر دارد . امروزه این علوم توسط دانشمندان و متخصصین نیز قابل پیش بینی
است ؟
- ۲۰ اگر روایت می‌گوید: امام زمان (ع) دنیا را پس از آن که بر از ظلم شود پر از عدل و داد می‌نماید.....
پس توجیه کسانی که معتقدند باید فساد بیشتر شود تا ظهور برسد صحیح است . لطفاً پاسخ
دهید.
- ۲۱ لعن کردن دخالت در کار خداست و ما نباید قاتلین ائمه (ع) و به ویژه امام حسین (ع) و ... را لعن.....
کنیم و باید این امر را به خداوند واگذار کنیم!؟
- ۲۵ مقام و اختیارات ائمه را از روایت صحیح بیان کنید و آیا اختیاراتی از قبیل دادن رزق به اهل
بیت(ع) داده شده است؟
- ۲۷ آیا صحت دارد که در قرآن کریم آمده است: خداوند عده‌ای را به شکل بوزینه و خوک درآورد
مگر می‌شود انسان را به جرم شرک یا گناه به شکل حیوانات درآورد؟
- ۳۰ می‌گویند خداوند غضب و انتقام ندارد . چون غضب نبود مهربانی است و خدا مهربان و بخشنده
است. آیا هیچ دلیل قرآنی دال بر غضب خدا وجود دارد؟
- ۳۲ آیا «توکل» مهم‌تر است یا «توسل» – وقتی خدا هست و می‌توانیم به او توکل کنیم، چرا باید به
دیگری توسل نماییم؟
- ۳۵ چرا حضرت علی علیه السلام قرآنی را که در زمان خلافت ابوبکر جمع آوری کرده بود و خلیفه.....
نپذیرفت را در زمان خلافت و امامت خودشان ارایه نمود؟

تاریخی

۳۷ چرا حضرت فاطمه علیهاالسلام به امام علی (ع) وصیت نمود که او را شبانه و مخفیانه تدفین نماید، مگر چه خطری جنازه‌ی ایشان یا امام را تهدید می‌کرد؟

۳۹ چرا پس از پیروزی انقلاب اسلامی، دولتمردان به واژه‌هایی چون کوروش هخامنشی، پاسارگاد و ... که در حال منسوخ شدن است اهمیتی نمی‌دهند؟ چرا اصرار است که این بخش از تاریخ پر رنگ نباشد؟ یا به دستور مقام معظم رهبری مجسمه‌های هخامنشیان را از نمایشگاه کتاب جمع کردند؟

احکام

۴۱ باید همه‌ی قوانین اسلام را کامل بدانیم و تبعیت کنیم، بدون دلیل . پس باید تفسیر خوبی از احکام داشت ... نمی‌دانم آیا سنگسار می‌تواند تفسیر خوبی داشته باشد یا نه؟

۴۳ پس از توزیع فیلم «سنگ‌سار ثریا»، شبهات بسیاری نیز راجع به منشأ این حکم، تصریح قرآن و ... بخش گردید. لطفاً پاسخ دهید آیا در قرآن به چنین حکمی تصریح شده و یا...؟

۴۶ چرا وقتی در قرآن کریم می‌فرماید: «برای زنان بهتر است خود را از نامحرمان بپوشانند» در کشور ما حجاب اجباری است؟

۴۸ قانون حجاب در کشور ما سبب شده است که توریست به کشور نیاید، آژانس‌های گردشگری ما را از فهرست خود حذف کنند، به دختران ما اجازه حضور در میادین ورزشی ندهند ... و اقتصاد ما متضرر گردیده است! پاسخ چیست؟

۴۹ سطح زندگی انسان باید طبق چه معیارهایی باشد؟ آیا سطح تحصیلات و سطح درآمد نباید هیچ تأثیری در رفتار انسان داشته باشد؟ منظور از شأن اجتماعی چیست؟

۵۱ لغت «ربا» از نظر فقهی و علوم قرآنی به چه معناست؟ مراجع به چه پولی عنوان «ربا» را اطلاق می‌کنند؟ مبانی قرآنی و حدیثی حرمت ربا چیست؟

۵۴ کجای این دین حق است که می‌گوید زنان را بزیند و اسیران را به بردگی بگیرید؟ چه جوابی باید داد.

۵۷ چرا امام ازدواج با دختر زیر نه سال را حرام نکرده است؟

۵۸ آیا میان ملیت و اسلامیت می‌توان جمع قابل شد؟ آیا رزمنده‌ای که صرفاً برای دفاع از کشورش کشته می‌شود، باز هم شهید است؟

سیاسی

۶۱ ولی فقیه که معصوم نیست، پس ولایت مطلقه و ضرورت اطاعت همه جانبه از ایشان یعنی چه؟ چرا برخی از مراجع به ولایت مطلقه معتقد نیستند؟ لطفاً با پاسخ مبسوط ما را مسلح نمایید.

۶۴ معنای مرگ بر ضد ولایت فقیه چیست؟ آیا همه‌ی مراجع مؤید ولایت فقیه هستند؟ چرا باید برای همه‌ی مسلمانان مرگ بخواهیم و چگونه می‌توانیم ادعای وحدت و دوستی با همه‌ی مذاهب نماییم؟

۶۶ چرا مقام معظم رهبری که فردی آگاه، زمان شناس و بصیر هستند، نسبت به تصفیه‌ی بخش‌های گوناگون نظام از افراد ریاکار و فاسد اقدام نمی‌کنند.

۶۸ مردم عادی چگونه می‌توانند تشخیص دهند که چه کسی حایز شرایط «ولی فقیه» شدن است؟

۷۰ عدالت در حکومت اسلامی به چه معناست؟ و از کجا بفهمیم که ولی فقیه ما عادل است؟

۶۴ معنای مرگ بر ضد ولایت فقیه چیست؟ آیا همه‌ی مراجع مؤید ولایت فقیه هستند؟ چرا باید برای همه‌ی مسلمانان مرگ بخواهیم و چگونه می‌توانیم ادعای وحدت و دوستی با همه‌ی مذاهب نماییم؟

۶۶ چرا مقام معظم رهبری که فردی آگاه، زمان شناس و بصیر هستند، نسبت به تصفیه‌ی بخش‌های گوناگون نظام از افراد ریاکار و فاسد اقدام نمی‌کنند.

۶۸ مردم عادی چگونه می‌توانند تشخیص دهند که چه کسی حایز شرایط «ولی فقیه» شدن است؟

۷۰ عدالت در حکومت اسلامی به چه معناست؟ و از کجا بفهمیم که ولی فقیه ما عادل است؟

۷۲ با توجه به اعتراض مولی‌الاحمدی به بیانات مقام معظم رهبری راجع به طلحه و زبیر، پاسخ و نظر راجع به وی چیست؟

۷۴ چرا مقام معظم رهبری که از ایران خودرو (با همه‌ی ضعف‌هایش) بازدید کردند، از کشاورزی حمایت نمی‌کنند و آیا تا به حال دیداری از مناطق کشاورزی داشته‌اند؟

۷۶ شبهات زیادی مثل پول گرفتن بسیج، تفاوت حقوق سپاه، مواضع رهبری، ضعف کشور و ... مطرح می‌کنند که عیناً ارسال می‌گردد. پاسخ جامع این شبهات چیست؟

۸۰ پاسخ شما به آقای کدیور که می‌گوید: ولایت فقیه اصلاً معتبر نیست و روایات این زمینه نامعتبر می‌باشند و این موضوع ساخته شده ذهن امام خمینی(ره) است، چیست؟

۸۱ چرا به رغم گذشت سی سال از انقلاب، صدا و سیما هنوز با آرمان‌های امام(ره) فاصله دارد؟

۸۲ مدت‌هاست که شایع می‌کنند: امام(ره) فرموده بود که آب و برق مجانی است؟! نسل جدید مطلع نیست که قضیه چه بوده است؟ لطفاً راهنمایی کنید؟

۸۳ چرا مرگ بر آمریکا؟

۸۵ مگر نظام جمهوری اسلامی ایران متولی و ضامن بهشت رفتن مردم است که رعایت احکام اسلامی را در همه‌ی زمینه‌ها به اسم قانون واجب می‌کند و برخی از آزادی‌های مردم را سلب می‌نماید؟

۸۷ می‌گویند در آمریکا و غرب آزادی بیان است. چرا می‌توانند بالاترین مقام‌ها را زیر سؤال ببرند و یا علیه او شعار بدهند، اما در ایران چنین نیست و سر و کار منتقد با زندان است؟

۸۹ اگر حکومت به خودش مطمئن است، چرا اعمال فشار می‌کند، روزنامه‌ها را توقیف و سایت‌ها را فیلتر می‌کند، رد صلاحیت می‌کنند؟ امکانات بیت‌المال در اختیار امثال شماس است که از ظالمین دفاع می‌کنند؟

۹۲ می‌گویند به رغم گذشت سی سال از عمر نظام جمهوری اسلامی ایران، ارتکاب به گناه (فساد) بیشتر از زمان طاغوت است! در آن موقع مراکز فساد بود و کسی مجبور به ریا نبود، اما اکنون هم گناه‌کار زیاد شده و هم ریا . آیا این ضعف و ناکارآمدی روش های نظام جمهوری اسلامی ایران نیست؟

۹۴ به ویژه پس از شنیدن سخنان شهید دیالمه در مورد میرحسین موسوی، این شبهه برایم پیش آمد که اگر او طبق گفته شهید آیت فراماسون بوده و ...، چرا امام او را تأیید کرد و چرا مجلس خبرگان او را رد صلاحیت نکرد؟

۹۷ می‌گویند: احمدی نژاد می‌خواهد آزمایش انفجار بمب اتمی را در تهران انجام دهد! پاسخ چیست؟

۹۸ آیا صحت دارد سید حسن در مراسم سالروز رحلت به یکی از وزرا حمله ور شده است؟ در ضمن نظر شما راجع به ایشان و تحلیل‌تان از این عمل وی چیست؟

۱۰۰ به رغم تأکیدات مقام معظم رهبری به کار و همت مضاعف، مذهبی ها مشغول بحث درباره زلزله بوده و احادیث دهان به دهان نقل می شود؟! لطفاً درباره‌ی اعتبار این احادیث و تکلیف مردم روشنگری نمایید.

۱۰۲ مگر احمدی نژاد خبر از غیب دارد که از حتمیت وقوع زلزله در تهران خبر می دهد؟ ضمناً اگر زلزله یا آتشفشان بلاست چرا بر سر اسرائیلی‌ها نمی‌آید؟!

متفرقه

۱۰۳ چرا خارجی‌ها با وجود این که شراب می‌خورند و گناهان زیادی انجام می‌دهند در رفاه و سرسبزی..... هستند و ما در بد بختی و فلاکت؟

۱۰۵ چرا کشورهای غیر مسلمان وفور بارش باران وجود دارد، اما در کشور اسلامی ایران چنین نیست؟

۱۰۶ مدتی مدیدی است که موضوع «موفقیت» در اذهان عمومی مطرح شده و به غیر از کلاس های متعدد، رسانه‌ها نیز بسیار به آن می‌پردازند و فیلم‌های مستندی نیز به نمایش درآمده است. اغلب آموزه‌ها بر دو محور احساسات و باور تکیه دارد و محتوای مباحث ایرانی و خارجی نیز مشابه است. آیا این مباحث به لحاظ آموزه‌های دینی نیز مورد قبول است؟

۱۰۸ نحوه استفاده از قرآن چگونه است؟ آیا از ظاهر همه آیات می‌توان استفاده کرد یا باید با تفسیر خواند؟

۱۱۱ چرا می‌گویند مقام امام حسن (ع) از امام حسین (ع) بالاتر است، مگر همه ی ائمه اطهار (ع) نور..... واحد نیستند؟

۱۱۲ آیا رونق بازار موسیقی‌های فاسد و هرزه‌خوانی‌ها در قبال محدودیت موسیقی فاخر و سنتی و ... از..... بی‌توجهی. در مجموع شاهدهی بر نیاز فطری به مقوله ی موسیقی، جشن و در کل شاد بودن نمی‌باشد؟

اجتماعی

۱۱۶ در خارج حتی به زنانی که لباس های بدحجاب آن چنانی پوشیده‌اند کسی متلک نمی‌گوید، اما در..... ایران هر کسی به خودش اجازه می‌دهد که متلکی بگوید. علت چیست؟!

۱۱۷ اصل عید نوروز چیست؟ و آیا در اسلام این چنین عیدی را داریم؟ ! و آیا پیامبر اکرم (ص) و اهل..... بیت (ع) آن را قبول دارند؟

فلسفه

۱۱۸ زمان نمی‌تواند بخشی از جهان هستی باشد، زمان بی آغاز است، پس محال است که خدا زمان را آفریده باشد! پس آن چه ازلی و ابدی است، خود زمان است...؟

ش(تهران): چرا خداوند در بعضی از آیات خود را «من» و در برخی دیگر (به ویژه در آیات خلقت) «ما» خطاب می نماید. آیا مجموعه ای با خدا شریک بودند؟ در حالی که می دانیم او بدون شریک و بی نیاز است و اگر فرشتگان همراهی کرده اند، آیا این مشارکت نیست و چنین باوری شرک قلمداد نمی گردد؟

x-shobhe: به دو نکته ی ذیل باید توجه نمود:

الف - ادبی:

در ادبیات صحیح است که فعل را به فاعل مباشر نسبت دهند . در مثل صحیح است گفته شود فتح الجیش که فاعل مباشر هستند و نیز صحیح است اگر گفته شود فتح الامیر . آن جا که خداوند می فرماید «ما» چنین کردیم خبر از واسطه بودن ملائکه و مأموران الهی برای رسیدن فیض می دهد که البته همگی بنده و در ید قدرت و تحت امر خداوند هستند و نه این شریک او باشند.

« وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ » (النور - ۴۲)

حکومت و مالکیت آسمان ها و زمین به ذات مقدس خدا اختصاص دارد . و بازگشت همه به سوی او خواهد بود.

« وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيمًا » (الفتح - ۷)

و خدای را لشکریانی در آسمان ها و زمین است و خدا، مقتدری شکست ناپذیر و حکیمی فرزانه است.

ب - معرفتی (شناختی):

عالم خلقت، عالم اسباب است . چنان چه انسان از خاک خلق می شود، از گیاه و حیوان تغذیه می کند، از آب سیراب شده و رفع تشنگی می نماید، نور به واسطه ی خورشید می تابد ... و به واسطه انبیاء و ملائک وحی و اولیای الهی و دهها واسطه ی دیگر اوامر و نواهی خداوند را دریافت می نماید. و در حدیث نیز تأکید شده است به این که

«ابا الله ان یجری الامور الا باسبابها»

خداوند هیچ امری را به جز به وسیله ی اسبابش جاری نمی نماید.

بدیهی است که قرار دادن اسباب برای اجرای امور، به خاطر نیاز حق تعالی نیست، چرا که اسباب را نیز خود می آفریند و در جایش قرار می دهد و تأثیر و تأثر اسباب را هم خودش آفریده است، بلکه نیاز مخلوق است که نمی تواند هیچ فیضی را بدون واسطه دریافت نماید . چنان حتی یک جرعه آب را نمی توان بدون دست اندرکاری دهها یا صدها واسطه نوشید . لذا خداوند در برخی از آیات کل آفرینش را به خود نسبت می دهد تا همگان بدانند که احدی مدخلیت ندارد و گاه انسان را متوجه اسباب و واسطه ها نیز می نماید که همگی در مخلوق و در اختیار او هستند. و متقابلاً به انسان تأکید می نماید که برای رسیدن به مراحل کمال و قرب باید اسباب مناسب را به کار بندد. چنان چه می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

(المائدة - ۳۵)

ای افرادی که ایمان آورده اید از خدا بترسید و وسیله ی برای تقرب به خدا به دست
آورید و در راه خدا جهاد نمایید، شاید رستگار شوید.

لذا همه چیز از اجزای طبیعت گرفته تا ملائک، وحی، انبیاء، اولیاء، نماز و سایر عبادات، کتاب، مریی و ... همه
وسایل قرب به خداوند متعال هستند. پس اگر حق تعالی در به کار بردن لفظ «ما» به وسایلی که در اختیار خودش
و به امر خودش به کار رفته است اشاره نمود، دلیلی بر شراکت آنها نمی باشد. آیا ما که به واسطه ی نماز خداوند را
عبادت می کنیم، نماز با ما شریک شده است؟ یعنی او موجودی است و من موجود دیگری و دو تایی با هم شراکتی
خداوند را عبادت کرده ایم؟ یا من موجودی هستم که به امر او به اراده ی خود برای عبادت پروردگار نماز را وسیله
قرار داده ام؟

ب - ذوقی:

اگر به آیاتی که در آن واژه ی «انا» به معنای «من» به کار رفته شده دقت کنیم، در می یابیم که هر گاه خداوند
راجع به خود (یا همان ذات مقدس) سخنی می فرماید، اغلب واژه ی «من» را بیان می دارد. مانند:

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه - ۱۴)

حتماً و قطعاً من آن خداهی هستم که جز من خداهی وجود ندارد. پس مرا پرستش
کن، و نماز را برای یادآوری من به پای دار.

و اما هر گاه در رابطه با فعلی نسبت به خلق سخن می گوید، واژه ی «ما» را بیان می دارد، چرا که «ما» بیان از
حکومت و سلطنت دارد (به همین دلیل پادشاهان و بزرگان به خود «ما» می گفتند) و خداوند متعال حاکم مطلق
عالم هستی است و با همین واژه ی «ما» حاکمیت خود به مخلوق، فیض یا عذاب و واسطه های انزال آن بیان
می دارد. مانند:

«إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوفْرَ» (الکوثر - ۱)

«إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ لَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ» (البقره - ۱۱۹)

«وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (الأنبياء - ۱۰۷)

«وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَّلَ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا» (الإسراء - ۱۰۵) و ...

که البته در تمامی آیاتی که واژه ی «ما» به کار رفته است، حتماً امر یا اعطای الهی به واسطه ی اسباب به مخلوق
رسیده است.

ش(تهران): چرا ضمیر نام خداوند متعال (هو) مذکر است؟ خداوند که جنسیت ندارد.

x-shobhe: برخی از زبان‌ها (مانند: عربی، انگلیسی، فرانسه، ایتالیایی و ...) برای هر اسمی «حرف تعریف». برخی یک حرف تعریف (مانند انگلیسی: The) و برخی دو حرف تعریف (مانند فرانسه: La و Le) و برخی سه حرف تعریف (مانند عربی و آلمانی: Der-Die-Das).

اگر چه به خاطر قواعد دستوری حرف تعریف‌های به مذکر - مؤنث و خنثی تقسیم شده‌اند، اما دلیل ندارد که مسمی (صاحب اسم) حتماً جنسیت داشته باشد. مثلاً حرف تعریف «دختر» در زبان آلمانی (Das Mädchen) خنثی است، در صورتی که او مؤنث بوده و خنثی نمی‌باشد و یا حرف تعریف میز، (Der Tisch) مذکر می‌باشد، در صورتی که میز جنسیت ندارد. و یا در زبان انگلیسی همه‌ی حرف تعریف‌ها خنثی (The) می‌باشد. در دستور زبان عربی نیز حرف تعریف‌ها بر اساس همین قاعده استوار شده است و نه بر اساس جنسیت.

پس، منظور از این تقسیم بندی قواعد دستوری است و نه جنسیت. مثلاً اگر برای فرشته حرف تعریف مؤنث به کار رود، مقصود این نیست که فرشته‌ها (ملائک) مؤنث هستند.

گاهی نیز در زبان‌های متفاوت، اسم‌ها یا مفاهیمی نیز از این حالت برخوردار می‌گردند، در صورتی که منظور جنسیت نمی‌باشد. مثل این که در فارسی به جماعت می‌گوییم «مردم» در حالی که همگان مرد نیستند و یا در برخی از آیات قرآن کریم مراد از واژه «رجال» همان مردم است و نه فقط جنس مذکر از نوع بشر. یا به شجاعت توأم با ایثار «مردانگی» گفته می‌شود - فلانی خیلی مردانگی کرد و از حق خود گذشت، حال آن که ممکن است منظور از فلانی، یک زن باشد که چنین گذشت شجاعانه‌ای کرده است.

نهار ۲

۱۳۸۹

پاسخ به سوالات و شبهات

www.x-shobhe.com

ش (تبریز): با دلایل «عقلی» و نقلی بیان کنید که چرا حوادث طبیعی را عذاب الهی می‌دانیم و نه قهر طبیعت و یا یک سری حوادث معمول و عادی؟

x-shobhe: پیش‌تر به صورت مبسوط در باره ی عذاب الهی، مسخ انسان، حوادث طبیعی و ... توضیحات مبسوطی ارائه شده بود که می‌توانید در آرشیو بخش «متفرقه» آنها را مطالعه نمایید. (1) - (2). اما در این بخش نیز نکات ذیل ایفاد می‌گردد:

الف - واژه‌ی «قهر طبیعت» را در مقابل «عذاب الهی» وضع کرده‌اند و درست نیست. چرا که طبیعت فاقد شعور منتج به اراده و عمل است و نمی‌تواند با کسی قهر یا آشتی نماید.

ب - تا وقتی انسان در عالم طبیعت زندگی می‌کند، نعمت و عذاب الهی نیز از راه‌ها و با ابزار طبیعی به او می‌رسد. چنان چه حتی وحی خداوند توسط پیامبری که یک انسان زنده است، می‌شنود، حرف می‌زند، غذا می‌خورد، کار می‌کند، می‌خوابد و می‌میرد به انسان می‌رسد، رزق و روزی توسط عوامل طبیعی و رفتارهای طبیعی به انسان می‌رسد و عذاب نیز این قاعده مستثنی نبوده و به وسیله عوامل طبیعی می‌رسد.

این القای غلط و منحرف کننده ای است که گمان شود، اگر فعلی از ناحیه ی خداوند متعال باشد، حتماً باید از طریق غیر طبیعی و به شکل غیر علمی باشد و اگر حادثه یا فعلی طبیعی و منطبق با علم بود، حتماً از شعور طبیعت بوده و به خداوند ربطی ندارد. در هر حال این عالم را خداوند متعال بر اساس علم حکیمانه‌ی خود خلق نموده است و همه‌ی فعل و انفعالات نیز در چارچوب‌های عقلی و علمی و در ید قدرت او انجام می‌پذیرد.

ج - کدام عذاب الهی بر اقوام گذشته از غیر راه‌های طبیعی بوده است؟ طوفان نوح، شکافته شدن دریا، بادهای صرصر و ... همه و همه شکل طبیعی دارد، چرا که ما در عالم طبیعت زندگی می‌کنیم. به عنوان مثال قلی:

«وَأَمَّا قَوْمَ عَادٍ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ» (الحاقه - ۶)

و اما قوم عاد به وسیله ی بادی بسیار سرد و تند و طغیان گر و ویران ساز به هلاکت رسیدند.

«إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُمْ بِسَحْرِ» (القمر - ۳۴)

و ما بادی سنگ آور بر آنان فرستادیم، و به جز خاندان لوط که در سحرگاهان نجات دادیم همه را هلاک کردیم.

«فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ * فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ»

(۷۴)

پس ناگهان در هنگام طلوع آفتاب صیحه‌ای کارشان بساخت * و ما شهرشان را زیر و رو کردیم و سنگی از سجیل بر آنان بباریدیم.

و همین طور است ده‌ها آیه‌ی دیگری که در باره‌ی عذاب اقوام گذشته نازل شده است و همه از راه و به شکل طبیعی بوده است. حتی خلقت حضرت آدم(ع) نیز شکل طبیعی و علمی دارد. از خاک و

بر اساس علم و قدرت حکیمانه ی خداوند متعال خلق شده است و خلقت، تولد و مرگ سایر بنی آدم و همه ی جانداران و مخلوقات در عالم طبیعت نیز خارج از قواعد طبیعی نمی باشند. د - اما توجه به این نکته ی مهم ضروری است که پس از خاتم الانبیاء و المرسلین حضرت محمد(ص)، هیچ عذابی بر هیچ قومی نازل نشده است. چون خداوند او را رحمتی برای همه ی اقوام و جهان خلقت فرستاده است:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (الأنبياء - ۱۰۷)

و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستاده‌ایم.

لذا آن چه که پس از ایشان وقوع می یابد، «بلاء» است و نه «عذاب». معنای بلا نیز امتحان و آزمایش می باشد. انسان ها به بلاهای متفاوتی دچار می شوند و نسبت به هر چیزی امتحان می شوند. حتی نعمت های الهی نیز به نوبه ی خود بلاء می باشند و چه بسا همین بلاء و امتحان موجب ضرر و خسران آنها گردد. مثل کسی که به نعمات ظاهری دنیا دست می یابد و بدین واسطه اهل کفر و یا معصیت می گردد.

زلزله، سیل، آتش فشان و ... که همه در طبیعت رخ می دهد، در عین حال که از ید علم و قدرت حکیمانه ی خداوند متعال خارج نیست و به اراده ی او صورت می پذیرد، بلا و امتحان نیز هست. لذا ممکن است یک بلا ی الهی، موجب رشد و بهره مندی شخص یا امتی گردد و همان بلاء موجب ضرر و خسران شخص یا امت دیگری شود.

در نتیجه بندگی خدا، توکل، توسل، عبادت، دعا، صدقه و ... ضرر بلاء را از انسان و انسان را از ضرر آنها دور می سازد و گناه معصیت سبب دچار شدن فرد یا جامعه به آسیب، ضرر و خسران می گردد. چرا که گناه، خارج شدن از روال طبیعی و منطبق با سنت الهی است. و به همین دلیل، بلاء قابل دفع است. یعنی دور شدن از صدمات آن ممکن است، اما عذاب الهی قابل دفع نیست و وقتی بر شخص یا امتی تعلق بگیرد، هلاکت حتمی است.

ش(تهران): برای من این شبهه پیش آمده که در آیه ی «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ ...» انحصار بر ولایت امیرالمؤمنین است، پس چگونه می‌توانیم ولایت دیگر ائمه را ثابت کنیم؟

x-shobhe: به نکات ذیل دقت فرمایید:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (المائدة - ۵۵)

جز این نیست که ولی شما خداست و رسول او و آنان که ایمان آورده‌اند، همان ایمان آورندگان که اقامه نماز و ادای زکات می‌کنند در حالی که در رکوع نمازند.

الف - در آیه مبارکه‌ی مورد بحث، سخن از جمعی از اولیاء به میان رفته است. «ولی» اول و منحصر، حق تعالی می‌باشد که با لفظ «الله» شناخته شده است. «ولی» دیگر در راستای ولایت الله، فرستاده و رسول اوست که او نیز با لفظ «رسوله» شناخته شده است و سپس در راستای ولایت خدا و رسول (ص)، ولایت «والذین امنوا...» - کسانی که ایمان آوردند»، نه یک نفر، مورد بحث قرار گرفته است.

ب - حال سؤال ایجاد می‌شود که آیا همه ی کسانی که ایمان آورده‌اند، «ولی» هستند؟ اینجاست که «حصر»ها برای معرفی صورت می‌پذیرد. مثلاً در آیه ی مبارکه‌ی ذیل، مؤمنین نسبت به ولایت بر یک دیگر به دو قسمت تقسیم می‌شوند:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يهاجَرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهاجَرُوا وَإِنْ اسْتَرْصَرْتُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (الأنفال - ۷۲)

کسانی که ایمان آورده و در راه خدا مهاجرت نموده و با اموال و جان های خود جهاد کردند و کسانی که (مهاجرین را) جای دادند و یاری کردند آنان بعضی شان اولیای بعضی دیگرند (اولیای یکدیگرند) و کسانی که ایمان آوردند (ولی) مهاجرت نکردند هیچ‌گونه ولایتی (تعهد و مسئولیتی) نسبت به آنان ندارید تا آن که مهاجرت کنند (ولی این مقدار ولایت هست که) اگر از شما در راه دین نصرت بخواهند شما باید یاریشان کنید مگر این که بخواهند با قومی بجنگند که میان شما و آن قوم پیمانی باشد و خداوند به آن چه می‌کنید بیناست.

و در آیه‌ی مطروحه نیز حصر «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» صورت پذیرفته است که به سند شیعه و سنی مصداقش وجود مبارک حضرت امیرالمؤمنین(ع) می‌باشد.

ج - هر چند مصداق و حصر آیه وجود مبارک ایشان است، اما آیه ی مبارکه مطلق ایشان نمی‌باشد، بلکه شأن نزول آیه وجود مبارک ایشان است. چنانچه آیات بسیار دیگری شأن نزول دارد که شأن آنها مطلق آن آیات قلمداد نمی‌گردند. لذا کسی هم تا کنون (از شیعه و سنی) مدعی نشده است که آیه ی «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ...» منحصرأ در مورد ایشان و مطلق ایشان نازل گردیده است. بلکه آیه نسبت به اولیای الهی عمومیت دارد و نفر اول آنها با حصر و مشخصه‌ی یک فعل (کسی که نماز خواند و در حال رکوع زکات داد) معلوم گردیده است. پس در همین آیه مشخص گردید که اولاً جمعی از مؤمنین «ولی» دیگر مؤمنین هستند - نه فقط یک نفر از آنها و ثانیاً اگر چه نام اعضای این جمع بیان نشده، اما نفر اولشان مشخص گردیده است.

د - همان طور که اشاره داشتید، اثبات «ولایت» گروهی از مؤمنین نسبت به دیگران از قرآن کریم، منحصر به این یک آیه نیست. واژه‌هایی چون: اولیاء - اولی الامر - ائمه و ... دال بر ولایت و امامت چند نفر است و نه فقط یک نفر.

وقتی قرآن کریم می‌فرماید:

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»

بِه یاد آورید] روزی را که هر گروهی را با امامانشان بخوانیم...» (الإسراء - ۱۷)

«وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ»

همه چیز (از اعمال و آثار آنها) را در امامی آشکار احصاء می‌کنیم (یا ثبت و به شمار

می‌آوریم)» (یس - ۱۲)

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا ...»

و آنها را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کنند...» (الأنبياء - ۷۳)

... و سایر آیات مربوط به ولایت و امامت، معلوم است باید برای همیشه اولیاء و امامانی باشند

ه - اگر در خصوص ولایت اهل بیت(ع) در قرآن کریم هیچ آیه‌ی وجود نداشته باشد، مگر آیات ذیل:

«وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (آل عمران - ۱۳۲)

و اطاعت کنید از الله و رسول، باشد که مورد رحمت واقع شوید.

«وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أَحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلِيَ رَسُولُنَا الْبَلَاغُ

الْمُبِينُ» (المائدة - ۹۲)

و اطاعت خدا و اطاعت پیامبر کنید و (از مخالفت فرمان او) بترسید، و اگر روی

ببگردانید (و مخالفت نمایید مستحق مجازات خواهید بود) و بدانید بر پیامبر ما جز

ابلاغ آشکار چیزی دیگری نیست (و این وظیفه را در برابر شما انجام داده است).

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ

فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا»

(النساء - ۵۹)

ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و

صاحبان امر را و هر گاه در چیزی نزاع کردید آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید، اگر

ایمان به خدا و روز رستاخیز دارید، این برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر

است.

و اگر رسول اکرم(ص) نیز در رابطه با معرفی اولیای الهی و جانشینان خود هیچ فرمایشی به جز خطبه‌ی غدیر خم

(به سند شیعه و سنی) نداشته باشند، برای اثبات ولایت اهل بیت(ع) از طریق قرآن کریم کافی است.

چرا که خداوند کریم در قرآن فرموده است که از رسولش(ص) اطاعت کنیم و در آیه ولایت نیز قید و تأکید نموده

است که در صورت بروز اختلاف به او رجوع کرده و تأویل آیات را نیز از او جویا شویم و ایشان(ص) نیز در خطبه‌ی

غدیر خم ولات امر و ائمه معصومین(ع) را از اول تا به آخر معرفی نموده‌اند.

ش (تبریز): آیا می‌توان در دعا مستقیماً ائمه را مخاطب قرار داد و مثلاً شفا خواست؟ آیا حمد و ثنای ائمه اشکال دارد؟ آیا یا علی مدد گفتن شرک است؟

x-shobhe:

دعا و توسل: دعا یعنی صدا کردن و خواستن. پس، صدا کردن اهل بیت عصمت (ع) و چیز خواستن از آن‌ها مثل صدا کردن و چیز خواستن از هر کس دیگری بلا اشکال است، البته به شرط آن که نه اهل عصمت (ع) و نه هیچ کس دیگری جز خداوند متعال را مؤثر در وجود نداند و به آنها نیز به چشم «وسایل» نگاه کند. سرتاسر دعای توسل همین است، ما تک تک معصومین را صدا می‌زنیم و پس از عرض ادب، به باورمان نسبت به جایگاه ویژه‌ی آنان نزد خداوند متعال اذعان می‌کنیم و سپس عرض می‌نماییم:

«إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَقَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَي حَاجَاتِنَا»

ما به شما روی آورده و از شما میانجیگری خواسته و شما را وسیله ی [قرب] قرار دادیم و برای استجابت حاجت‌هایمان، شما را جلو انداختیم.

و در خاتمه‌ی دعای توسل نیز عرض می‌کنیم:

«يَا سَادَتِي وَ مَوَالِيَّ إِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكُمْ أَيْمَتِي وَ عُدَّتِي لِيَوْمِ فَقْرِي وَ حَاجَتِي إِلَى اللَّهِ وَتَوَسَّلْتُ بِكُمْ إِلَى اللَّهِ»

ای بزرگان و صاحبان ولایت من، من به شما روی آوردم که پیشوایان من و توشه‌ی روز نداری‌ام و حاجتم نزد خداوند هستیید و توسل کردم (وسیله جستیم) به شما نزد خداوند متعال.

این نوع نگاه، رجوع، صدا کردن و خواستن، یعنی وسیله قرار دادن آنها نه تنها اشکالی ندارد، بلکه چاره‌ای هم از آن نیست. چرا که انسان به هیچ وجه نمی‌تواند بدون وسیله کاری بکند [اگر چه نوشیدن یک جرعه آب]. لذا خداوند متعال نیز نه تنها فرموده که برای قرب او بهترین وسایل را برگزینیم، بلکه فرموده است اگر می‌خواهید به فلاح برسید، حتماً این کار انجام دهید. یعنی بدون توسل به این وسایل، کسی به فلاح نمی‌رسد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»
(المائدة - ۳۵)

ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و وسیله‌ای برای تقرب به او بجوئید! و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید!

دقت کنید که مخالفان دعا و توسل (وهابیت و بی‌دین‌ها)، خود برای هر حاجب کوچک یا بزرگ خود به هر کس و هر چیزی متوسل می‌شوند (مثل این که به پزشک می‌روند - از بانک وام می‌خواهند - از آشنایان خود انتظار نفوذ و کارگشایی دارند و ...)، اما نوبت به تشیع و توسل به اهل عصمت (ع) که می‌رسد، چنان موحد می‌شوند که گویی بین آنها و خداوند متعال هیچ فاصله و اختلاف رتبه‌ای وجود ندارد و نیازی به هیچ وسیله‌ای هم ندارند. پس، صدا و دعا کردن - چیزی خواستن (اگر چه شفا و بهبود بیماری) و ... نه تنها هیچ اشکالی ندارد، بلکه بسیار هم لازم و خوب است و چاره‌ای هم از آن نیست، به شرط آن که فقط خداوند متعال مبدأ وجود و افاضه شناخته شود و رجوع به دیگران فقط از باب وسیله قرار دادن باشد. چنان چه: پیامبر اکرم (ص) و اهل عصمت (ع) و قرآن کریم و علما و ... همه وسایل هدایت هستند، اما هدایت دست خداوند کریم و منان است. یا از انبیای الهی معجزه طلب می‌کردند و خداوند می‌فرمود: فقط خداوند است که می‌تواند معجزه بدهد - یا از آنها شفا و ... می‌خواستند. دعا و مخاطب قرار دادن اهل عصمت (ع) در زمان ممتشان مانند دعا و مخاطب قرار دادن آنها در زمان حیاتشان است. آیا کم به در خانه‌ی آنها رفته و از آنان خواسته‌اند که وسیله‌ی لطف و کرم الهی برای آنان گردد؟

حمد و ثنا: واژه‌ی «الحمد لله رب العالمین» که در کلام وحی جاری شده است، یعنی «حمد» مخصوص خداوند است و به دیگران تعلق نمی‌گیرد. اگر چه اهل عصمت (ع) باشند.
دقت شود که ما در فارسی دو واژه ی «حمد» و «شکر» را به یک نوع ترجمه کرده و معنای «سپاس گذاری» را از آنها درک می‌کنیم. در حالی که معنای این دو کاملاً با هم فرق دارد و به همین لحاظ می‌فرماید:

من لم یشکر المخلوق، لم یشکر الخالق

هر کس شکر مخلوق را به جای نیآورد، شکر خالق را به جای نمی‌آورد

در حالی که می‌فرماید: «حمد فقط مخصوص خداوند است».

حمد؛ سپاس گذاری توأم با پرستش است. یعنی سپاس عبد از معبود.

ولی «شکر» صرفاً سپاس گذاری است که هر کسی موظف است از واسطه ی فیض خود نیز ممنون و سپاس گزار باشد.

یا علی گفتن: با توجه به مواردی در مبحث «دعا و توسل» گفته شد، پاسخ این بخش نیز روشن گردید. اگر منظور از «یا علی» گفتن، توسل به آن مقام بزرگوار نزد خداوند باشد، نه تنها اشکالی ندارد، بلکه عین عبادت و بندگی خداوند و اطاعت از آیه ی کریمه‌ی فوق الذکر می باشد، اما اگر منظور مبدأ و منشأ وجود و فیض دانستن ایشان است، بدیهی است که اشکال دارد.

دقت شود که طبق احادیث (اصول کافی باب اسمای الهی، ج ۱)، نه تنها «یا علی، یا حسین، یا فاطمه، یا مهدی» بلکه حتی اگر اسم‌های خدا بدون قصد کردن خود خدا خوانده شود، شرک است. بر اساس مضمون این روایات: هر کسی اسم خدا را بدون قصد کردن خودش صدا کند، کافر است. چون غیر از او را صدا کرده و هر کسی اسم و خودش را با هم قصد کند، مشرک است. چون دو چیز را خوانده و دوگانه پرستی کرده و هر کسی خدا را قصد کند و او را با اسمایش بخواند، موحد است.

ش (تهران): خدا که نیازی به عبادت شدن و شناخته شدن و ... ندارد، پس چرا باید عبادت کرد؟ و آیا تفکر در این موضوعات مجاز است؟

x-shobhe: در فرهنگ و مکتب اسلامی (بر عکس اغلب مکاتب الهی تحریف شده و مکاتب بشری قدیم و معاصر) تفکر نه تنها جایز است، بلکه واجب است. وجه تمایز انسان با سایر موجودات همین فضیلت و امکان تعقل و تفکر اوست و مخاطب کلام الهی نیز «عقل» بشر است که باید با تفکر «فهم» کند و حق و باطل را از یک دیگر تمیز دهد.

چه بسیاری آیاتی که خداوند متعال در آن انسان را به تعقل و تفکر دعوت می نماید و حتی می فرماید که تمامی زمین و آسمان ها و هر آن چه در آن هست را برای تعقل و تفکر انسان آفریده ام:

«أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ» (الروم - ۸)

آیا آنان با خود نیندیشیدند که خداوند، آسمان ها و زمین و آن چه میان آن دو است را جز به حق و برای زمان معینی نیافریده است؟! ولی بسیاری از مردم (رستاخیز و) لقای پروردگارش را منکرند!

«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (آل عمران - ۱۹۱)

(مؤمنین) همان ها که خدا را در حال ایستاده و نشسته، و آن گاه که بر پهلو خوابیده اند، یاد می کنند و در اسرار آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند (و می گویند): بار الها! اینها را بیهوده نیافریده ای! منزهی تو! ما را از عذاب آتش، نگاه دار! در احادیث و روایات اسلامی نیز مباحث بسیاری در ضرورت و جایگاه تفکر مطرح شده است، تا آن جا که می فرمایند:

«تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة»

یک ساعت فکر کردن بهتر از هفتاد سال عبادت است.

(مستدرک الوسائل/ج ۲/ص ۱۰۵)

منتهی تفکر باید در موضوع قابل فکری که موجب دستیابی به پاسخ منطقی، حل مشکل و در نهایت رشد و تعالی انسان باشد صورت پذیرد. لذا بسیار تأکید شده است که در مباحثی که به نتیجه نمی رسد (مثل تفکر در ذات حق تعالی، که اگر قرار باشد در فکر و عقل شما بگنجد، لابد محدودتر از آن است، پس دیگر خالق و الله نیست) و یا تفکر در مباحثی که به نتیجه نمی رسد و یا نتیجه ای آن فایده ای برای شما ندارد، بیهوده تفکر ننمایید. بدیهی است که بدون تفکر، هیچ شناختی حاصل نمی گردد و انسان بی شناخت، انسان جاهل و بی هدفی خواهد بود که طبعاً هدف و راه کاری به جز ارضای غرایز حیوانی نخواهد داشت.

اما راجع به بی نیازی حق تعالی و چرایی عبادت؟ همان گونه که اشاره نمودید، پروردگار عالم، غنی و بی نیاز است. نیاز از نقص و از صفات مخلوق می باشد و خداوند متعال منزّه (سبحان) از نقص، نیستی و نیاز می باشد. اما مخلوقات (بندگان) همه در اصل وجود و تداوم بقای خود نیازمند و فقیر درگاه غنی هستند:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر - ۱۵)

ای مردم شما (همگی) نیازمند به خدا هستید، تنها خداوند است که بی نیاز و شایسته هر گونه حمد و ستایش است!

بدیهی است که با چنین باوری، ممکن است ابتدا این سؤال پیش آید که اگر او «غنی» است که هست، پس چرا امر به اطاعت و عبادت خود نموده است؟

ریشه‌ی این سؤال بیشتر به خاطر قیاس غلط خداوند به خودمان [مخلوق] است، چرا که ما همه چیز را در خودمان می‌شناسیم. و حال آن که اگر قرار باشد صفت یا حالتی از مخلوق در خالق باشد، او دیگر خالق نیست. و ما وقتی از کسی انتظار یا طلب یا درخواستی داریم، به این دلیل است که به آن خواسته «نیاز» داریم. اما «غنی» از آن جهت که غنی است، هیچ نیاز و احتیاجی ندارد، امر، فعل و رهنمود او، به جز حکمت و کرم به مخلوق نیست

اگر چه هیچ گاه نمی‌شود در میان مخلوقات مثلی برای خالق پیدا او بیان نمود، اما [با لحاظ نمودن در مثل مناقشه‌ای نیست] مثال به نورافشانی خورشید و بهره‌مندی همه موجودات زنده و ... می‌زنیم. آیا خورشید به پرتو افکنی نیازمند است؟! یا دیگران به نور، انرژی و جاذبه‌ی او محتاج‌اند؟ پس، امر [تکوینی و تشریحی] خالق حکیم به عبادت بندگان نیز به خاطر نیاز بندگان است و نه نیاز خداوند غنی کریم

اینک جای دارد در این موضوع تفکر کنیم که: آیا غنا و بی‌نیازی خداوند متعال به بندگان و مخلوقات خود، علت و سبب موجهی است برای آن که آنها را رها نموده و هدایت ننماید و با بر عکس. بلکه از خالق علیهم، حکیم، قادر و غنی، این انتظار می‌رود که بندگان را به سوی کمال آنها هدایت [تکوینی و تشریحی] نماید؟

کمال انسان، به هدف اوست. انسان عاشق و وابسته‌ی به «هدف» اش است که از آن به معبود، معشوق و مقصود نیز یاد می‌کنیم. لذا انسان به هدف خود تعلق پیدا کرده، وابسته شده و به سوی او حرکت می‌کند. خواه هدفش هوای نفس باشد یا کمال و هستی مطلق [الله جل جلاله]. و هر چیزی که هدف غایی انسان باشد، اله و معبود او می‌گردد و آدمی «عبد» و بنده‌ی معبود خویش است.

لذا حق تعالی می‌فرماید که جز من هدف و معبودی نگیرید. إله و معبودی جز من وجود ندارد. «لا إله الا الله» و هر چیز دیگری که جز من إله و معبود فرض کنید و به سوی او بروید، موجودی چون خودتان مخلوق و نیازمند است

«قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لَافْعًا وَ اللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»
(المائده - ۷۶)

بگو: «آیا جز خدا چیزی را می‌پرستید که مالک سود و زیان شما نیست؟! و خداوند، شنوا و داناست.»

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ لو اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِن يَسْأَلُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْفِذُوهُ مِنْهُ ضَعْفَ الطَّالِبِ وَ الْمَطْلُوبِ» (الحج - ۷۳)

ای مردم! مثلی زده شده است، به آن گوش فرا دهید : کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید، هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند! و هر گاه مگس چیزی از آنها برباید، نمی‌توانند آن را باز پس گیرند! هم این طلب‌کنندگان ناتوانند، و هم آن مطلوبان (هم این عابدان، و هم آن معبودان)!

پس، غنای الهی نه تنها مانع از هدایت او نیست او اساساً رها کردن خلق و هدایت نمودن او منافات با علم و حکمت الهی دارد، بلکه دلیل روشنی برای فهم دلیل بندگی و اطاعت است. پس، بندگی حق تعالی نیاز و مفید به مخلوق است و نه خالق. انسان باید او را معبود بداند، به او وابسته باشد و با اطاعت، بندگی او را به جای آورد. اما چگونه؟
چگونگی رشد و تقرب به کمال و هستی مطلق را نیز خودش باید نشان دهد. لذا امر به بندگی خودش نموده و راه‌کارهای بندگی را نیز خود بیان می‌دارد.

ش (تهران): ایمان از چه سرچشمه می گیرد و راه تقویت آن کدام است و از کجا می توان به حق یا ناحق بودن اعتقاد پی برد؟ و نهایت آن که برای خود چه کنیم که بتوانیم از ایمان به اسلام و اهل عصمت (ع) در کوران فتنه‌ها کمک بگیریم؟

x-shobhe: یکی از اسامی خداوند متعال «مؤمن» است، چرا که او «امن» است و هر کس به او مؤمن باشد، در امنیت کامل او قرار می‌گیرد.

ایمان، مرحله‌ی پس از اسلام است. تا کسی تسلیم نگردد و اسلام نیاورد، مؤمن نخواهد شد. چنان چه شاهدیم خداوند متعال به پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید، به این اعرابی که می‌گویند: ما ایمان آوردیم، بگو: شما اسلام آوردید. یعنی هنوز تا رسیدن به یقین قلبی و ایمان راه بسیار است:

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...»
(الحجرات - ۱۴)

اعراب [یادیه‌نشین] گفتند: «ایمان آورده‌ایم» بگو: «شما ایمان نیاورده‌اید، ولی بگویید اسلام آورده‌ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است...!»

به طور کلی اگر نخواهیم وارد ریز مباحث شویم، تسلیم شدن به دو صورت حاصل می‌گردد. گاه انسان به جبر تسلیم شخص، موضوع، حادثه یا هر چیز دیگری می‌گردد و گاه با اختیار و انتخاب و از روی عقل و علم، حقیقتی را می‌پذیرد، که به این پذیرش تسلیم می‌گویند و بسیار ارزشمند و انسان‌ساز است. چنین تسلیمی، مرحله‌ی اول ایمان است و هر چه خود رأیی و خود مختاری مقابل حق تعالی کمتر و تسلیم کامل‌تر و تمام‌تر باشد، ایمان بیشتر و قوی‌تر می‌گردد و در واقع «ترس و حزن» که دو عامل اصلی ناامنی هستند، از او دور می‌شود.

«بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (البقره - ۱۱۲)

آری، کسی که روی خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد، پاداش او نزد پروردگارش ثابت است نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می‌شوند.

بدیهی است که مقدمه‌ی تسلیم از روی اختیار و انتخاب، «شناخت» است. آدمی تا چیزی را نشناسد، نه آن را قبول می‌کند و نه آن را نفی می‌نماید. لذا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که باب علم نبوی (ص) است می‌فرماید:

اول الدین معرفته

آغاز و ابتدای دین، شناخت و معرفت اوست - نهج البلاغه، خطبه‌ی اول.

البته در باب شناخت و معرفت به خداوند متعال مطالب و لطایف بسیار است. شخصی از امام صادق (ع) سؤال کرد: چگونه خداوند متعال را بشناسیم؟ ایشان فرمودند: شما نمی‌توانید او را بشناسید! پرسید: پس چه؟ فرمود: اوست که خود، خودش را به شما معرفی می‌کند. سؤال کرد: پس تکلیف ما چیست؟ فرمود: بدان شناسایی ایمان بیاورید. (اصول کافی، ج ۱ - کتاب التوحید).

آری، ما هیچ چیزی که وجودش بزرگ‌تر از ظرفیت وجودی ما باشد را نمی‌توانیم شناخته و درک کنیم، چه رسد به وجود و هستی مطلق و سبحان.

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (الأنعام - ۱۰۳)

چشم‌ها او را نمی‌بینند (بصیرت‌ها او را درک نمی‌کنند)، ولی او همه چشم‌ها را می‌بیند و او بخشنده (انواع نعمت‌ها، و با خبر از دقایق موجودات،) و آگاه (از همه) چیز است.

لذا او خودش را در همه جا و توسط همه‌ی مخلوقاتش به ما معرفی کرده است و کافی است که ما کتمان نکرده و به آن شناسایی ایمان آوریم و کافیت که داده‌ی او را از دست ندهیم و نگهداریم تا به خودش مسترد نماییم. اما، شناخت تنها کافی نیست. ابلیس هم خدا را می‌شناخت و با او گفتگو هم کرد. بلعم و باعور و حتی فرعون هم خدا را می‌شناختند و همه‌ی کفار نیز (اگر لحظه‌ای درنگ و تأمل کنند) او را می‌شناسند:

«قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَ فَلَآ تَتَّقُونَ » (یونس - ۳۱)

بگو: «چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ یا چه کسی مالک (و خالق) گوش و چشم‌هاست؟ و چه کسی زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ و چه کسی امور (جهان) را تدبیر می‌کند؟» با زودی (در پاسخ) می‌گویند: «خدا».

بگو: «پس چرا تقوا پیشه نمی‌کنید» (و از خدا نمی‌ترسید)!

پس همه می‌شناسند، اما ایمان نمی‌آورند. چرا که محبتی بین آنها و معبود حاصل نمی‌شود. ریشه محبت است. این محبت است که عامل حرکت، ارتباط، پذیرش و ... می‌گردد. خداوند کریم، عاشق ماست که اگر نبود، ما را خلق نمی‌کرد و یا دست کم انسان - که بالقوه خلیفه‌ی خداست - نمی‌آفرید، اما بر ماست که اجازه دهیم و تلاش کنیم که این عشق الهی در قلبمان متجلی گردد. تجلی عشق الهی، مستلزم عشق و محبت متقابل است. عشق، دوست داشتن متعارف ظاهری نیست. بلکه معشوق همیشه هدف است و انسان سعی دارد به سوی هدف «معشوق» حرکت کند، برود تا به دیدار او نایل گردد. در این مرحله است که پاسخ بخش دوم سؤال مطرح می‌شود: «چه کنیم؟» یا همان چه باید کرده‌ها و چه نباید کرده‌ها.

خداور! من تو را دوست دارم، محب تو هستم، تو را هدف قرار داده ام و مترصدم تا به سویت حرکت کنم و به لقای تو رسم. اما من که نمی‌دانم چه باید بکنم؟ دستور العمل، همراه با بلد راه می‌خواهم. در اینجا ندا می‌رسد:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران - ۳۱)

بگو: «اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد و خدا آمرزنده مهربان است.»

پس، تنها راه تقویت اسلام و ایمان، اطاعت از رسول گرامی (ص) در همه‌ی اوامر و نواهی است. چرا که او فرستاده‌ی خداست و سخن او، همان سخن خداوند متعال است که برای هدایت «من و ما» بیان می‌شود:

«وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (النجم - ۳ و ۴)

و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید * آن چه می‌گوید چیزی جز وحی‌ای که بر او نازل شده نیست!

محبت و عشق «ایمان» به واسطه‌ی معرفت و اطاعت تقویت و مستحکم می‌گردد. و این معرفت و اطاعت محقق نخواهد شد مگر آن که خود او، خود را به ما بشناساند و دستور العمل های لازم (یا همان خوشایندهای محبوب) جهت قرب و نزدیکی را به ما بیان داشته و بیاموزد که به آن «هدایت» اطلاق می‌گردد. و او نیز امر هدایت را توسط نبی اکرم (ص) و ائمه‌ی اطهار (ع) به انجام رسانده و مکرر تأکید به اطاعت از آنها نموده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء - ۵۹)

ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الأمر [اوصیای پیامبر] را! و هر گاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید)، اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است.

پس، شاخص حق و ناحق بودن نیز معلوم شد که تطبیق به قرآن و سنت رسول و اهل بیت (ع) اوست. و نتیجه آن که همه چیز در «عشق و محبت» خلاصه می‌گردد و معشوق با عاشق خود سر و کار دارد و نه با دیگران که عاشق و به دنبال معشوق‌های دیگری (دنیا و مظاهرش) هستند. لذا در کلام وحی حتی به مؤمنین می‌فرماید که مواظب خود باشید، اگر در محبت شما خدش‌های وارد شود، خداوند به سرعت محبوبین خود را جایگزین شما می‌کند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (المائدة - ۵۴)

ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما، از آیین خود بازگردد، (به خدا زیانی نمی‌رساند، [بلکه] خداوند به زودی جمعیتی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند، در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند. آنها در راه خدا جهاد می‌کنند، و از سرزنش هیچ ملامت‌گری هراسی ندارند. این، فضل خداست که به هر کس بخواهد (و شایسته ببیند) می‌دهد و (فضل) خدا وسیع، و خداوند داناست.

پس، شرط باقی ماندن در محبت و عشق (ایمان)، دینداری است که والاترین نمود و بارزترین مشخصه ی آن، تواضع در مقابل مؤمنین و سرسختی در مقابل دشمنان خداوند کریم است و سپس یاد مستمر معشوق که در ارتباط، راز و نیاز و عبادات که سرآمد آنها نماز و سجده است تجلی می‌یابد:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (الفتح - ۲۹)

محمد(ص) فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند، پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند. نشانه‌ی آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است. این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است، همانند زراعتی که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد! این برای آن است که کافران را به خشم آورد (ولی) کسانی از آنها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیم داده است.

اللهم وفقنا بحق محمد و آل محمد صلوات الله عليهم اجمعين.

ش(تهران): بین حکم ارتداد و آیه ی «لا اکراه فی الدین» تناقض می بینم؟ پاسخ این شبهه چیست؟

نهار ۲

۱۳۸۹

پاسخ به سوالات و شبهات

www.x-shobhe.com

x-shobhe: این شبهات و گمان بر تناقض، اغلب ناشی از برداشت غلط و درک ناصحیح از آیه ی مبارکه ی «لا اکراه فی الدین» به وجود می آید که پیش از این در این خصوص به طور مفصل اشاره شد و می توانید به بخش «متفرقه» ذیل سؤال: «اگر خداوند در قرآن کریم (البقره - ۲۵۶) فرموده است که:

لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ

در دین هیچ اجباری وجود ندارد

پس چرا نظام اسلامی و یا خانواده، ما به رعایت واجبات یا پرهیز از محرمات دینی اجبار می کنند؟ رجوع نمایید. به طور خلاصه آن که استناد کنندگان به این آیه جهت توجیه آزادی عمل خود، اولاً : آیه را نیمه قرائت می کنند (۱؟) مثل کسی که از آیه ی مبارکه ی:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ ... (النساء -

۴۳)

ای مؤمنین نزدیک به نماز نشوید در حالی که مست هستید تا بدانید که چه

می گوئید ...»

فقط بخش اولش را خوانده بود و مدعی شده بود که به استناد آیه ی قرآن مؤمنین نباید به نماز نزدیک شوند! در آیه ی مورد بحث نیز خداوند کریم می فرماید:

«لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (البقره - ۲۵۶)

هیچ اکراهی در این دین نیست، [چرا که] همانا کمال از ضلال (راه رشد از راه گمراهی) متمایز شد، پس هر کس به طغیانگران کافر شود و به خدا ایمان آورد، بر دستاویزی محکم چنگ زده است، دستاویزی که ناگسستنی است و خدا شنوا و دانا است.

چنان چه مشاهده می شود، خداوند می فرماید:

اولاً انسان را مانند موجودات دیگر مجبور نیافریده است و به او عقل و اختیار عطا نموده است. ثانیاً چون عقل و اختیار دارد و راه ضلالت و گمراهی از راه رشد و کمال برای او مشخص شده، پس لزومی به اعمال جبر نیست.

ثالثاً «لا اکراه فی الدین» در اصل یعنی: در دین چیزی که موجب ناخوشایندی (کراهت) عقل و فطرت آدمی باشد وجود ندارد.

مضاعف بر این که «دین» به عقیده اطلاق می گردد و نه به «عمل» و همگان در عقیده آزاد هستند. پس، از کجای این آیه درک می شود که مردم در عمل آزادند؟! و مگر در هیچ مکتبی یا نظامی چنین امری ممکن است؟!

چنان در آمریکا یا اروپا که مهد و سرزمین دم و کراسی معروفند: هر کسی آزاد است هر عقیده ای داشته باشد، اما آزاد نیست که به عقیده ی خود عمل کند. یک مسلمان می تواند به جهاد عقیده داشته باشد، اما حق مجاهده بر علیه کفار را ندارد. یک دختر مسلمان آزاد است که به حجاب عقیده داشته باشد، اما اگر بخواهد به عقیده ی خود عمل کند، مانعش شده و جریمه و مجازاتش می کنند. همین طور یک دانشمند مسیحی یا یهودی می تواند نسبت به «هلوکاست» هر عقیده ای داشته باشد، اما حتی اجازه بیان عقیده [که نوعی عمل است] را ندارد و به سخت ترین مجازاتها محکوم می گردد.

در مورد عقیده نیز دقت شود که همه در «عقیده» آزاد هستند، نه این که به هر عقیده ای مجاز هستند و یا هر عقیده‌ای داشته باشند خوب و محترم است. بلکه فقط آزادند.

یعنی کسی آنها را در اتخاذ یک عقیده مجبور ننموده است. ممکن است عقیده‌ی کسی بر این باشد که خدا و آخرتی وجود ندارد و چون زندگی محدود به دنیاست، پس باید بنا به اندیشه انتفاعی خود از دنیا، قتل و تجاوز و چپاول (اندیشه ماکیاولی حاکم بر غرب) عیبی ندارد و انسان به ارتکاب آنها آزاد است! آیا این عقیده‌ی او در آخرت مورد مؤاخذه نیست و یا آیا چون چنین عقیده‌ی او دارد، در عمل نیز آزاد است که مرتکب قتل و تجاوز و چپاول گردد؟!

اگر آزادی به معنای مجاز بودن در اندیشه و عمل بود، خداوند متعال نه تنها انبیای الهی را فرو نمی‌فرستاد و امر به بایدها و نبایدها نمی‌نمود، بلکه اساساً قیامتی بر پا ننموده و بهشت و جهنمی نمی‌آفرید. چرا که محاکمه و جزا در مقابل آن چه بر آن مخیر و مختار و آزاد بودیم، معنا ندارد.

دقت شود که احکام جزایی منحصر به حکم ارتداد نیست. اگر انسان آزاد بود که هر چه می‌خواهد انجام دهد، سایر احکام مانند حد شراب، حد زنا، حد دزدی، حد قتل و سایر حدود و همه‌ی احکام بی‌معنی می‌گردید.

اما راجع به حدود و ثغور و فلسفه‌ی حکم ارتداد نیز باید در رشته‌ی فقه و شاخه‌ی احکام جزا تحصیل نمود، چنان چه در سایر موارد حقوقی نیز کسب اطلاعات و معلومات تخصصی مستلزم تحصیل در رشته‌ی حقوق و زیرشاخه‌های متفاوت آن مانند: حقوق جزا - حقوق مدنی - حقوق تجارت - حقوق بین‌الملل و ... می‌باشد.

در خاتمه لازم به ذکر است که در اسلام اثبات «ارتداد» مانند اثبات بسیاری از جرم‌های دیگر به راحتی ممکن نبوده و بسیار دشوار است. مرحوم علامه آیت الله جعفری (ره) می‌فرمود: زن مسلمانی نزد من آمد و گفت که بیچاره شدم، زیرا شوهرم مرتد شده است و اکنون با ید از او جدا شوم و ...! به او گفتم: به همسرت بگو نزد من بیاید.

سپس اضافه نمود: با وی چند جلسه صحبت کردم و بسیار هم مفید بود، ولی به همسرش گفتم: شما هیچ نگران ارتداد شوهرتان نباشید، چون او اصلاً به اسلام نیامده بود که اکنون خارج شده و مرتد محسوب گردد.

ش (لرستان): در اثبات ولایت فقیه به روایات و احادیث استناد می گردد، اما بعضاً صحت احادیث را مورد تردید قرار می دهند. چگونه می توان صحت احادیث را اثبات کرد؟

x-shobhe: لازم است به نکات ذیل توجه و تدبر شود:

الف - این نوع از شبهه اختصاص به مبحث «ولایت فقیه» ندارد و در هر مقوله ای می شود به صحت احادیث وارده شک نمود. پس این نوع از بحث، مجادله ای جهت عناد و لجاجت است و نه فهم موضوع.
ب - لذا ادعا، سؤال، شبهه و ... نیز باید با رعایت چارچوب و قواعد لازم مطرح گردد. نه این که انسان هر کجا دلش نخواست و نپسندید، بگوید: من به اصلش تردید دارم! خوب، هر کس تردید دارد، می تواند برود و تحقیق کند تا تردیدش بر طرف گردد.

ج - کسانی که به اصل احادیث معتبر تشکیک می کنند، باید به صحت قرآن کریم نیز شک کنند، چرا که قرآن نیز به شخص آنان وحی نشده است. بلکه به پیامبر اکرم (ص) وحی شد و از طریق حدیث ایشان (ع)، اهل بیت (ع) و سایرین به دیگران رسید و اکنون نیز از طریق چاپ به دست دیگران می رسد. همین طور است راجع به همه معارف و احکام اسلامی. اگر به صحت احادیث معتبری که از طریق علما و دانشمندان اسلامی نقل شده است شک دارند، باید نماز هم نخوانند و روزه هم نگیرند و ... چون همه مستند به احادیث است.

د - اما در صورتی که تجاهل و عنادی در کار نباشد و کسی واقعاً شک داشته و به دنبال راه حل می گردد، باید به او گفت: اساساً یکی از مبانی تحقیق و کسب علم همین «شک» است. و اصل شک خوب است، به شرطی که شک کننده به دنبالش رود و تحقیق کند و به صحت یا سقم ادعاها، فرضیه ها و مسائل در موضوعات متفاوت پی ببرد. بدیهی است که هر مقوله ای روش تحقیقی خاص خود دارد. کسی که در وضعیت ستارگان شک دارد، باید علم نجوم بخواند - کسی که معنایی و مفاهیم لغات و واژه ها شک دارد، باید ادبیات بخواند ... و کسی که در صحت حدیثی شک دارد، یا باید به گفته ی علمای صادق اعتماد کند و یا علوم دینی و به ویژه «علم رجال» بخواند. چنان چه بیان گردید این مبحث مختص مباحث اسلامی یا موضوع «ولایت فقیه» نمی باشد. مثلاً اگر کسی بگوید که من به وجود افلاطون، ارسطو، سقراط، منتسکیو، هگل، بوعلی سینا، ملاصدرا ... و صحت انتساب کلیه ی مطالبی که از آنان نقل می شود شک دارم؟ چه پاسخی می شود به او داد؟! آیا جز این است که به او خواهند گفت: بهتر است به صورت تخصصی در رشته ی مورد نظر (تاریخ، فلسفه، حقوق و ...) مطالعه نمایی تا مطلع و مطمئن شوی و شک از شما بر طرف شود.

جهت اطلاع، ملاک هایی برای تأیید صحت انتساب احادیث وجود دارد، که از آن جمله است: انطباق با معارف و احکامی که توسط وحی (قرآن کریم) بیان شده است و عدم مغایرت با آن - انطباق با بدیهیات عقلی و عدم مغایرت با عقل [چنان چه پیامبر اکرم (ص) فرمودند: اگر حدیثی به نقل از من برای شما بیان شد و با قرآن و عقل تطبیق نداشت، آن را به سینه ی دیوار بکوبید] - اجماع علما و دانشمندان متخصص - و نیز علم رجال که سند ناقلین را تا مبدأ صدور بررسی قرار داده و به صورت مستدل و مستند تأیید می نماید.

ش(لامرد): در سوره لقمان - ۳۴ خداوند می فرماید که از درون رحم مادران و مذکر یا مؤنث بودن فرزند یا زمان بارش باران خبر دارد. امروزه این علوم توسط دانشمندان و متخصصین نیز قابل پیش بینی است؟

x-shobhe: آیهی مبارکه‌ای که اشاره فرمودید چنین است:

«إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (لقمان - ۳۴)

به درستی که علم رستاخیز نزد خداوند است، و اوست که باران فرود آورد، و آن چه را در رحم‌ها است می‌داند، کسی نمی‌داند که فردایش چگونه می‌شود و کسی نمی‌داند که در کدام سرزمین می‌میرد، اما خدا دانا و آگاه است.

الف - هیچ دانشمندی نمی‌داند که قیامت کی بر پا می‌شود. و هیچ دانشمندی نمی‌تواند که باران فرود آورد. اگر مشاهده می‌کنید که گاهی مثلاً با هزینه‌های کلان باران مصنوعی درست می‌کنند، آن نیز خارج از چارچوب علم و قوانینی که خداوند متعال بر طبیعت حاکم نموده است نمی‌باشد و البته باید ابری وجود داشته باشد که بتوانند باردارش کنند.

دقت شود که اگر بشر امروزه می‌تواند پس از گذشت چهار ماه با سونوگرافی تشخیص دهد که جنین درون رحم مذکر است یا مؤنث؟ با علم به آن چه در رحم هاست (اعم از رحم زنان، زمین، حیوانات و حتی انسان) متفاوت است. در رحم مادر نیز آن چه می‌گذرد، فقط مذکر یا مؤنث بودن جنین نمی‌باشد. رحم در کودکی، قبل از ازدواج و نزدیکی، پس از آن و قبل از قبول نطفه، پس از قبول نطفه... و مراحل بعدی، فعل و انفعالات بسیاری دارد که هر کدام در آینده‌ی دور و نزدیک نتایج متفاوتی را سبب می‌گردد. آیا علم دانشمندان به همه‌ی موارد اشراف یافته است؟! یا خود دانشمندان هنوز انسان را موجود ناشناخته می‌نامند؟ لذا در ادامه می‌فرماید: هیچ کس نمی‌داند که فردا چه اتفاقی برای او می‌افتد؟! اصلاً کسی نمی‌داند که حتی تا یک نفس دیگر زنده می‌ماند یا خیر؟ و هیچ کس نمی‌داند که حیاتش در چه زمانی و در کدام نقطه‌ی زمین به پایان می‌رسد؟

پس، صرف سونوگرافی و یا هواشناسی [که آن هم از شناخت قوانین الهی حاکم بر طبیعت به دست می‌آید]، همه‌ی علم به حیات، آن چه در رحم‌ها می‌گذرد، کی و در کجا چقدر باران می‌بارد... نیست. بلکه بشر فقط به محدوده‌ی کوچکی از قوانین حیات علم می‌یابد. مضاف بر این که بشر با این علم محدودش که گمان دارد بسیار است، تا چیزی را مورد آزمایش قرار ندهد، علمی از آن ندارد. به عنوان مثال اگر نیمی از ۷ میلیارد انسان زنده و معاصر روی زمین مؤنث و دارای رحم باشند، علم بشر فقط به برخی از احوال موارد آزمایش شده پی می‌برد و کجا می‌تواند با خبر شود که در رحم‌های ۳/۵ میلیارد انسان چیست و در آنها چه می‌گذرد؟! کدام قبول نطفه خواهد کرد و کدام نخواهد کرد؟ کدام دارای نطفه هست و کدام نیست؟ کدام نطفه در هر حال تکامل است و کدام نیست؟ کدام سالم به دنیا می‌آید و کدام نمی‌آید؟ کدام سرطانی یا ناکارآمد می‌گردد و کدام نمی‌گردد... و در نهایت آن که هر رحم چگونه بشری را با چه سرنوشت و شخصیتی به عالم خلقت تحویل می‌دهد؟! اساساً حتی زنی که نزدیکی داشته، تا تحولی در عادات ماهانه‌ی خود مشاهده نکند، متوجه نمی‌شود که در رحم‌اش چه می‌گذرد و آیا نطفه‌ای پذیرفته و باردار شده است یا خیر؟ چه رسد به متخصصین! اما خداوند متعال به همه چیز علیم و خبیر است.

ب - برخی گمان دارند که اگر بشر به علمی (هر چند محدود) دست یافت، می‌تواند در وجود، علم یا قدرت خدا شک کند و یا خدایی ناکرده انکار کند! در حالی که اولاً بشر علم را خلق نمی‌کند، بلکه کشف می‌کند. یعنی به علمی که وجود دارد پی می‌برد. لذا این علم باید سبب ایمان قوی‌تر او به مبدأ آفرینش گردد و نه انکارش. چرا که به قدرت علم بر او ثابت می‌شود که جهان به دست قدرت علیمی قادر خلق شده است.

ثانیاً اراده‌ی خداوند بر این قرار گرفته است که انسان به علم دسترسی یابد و دانا شود، نه این که جاهل (نادان) بیاید و جاهل (نادان) برود و با قدرت این علم به عظمت خلقت خدا و عظمت غیر قابل وصف خودش پی ببرد. چنان چه می‌فرماید:

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (البقره - ۳۱)

و به (حضرت آدم) همه‌ی اسماء (نشانه‌ها) را آموختیم»

«الرَّحْمَانُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» (الرحمن - ۴ تا ۱)

خداوند [رحمان * که علم قرآن را تعلیم داد * انسان را خلق کرد * به او علم بیان (تبیین) داد.

«اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (العلق - ۳ تا ۵)

بخوان که پروردگارت از هر کریمی کریم‌تر است * کسی است که به وسیله قلم تعلیم کرد * تعلیم کرد انسان را به آن چه نمی‌دانست.

البته چنان چه خالق کریم و علیم خود در ادامه‌ی آیات فوق می‌فرماید:

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ * أَن رَّءَاهُ اسْتَعْجَلَ * (العلق - ۶ و ۷)

به هیچ وجه چنین نیست [که انسان حق شناس باشد] مسلماً طغیان می‌کند - اگر خود را بی نیاز ببیند.

آری، انسان اگر هدایت نشود، به محض آن که دو کلام از عالم بی‌کران علم می‌آموزد، گمان می‌کند که دیگر از همه چیز با خبر است و علمش با خدا برابری می‌کند و سپس به انکار می‌رسد. چرا که «طغیان» می‌کند، یعنی از پوسته و مسیر خود که مخلوق و بنده است خارج می‌شود و می‌گوید: اگر خدایی باشد و چنین علمی داشته باشد، من هم آن علم را دارم، پس خدایی وجود ندارد. غافل از آن که اولاً او هنوز علمی ندارد. - ثانیاً همین علم محدود را نیز خداوند به واسطه‌ی متفاوت و از جمله انبیای الهی - وحی - طبیعت و قلم صنع خدا - هوش - عقل - قدرت تبیین و ... به او آموخته است و ثالثاً علم و کشف اسرار پیچیده‌ی خلقت، که حاکی از علم، قدرت و نظم حکیمانه، مقتدرانه، مدبرانه و علیمانه است، باید او را به خدا نزدیک‌تر گرداند و نه دور‌تر.

ش (تبریزی): اگر روایت می‌گوید: امام زمان (ع) دنیا را پس از آن که پر از ظلم شود پر از عدل و داد می‌نماید، پس توجیه کسانی که معتقدند باید فساد بیشتر شود تا ظهور برسد صحیح است. لطفاً پاسخ دهید.

x-shobhe: چنین روایتی وجود ندارد. لذا گویندگان و کسانی که بر این باورند، یا روایت را درست نخوانده و نفهمیده‌اند و یا با قصد و غرض سعی در ایجاد انحراف در باورها و عملکرد شیعیان دارند. مسئله‌ی غیبت امام زمان (عج) و سپس ظهور، قیام و متعاقباً حکومت ایشان، اراده‌ی الهی مبنی بر استقرار عدل و داد در زمین است. یعنی بنا نیست که به رغم گسیل انبیاء، اوصیاء و اولیای الهی، مردم تا آخر در شرک، جهل و ظلم بمانند، بعد از گهان جهان برچیده و قیامت بر پا شود. بلکه اراده‌ی خداوند از گسیل انبیاء و هدایت انسان حتماً محقق می‌گردد. چنان چه می‌فرماید:

«وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»
(القصص - ۵)

و ما اراده کردیم بر آنان که در زمین ضعیف شمرده شدند منت نهاده ، ایشان را پیشوایان (امامان) خلق و وارث دیگران قرار دهیم

پس، اگر ظهور حق، مستلزم ازدیاد و فراگیری فساد در زمین بود، خداوند عالم [العیاذ بالله] امر به فساد می‌کرد تا اراده‌اش محقق گردد و اگر ازدیاد عدل و ایمان مانع از ظهور بود، خداوند امر به اسلام، ایمان، تقوا و پرهیز از شرک و گناه نمی‌فرمود! لذا این سخن و برداشت کاملاً ناصحیح و ناصواب است. بلکه روایت چنین است:

«يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجوراً»

او زمین را مملو از قسط و عدل می‌نماید، هم چنان که مملو از ظلم و جور شده است.

ظلم، جور، فساد و تباهی همیشه در زمین بوده و هست . حتی در زمان رسول الله (ص) نیز عدل فراگیر نشد. در زمان ایشان جمع کسانی که اسلام آوردند از هفت میلیون نفر تجاوز ننمود، مضاف بر این که اغلب آنها به محض رحلت آن حضرت، از دین برگشتند. و از زمانی که ایشان چشم از جهان مادی فرو بستند، ظلم و فساد حتی در بلاد اسلامی و میان مسلمین گسترش یافت. چنان چه دختر گرامی‌اش حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام و یازده امام معصوم (ع) دیگر به مکر و به دست همین مدعیان مسلمانی به شهادت رسیدند و خلفای جور به نام اسلام بر مردم حکومت کردند.

پس، ظلم و جور همیشه فراگیر بوده است و ایشان وقتی ظهور می‌نمایند، جهان را پر از عدل و قسط می‌کنند، هم چنان که پر از ظلم و جور شده است [نه این که در آینده می‌شود].

دقت شود که روایت فوق، بیان و تشریح هدف و چگونگی عملکرد ایشان پس از ظهور است و نه یکی از شروط و علائم ظهور. لذا آنان که فراگیری ظلم، جور و فساد را علامت و شرط ظهور می‌دانند، (چنان چه بیان شد) یا جاهل هستند و یا مغرض.

ش (ملبورن): می‌گویند: لعن کردن دخالت در کار خداست و ما نباید قاتلین ائمه (ع) و به ویژه امام حسین (ع) و ... را لعن کنیم و باید این امر را به خداوند واگذار کنیم!؟

x-shobhe : با توجه به اهمیت موضوع و نیز شایع شدن این ترفند، لازم است با دقت کامل به نکات ذیل توجه شود:

الف - ناسزا گفتن و فحش دادن کار بدی است، به هر کسی که باشد . چرا که دور از شأن، منزلت و عقل مؤمن است. تا آن جا که خداوند علیم در کلام وحی می فرماید: به کفار و مشرکین و خدایان [دروغین] آنها فحش ندهید، چون مهمکن است آنها نیز متقابلاً به خدای واقعی شما فحش دهند:

«وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (الأنعام - ۱۰۸)

شما مؤمنان به آنان که غیر خدا را می خوانند دشنام ندهید تا مبدا آنها از روی دشمنی و نادانی خدا را دشنام گویند، ما بدین سان برای هر امتی عمل شان را بیاراستیم و عاقبت بازگشت آنان به سوی پروردگارشان است، و او از اعمالی که می‌کرده‌اند خبرشان می‌دهد.

ب - اما نکته‌ی مهم این است که «لعن» اصلاً فحش و ناسزا نیست. مگر خداوند کریم که برخی را در قرآن کریم لعنت نموده است و یا اهل عصمت (ع) که برخی را ملعون نامیده‌اند، به کسی فحش و ناسزا می‌گویند؟! و از «لعنت» در مقابل «رحمت» است - و معنای آن دور شدن از رحمت الهی است.

بدیهی است که برخی از انسان‌ها در سایه‌ی رحمت الهی هستند و آنان کسانی هستند که بر صراط مسقیم هدایت شده‌اند. خداوند را بندگی می‌کنند و به غیر از خدا را برای الوهیت و یا ربوبیت بر نمی‌گزینند. اینان مؤمنینی هستند که در هر امری (به حد وسعت وجودی و امکانات خود) مطیع امر حق تعالی هستند. اینها مرحومین هستند.

در مقابل آنان کسانی هستند که از رحمت خدا دور شده‌اند. چرا که به غیر از خدا را برگزیده و عبادت می‌کنند و در همه‌ی امور مطیع به غیر از خدا (از بت و طاغوت زمان گرفته تا هوای نفس خود) هستند. اینها ملعونین هستند.

پ - این که می‌گویند: ما که نمی‌دانیم، پس بهتر است هر داوری و حکمی را به خدا واگذار کنیم! سوء استفاده از یک معنای کلی است. معنای کلی این است که از خودتان و بدون علم راجع به افراد قضاوت نکنید و حکم ندهید. اما معنایش این نیست که به هر خوب و بدی شک کنید.

مثلاً اگر یک مؤمن اهل نماز و حجاب و جهاد دیدید و در کنار او یک نفر کافر مست دیدید، بگویید: از کجا معلوم، شاید نزد خدا این کافر بهتر از آن مؤمن است؟! هرگز چنین نیست.

اگر چنین باشد نه تنها هر شاخصه‌ی عقلی و شرعی از بین می‌رود، بلکه اصلاً قضاوت و صدور حکم از میان برداشته می‌شود. مثلاً از کجا معلوم که قاتل نزد خداوند بهتر از مقتول نباشد؟ از کجا معلوم که سارق بهتر از کسی که مالش به سرقت رفته نباشد؟ از کجا معلوم که زناکار بهتر از عفیف نباشد؟ و...؟!

این سخنان سبک قدیمی همان سکولا ریسیم و پست مدرنیته‌ی امروزی است. خداوند ملاک‌ها و شاخصه‌های متعددی برای شناخت خوب از بد - خیر از شر، مؤمن از کافر و اهل عبادت از اهل معصیت قرار داده است و این شاخص‌ها برای تشخیص ماست، و گر نه خداوند که خود می‌داند چه کسی خوب است و چه کسی بد؟

ت - لذا ملاک ما نیز در تشخیص و تقسیم بندی انسان‌ها از تحت رحمت بودن (مرحوم) و یا دور از رحمت بودن (ملعون)، قرآن کریم و داوری اهل عصمت علیهم السلام است. نه این که هیچ داوری و تشخیصی نباید داشته باشیم، که این خود به نوعی تعطیل عقل است. به عنوان مثال اگر خداوند متعال در ابتدای سوره‌ی مؤمنون، مشخصات یک فرد مؤمن را به ما معرفی می‌نماید، ما در هر کس که این مشخصات را مشاهده کنیم، تشخیص

می‌دهیم که مؤمن است و دیگر شک نمی‌کنیم که شاید نزد خدا غیر از این باشد؟ مگر این که خلافتش به ما ثابت شود. و اگر خدا و اهل عصمت (ع) به صفات اهل لعنت - یعنی دور شدگان از رحمت - اشاره نمودند، در هر کس این صفات را ببینیم، بنا بر حکم خداوند و نه حکم خودمان، او را ملعون، یعنی دور از رحمت الهی می‌شناسیم. مگر این که خلافتش ثابت شود.

به عنوان مثال به آیات ذیل توجه نمایید:

«إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَاْفِرِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا» (الاحزاب - ۶۴)

به درستی خدا کافران را لعنت کرده (از رحمت واسعه و ابدی دور کرده)، و برای آنها عذابی سوزان تهیه دیده است.

«وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ... (المائدة - ۶۴)

یهود گفت دست خدا بسته است، دستشان بسته باد و از رحمت خدا دور باشند برای این کلمه کفری که گفتند. ، بلکه دستهای خدا باز است، می‌دهد بهر نحوی که بخواهد.

«إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْعَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (النور - ۲۳)

کسانی که به زنان با ایمان عقیف بی‌خبر از کار بد، تهمت بستند محققاً در دنیا و آخرت ملعون شدند (از رحمت خدا دور شدند) و هم آنان به عذاب سخت معذب خواهند شد.

پس، طبق آیات فوق، هر کس که کافر شود - هر کس که مثل یهودی‌ها معتقد باشد که دست خدا بسته است - یعنی یک وقت ما را خلق کرده و یک وقت هم قیامت را بر پا می‌نماید و پس از خلقت، دیگر کاری از او ساخته نیست - و هر کس که به یک زن پاک و مؤمنه تهمت زنا بزند و ...، از رحمت خدا دور می‌شود. یعنی ملعون می‌گردد.

بدیهی است که خداوند حکیم که به عملکرد و سرنویشت مخلوقات آگاه است، این آیات کریمه را برای خودش نازل ننموده است، بلکه برای هدایت ما نازل نموده است تا بدانیم چه مشخصه‌ها و صفاتی آدمی را از رحمت دور کرده و جزء ملعونین قرار می‌دهد. تا هم از صفات دوری‌کنیم و هم صاحبان آن صفات را اهل لعنت (دوری از رحمت) بدانیم. لذا شاهدیم که گاهی انبیاء الهی (ع) لعنت می‌کردند. چرا که آنها واسطه‌ی رحمت خداوند هستند و وقتی گروهی را اهل عناد و لجاج می‌دیدند، پس از سال‌ها زجر هشدار و هدایت، از آنان رو بر می‌گرداندند و این یعنی لعنت. و نیز شاهدیم که خداوند برخی از معاصی را به زبان خود، ملائکه و سایر انسان‌ها لایق لعنت قلمداد می‌نماید و می‌فرماید که دارنده‌ی چنین صفاتی را هر انسان عاقل و بالغی لعن می‌کند. یعنی او را مشمول رحمت الهی نمی‌داند:

«كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۸۶) أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَ الْمَلَكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ (۸۷) خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَخَفُّ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ (۸۸)» (آل عمران)

چگونه خدای تعالی قومی را که بعد از ایمان آوردن و شهادت دادنشان به این که رسول حق است و بعد از دیدن معجزات و آیات روشن، کافر شدند. هدایت می‌کند؟! نه، خدای تعالی مردم ستمگر را هدایت نمی‌کند - اینان از کسانی هستند که لعنت

خدا و ملائکه و همه مردم شامل حالشان گردد - و جاودانه در این دوری از رحمت

خدا بمانند و عذاب از آنها تخفیف نپذیرد و مهلت هم داده نشوند

ث - پس، نتیجه می گیریم که لعنت قاتلین اهل بیت (ع) و هر ظالم دیگری، فحش و ناسزا نیست، بلکه اعلام مواضع خودمان در مقابل کفر و ظلم است.

ما باید بر خودمان معلوم کنیم که چه کسانی را «حق» و تحت سایه‌ی رحمت و واسع‌ی الهی می دانیم و چه کسانی را «باطل» یا دور از رحمت خدا (ملعون) می دانیم؟ و خودمان در کدام موضع هستیم؟ آیا اندیشه‌ی ما چنین است که نزد خداوند متعال فرقی بین امام حسین (ع) و اصحابش و در مقابل یزید و لشکریانش نیست؟! یا گروهی را بر حق و اهل رحمت و گروه مقابل را بر باطل و اهل لعنت می شناسیم؟

اگر سرتاسر زیارت عاشورا - که دشمن سعی دارد ما را از آن دور کند - دشمنان حضرت (ع)، لعنت شده اند و بیان شده که خواندن این زیارت صواب (کار نیک) و ثواب (پاداش) بسیاری در دنیا و آخرت دارد، برای چیست؟ آیا اهل بیت (ع) که این زیارت را فرموده اند، مایل بودند که تعداد فحش ها و ناسزاها به دشمنان امام حسین (ع) بیشتر شود؟! چه فایده‌ای دارد که مؤمنین بنشینند و مدام فحش دهند و انتظار ثواب هم داشته باشند؟! خیر. بلکه آنها می خواهند که مؤمنین مکرر با الگو گرفتن سیدالشهداء و دیگر ائمه‌ی اطهار (ع)، اول بینش خود را بالا ببرند و مرتب و مکرر بر خود یادآوری کنند که اهل رحمت و اهل لعنت (دور از رحمت) چه کسانی و با چه ویژگی‌هایی هستند و دوم در جهت گیری‌های اختیاری و اجباری سیاسی و اجتماعی جهت گیری کنند و در خط و جبهه‌ی امام (ع) بمانند، تا هم خود ر ستگار شوند و هم جامعه را روشن و بیدار کرده و از زیر یوغ ظالمین نجات دهند.

ج - هدف دشمن از این شبهه نیز حایز اهمیت بسیار است. دشمن می خواهد از اخلاق اسلامی و نوع دوستی ما مسلمانان علیه خودمان سوء استفاده کند. او می خواهد با این حرف ها و نسبت دادن آن به خداوند و دین (مثل این که نباید لعن کرد - لعن کردن گناه است - این خداست که می داند - نباید در کار خدا دخالت کرد و ...)، موضع گیری مؤمنین و پیروان اهل بیت (ع) را نسبت به خودش نرم و لطیف کند تا هنر «دشمن شناسی» مسلمین را ضایع کند و روحیه‌ی مبارزه بر علیه ظلم را از بین ببرد.

بدیهی است کسی که به خود اجازه نمی دهد فرعون، چنگیز، هیتلر، معاویه، یزید، شمر، هارون و مأمون و ... را به رغم این که امامان و بسیاری از مردم را قتل عام کرده اند، ملعون [دور از رحمت الهی] بخواند، هیچ گاه به خود اجازه نخواهد داد که، استالین، لنین، جیمی کارتر، جرج بوش، اوپاما، نتانیاهو، سارکوزی، مارگارت تاچر یا ... را در رحمت خدا بداند.

بدیهی است چنین کسی، با چنین اندیشه‌ای، هیچ گاه نخواهد توانست با ظلم آنها مقابله و مبارزه کند. چون او نه تنها اصلاً دوست و دشمن را تشخیص نمی دهد، بلکه دائماً در شک است که مبادا نزد خدا، دشمنش عزیزتر از دوستش باشد. اما مؤمن و شیعه‌ی واقعی چنین نیست. بلکه دوست و دشمن را می شناسد و با سلام و رحمت به دوست و لعنت به دشمن، نگرش خود را نسبت به این که چه صفات و کسانی را اهل رحمت الهی می داند و چه صفات و کسانی را دور از رحمت و اهل عذاب می داند، اعلام مواضع کرده و خود نیز در جناح حق قرار می گیرد.

ج - اما در خصوص ترفند دیگر تحت عنوان «دخالت در کار خدا»، باید توجه شود که کار خداوند متعال صرفاً به بهشت و یا جهنم بردن بندگان محدود و محصور نمی باشد. بلکه از جمله کارهای خداوند حکیم، هدایت مخلوقات و از جمله انسان است. لذا به انسان امر نموده که برای رسیدن به رشد و کمال چه کارهایی را باید خودش انجام دهد و چه کارهایی را نباید انجام دهد. حال آیا انجام این اوامر دخالت در کار خداست، یا اطاعت از او؟ چنان چه می فرماید:

«ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (الأنفال - ۵۳)

این بدانست که خدا نعمتی را که به قومی ارزانی داشته تغییر ندهد، تا آن که خودشان آن چه را که در خودشان است تغییر دهند. به درستی که خدا شنوای دانا است.

« قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يُخْزِهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ »
(التوبه - ۱۴)

پیکار کنید با ایشان تا خداوند به دست شما عذابشان داده و خوارشان سازد و شما را
علیه ایشان نصرت داده و دل‌های مردمی با ایمان را شفا دهد.

پس این همه آیات جهاد برای چه آمده؟ آیا اینها دخالت در کار خداست؟ و اگر دشمن شناس نباشیم و ندانیم چه
کسانی اهل لعنت (دور از رحمت) هستند و بغض و دشمنی آنها را در دل نداشته باشیم، چگونه ممکن است
بتوانیم با آنها مقابله، مبارزه و جهاد کنیم؟!
مگر اولین صفت تابعین پیامبر اکرم (ص)، قبل از بیان نماز و عبادات دیگر، دشمنی و شدت عمل با کفار و سپس
دوستی و رحمت بین خودشان نیست؟
آیا اگر کسی را در سایه رحمت بدانیم و «ملعون» ندانیم، یا دست کم شک کنیم که مباد جزو مرحومین الهی
است، می‌توانیم علیه او شدید باشیم؟!

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (الفتح - ۲۹)

محمد رسول خدا است و کسانی که با او هستند علیه کفار شدید و بی رحمند و در
بین خود رحیم و دلسوزند.

پارا ۲

۱۳۸۹

پاسخ به سوالات و شبهات

www.x-shobhe.com

ش (تبریز): مقام و اختیارات ائمه را از روایت صحیح بیان کنید و آیا اختیاراتی از قبیل دادن رزق به اهل بیت (ع) داده شده است ؟

نهار ۲

۱۳۸۹

پاسخ به سوالات و شبهات

www.x-shobhe.com

۲۵

x-shobhe: اگر قرار باشد فقط به بخشی از مقامات اهل بیت (ع) در روایات صحیح اشاره کنیم، حجم آن چندین کتب خواهد شد. لذا ضمن ارجاع شما به کتبی چون: «اصول کافی، فصل دوم جلد یک و جلد دو» و سایر کتبی که در مناقب اهل عصمت(ع) تألیف شده است، به بخش‌هایی از یک روایت جامع تبرک می‌جوییم:

الف: در مقامات ائمه اطهار(ع):

امام رضا علیه‌السلام:

... همانا خداوند عزوجل پیغمبر خویش را قبض روح نفرمود تا دین را برایش کامل کرد و قرآن را بر او نازل فرمود که بیان هر چیز در اوست. حلال و حرام و حدود و احکام و تمام احتیاجات مردم را در قرآن کریم بیان کرده و فرمود:

«ما فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» (الأنعام - ۳۸)

ما هیچ چیز را در این کتاب، فرو گذار نکردیم.

و در حجة الوداع که سال آخر عمر پیغمبر (ص) بود این آیه را نازل فرمود:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا (المائدة-۳)

امروز، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان

آیین (جاودان) شما پذیرفتم.

و موضوع امامت از کمال دین است. و پیامبر(ص) از دنیا نرفت تا آن که نشانه‌های دین را برای امتش بیان کرد و راه ایشان را روشن ساخت و آنها را بر شاه راه حق واداشت و علی(ع) را به عنوان پیشوا و امام منصوب کرد و همه‌ی احتیاجات امت را بیان کرد. پس، هر کس گمان کند خدای عزوجل دینش را کامل نکرده، قرآن را رد کرده و هر که قرآن را رد کند، بدان کافر است.

مگر مردم مقام و منزلت امامت را در میان امت می دانند تا روا باشد که به اختیار و انتخاب ایشان واگذار شود. همانا امامت قدرش والاتر و شأنش بزرگ تر و منزلتش عالی تر و مکانش منبع تر و عمقش ژرف تر از آن است که مردم به عقل خود به آن برسند یا با آرای شان دریابند و یا به انتخاب خود امامی منصوب کنند. همانا امامت مقامی است که خدای ع زوجل بعد از رتبه ی نبوت و خلت، در مرتبه سوم به ابراهیم خلیل (ع) اختصاص داده و به آن فضیلت مشرفش ساخته و نامش را بلند و استوار نموده است...

... همانا امامت زمام دین و مایه ی نظام مسلمین و صالح دنیا و عزت مؤمنین است .

همانا امامت ریشه‌ی با نمو اسلام و شاخه‌ی بلند آن است. کامل شدن نماز و زکات و

حج و جهاد و بسیار شدن غنیمت و صدقات و اجرای حدود و احکام و نگهداری مرزها

و اطراف به وسیله‌ی امام است.

امام است که حلال خدا را حلال و حرام او را حرام کند و حدود خدا را به پا دارد و از

دین خدا دفاع کند و با حکمت و اندرز و حجت رسال مردم را به طریق پروردگارش

دعوت نماید.

امام مانند خورشید طالع است که نورش عالم را فرا گیرد و خودش در افق است . به

نحوی که دست‌ها و دیدگان به آن نرسد. امام ماه تابان، چراغ فروزان، نور درخشان و

ستاره‌ایست راهنما در شدت تاریکی‌ها ...

امام، ابريست بارنده، بارانيست شتابنده، خورشيديست فروزنده، سقفي است سايه دهنده، زميني است گسترده، چشمه‌ايست جوشنده و برکه و گلستان است. امام، همدم و رفيق، پدر مهربان، برادر برابر، مادر دلسوز به کودک، پناه بندگان خدا در گرفتاري‌هاي سخت است.

امام، امين خداست در ميان خلقت و حجت او بر بندگان و خليفه‌ي او در بلادش و دعوت کننده به سوي او و دفاع کننده از حقوق او است.

امام از گناهان پاک و از عيب‌ها برکنار است. به دانش مخصوص و به خويشتن داري نشانه‌دار است. موجب نظام دين و عزت مسلمين و خشم منافقين و هلاکت کافرين است. امام يگانه‌ي زمان خود است. ...

کيست که امام تواند شناخت؟ يا انتخاب امام براي او ممکن باشد؟ هيئات، در اينجا خرده‌ها گمگشته، خويشتن داري‌ها به بيراهه رفته و عقل‌ها سرگردان، ديده‌ها بي نور، بزرگان کوچک شده و حکيمان متحير و خردمندان کوتاه فکر و خطيبان درمانده و خردمندان نادان و شعرا و امانده و ادبا ناتوان و سخن‌دانان درمانده‌اند که بتوانند يکي از شئون و فضائل امام را توصيف کنند و همگي به عجز و ناتواني معرفتند، [پس] چگونه ممکن است تمام اوصاف و حقيقت امام را بيان کرد و يا مطلبي از امر امام را فهميد...؟! (اصول کافي، ج ۱، کتاب الحجّه، ص ۲۸۳)

ب در اختيارات ائمه اطهار (ع)

اما در باره‌ي اختيارات ائمه اطهار عليهم السلام که از آن جمله اذن اعطاي رزق يا فيض است، دقت شود که آنان صاحبان ولايت تکويني (ولايت بر عالم خلقت و تکوين) و خلفاي خدا در زمين هستند و همه ي فيوضات الهي (حتي فيض وجود، چه رسد به رزق موجود) به وسيله‌ي آنان در ميان کليه‌ي مخلوقاتش توزيع مي‌گردد.

خداوند است که وحی می فرستد، اما توسط حضرت جبرئيل (ع)، اوست که رزاق است و به همه مخلوقاتش رزق می دهد، اما توسط حضرت ميکائيل (ع)، اوست که جان‌ها را می گیرد، اما توسط حضرت عزرائيل (ع) و اوست که قيامت را بر پا می نمايد، اما توسط صور حضرت اسرافيل (ع). پس، خداوند برای هر امری وسيله‌ای قرار داده است و معصومين (ع) ولی امر خداوند در همه‌ي امور هستند و سلسله‌ي همه‌ي وسايل به آنها می‌رسد. اما، کاری به جز امر، اراده و مشيت الهي نمی‌کنند. چنانچه فرمودند:

دل‌های ما ظرف‌های مشيت الهي است، چون او بخواهد، ما می‌خواهيم.

امام صادق (ع):

ما ولی امر خدا و گنجينه‌ي علم خدا و صندوق وحی خدا هستيم. (اصول کافي، ج ۱، کتاب الحجّه، ص ۲۸۳)

سدیر گوید: به امام باقر (ع) عرض کردم: قربانت، شما چه سمتی داريد: فرمود:

ما خزانه‌دار علم خدايم، ما مترجم وحی خدايم، ما حجت رساييم بر هر که در زیر آسمان و روی زمين است. (همان مدرک، ص ۲۷۴)

ش (سیدنی - استرالیا): آیا صحت دارد که در قرآن کریم آمده است : خداوند عده ای را به شکل بوزینه و خوک درآورد . مگر می شود انسان را به جرم شرک یا گناه به شکل حیوانات درآورد ؟

x-shobhe: درباره‌ی بخش اول سؤال «صحت آیه؟»، بله صحت دارد و متن آیه چنین است:

قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ
وَ الْخَنَازِيرَ وَ عِبَدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ (المائدة-۶۰)

[یا محمد (ص)] به ایشان بگو: آیا شما را از کسانی که از لحاظ پاداش نزد خدا بدتر از این هستند آگاه کنم؟ (آنان) آن افرادی می باشند که خدا لعنتشان کرد و مورد خشمشان قرار داد، و گروهی از آنان را به شکل بوزینه و خوکها در آورد، و طاغوت را پرستش نمودند آنانند که دارای جایگاه بدی می باشند و از راه راست (از دیگران) گمراه‌ترند.

اما درباره‌ی بخش دوم «مگر می‌شود به خاطر شرک یا کفر انسان را به شکل بوزینه یا خوک درآورد» لازم است به نکات ذیل دقت شود:

الف - خداوند متعال فعال ما یشاء است، یعنی هر چه بخواهد انجام می‌دهد و البته هر چه انجام دهد از روی علم و حکمت است. چنان چه در قرآن کریم می‌فرماید:

«... كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» (آل عمران - ۴۰)

آری، این چنین است الله. هر چه بخواهد انجام می‌دهد.

پس، نمی‌شود برای خداوند به اصطلاح خودمان «شاخ و شانه» کشید که مگر می‌شود تو چنین یا چنان بکنی - این با حقوق بشر انطباق ندارد - پس دمکراسی چه می‌شود و...؟!
او خالق، مالک و رب همه‌ی مخلوقات و قادر مطلق است و برای اراده و فعل خود از کسی اجازه نمی‌گیرد و با کسی نیز مشورت نمی‌کند و به رأی اکثریت هم کاری ندارد. (چرا که همه‌ی اینها از صفات و ملزومات مخلوق نیازمند و محدود است). لذا همگان در مقابل هر چه می‌کنند به او پاسخ گو هستند و او در مقابل هیچ کس پاسخگو نمی‌باشد.

«... لا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ» (الأنبياء - ۲۳)

خدا از آن چه می‌کند بازخواست نمی‌شود، ولی آنان بازخواست خواهند شد.

و البته باید توجه داشت که «شرک و کفر» معصیت کوچکی نیست که بگوییم: «مگر می‌شود خدا به خاطر شرک یا کفر چنین و چنان کند» و چنان چه از مضمون آیه‌ی مسخ به شکل حیوانات بر می‌آید، عذاب کفار و مشرکین بسیار سخت‌تر از مسخ عده‌ای به شکل بوزینه و خوک است.

ب - خداوند حکیم، رحمان و رحیم، خیر محض است و از او هیچ بدی صادر نمی‌گردد. لذا تمامی مخلوقات خود و به ویژه انسان را در زیباترین صورتهای آفریده است.

«اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ صَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمُ وَ رَزَقَكُمُ مِنَ
الطَّيِّبَاتِ ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّكُمُ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (غافر - ۶۴)

خدای (بی‌همتا) آن کسی است که زمین را قرارگاه شما قرار داد . و آسمان را همانند سقف آفرید. و شما را صورت‌بندی نمود، پس صورت شما را به بهترین صورتها آفرید.

و رزق و روزی شما را از طبیات قرار داد . این آن خدا می است که پروردگار شما میباشد. پس این خدا که پرورش دهنده جهانیان است خیر و برکت محض می باشد.
 خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيْرُ (التغابن - ۳)
 آسمان ها و زمین را به حق آفرید و شما را صورتگری کرد و صورت هایتان را زیباترین صورتهاست و بازگشت به سوی او است.

اما، باید توجه داشته باشید که شکل و صورت، فقط این شکل و صورت مادی که پیر و خسته و زشت شده و سپس در خاک به بد شکل ترین صورتها مبدل می گردد نیست.

چه بسا در دنیا صورت هایی بسیاری در ظاهر زیبا باشند، در حالی که صورت ذاتی صاحب آنها بسیار کریه است و چه بسا صورت هایی بسیار زشت باشند، در حالی که صورت های باطنی صاحب آنها بسیار نورانی و زیبا باشد. پس آن چه مهم است، صورت اصلی و صورت باطن انسان است.

ج - خداوند صورت باطن همگان را نیک آفریده و سپس به آنها اختیار و اراده داده و به سوی کمال دعوت و هدایت نموده است. از این پس صورتگری هر کس بر عهده ی خودش است. می تواند آن را زیباتر یا زشت تر کند و در قیامت نیز با آن صورتی که برای خود ساخته است محشور می گردد.

پس اگر فرمود: در قیامت برخی به شکل سگ، برخی میمون، برخی خوک، برخی مورچه و ... محشور می شوند، این صورت واقعی آنهاست که در دنیا خود را این گونه صورتگری کردند.

د - این صورت ظاهری و مادی فقط یک پرده ای است که خداوند حکیم و پوشاننده ی بدهی ها «ستار العیوب» آن را برای ضرورت های زندگی مادی بر روی صورت واقعی انسان کشیده است . و گر نه انسان به شکل ایمان و اعمالش می شود و این شکل را خودش برای خودش ترسیم می نماید. لذا برخورداری از شکل ظاهر آدمی، دلیل بر آدم بودن نیست. بلکه آدمی به شکل اهداف، علقه ها و عملکردهاست.

از رو شاهدیم که خداوند همه ی مخلوقاتی که به شکل آدم هستند را آدم نمی خواند. چرا که او صورت باطنی افراد را می بیند. لذا چه بسا اشخاصی از نظر دیگران بسیار انسان زیبا و حتی فهیمی باشند، اما از نظر خداوند متعال، به خاطر شرک و کفرشان و دنیاگرایی شان، حیوانی بیش نیستند. چنان چه می فرماید:

«أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيْلًا» (الفرقان

- (۴۴)

آیا می پنداری بیشترشان می شنوند یا می فهمند؟ [چنین نیست] بلکه آنها جز به مانند حیوانات نیستند بلکه روش آنان گمراهانه تر است.

بدیهی است که انسان مسخره کننده به شکل میمون و بوزینه است . انسانی که به جز شهوات را هدف نگرفته است، به شکل خوک است. انسانی که تکبر می ورزد، خوار و کوچک و مانند مورچه است، انسانی که نمی فهمد چه باری را بر دوش خود حمل می کند، مانند الاغ است و چنان چه درباره ی یهودیانی که کتاب خدا را حمل می کنند، ولی هیچ از آن نمی فهمند و ایمان نمی آورند و فقط به دنبال آمال و اهداف خودشان هستند، می فرماید:

«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ

كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (الجمعه - ۵)

وصف حال آنان که تحمل (علم) تورات کرده و خلاف آن عمل نمودند در مثل به حماری (الاغی) ماند که بار کتاب ها بر پشت کشد (و از آن هیچ نفهمد و بهره نبرد) آری قومی که مثل حالشان این است که آیات خدا را تکذیب کردند بسیار مردم بدی هستند و خدا هرگز (به راه سعادت) ستمکاران را رهبری نخواهد کرد.

پس شکل انسان بودن، به دارایی صورت، چشم، گوش و قلب ظاهری نیست . چرا که حیوان هم این ابزار را دارد . بلکه باطن و روح او باید بینا، شنوا و فهم کننده باشد . و گر نه حیوانی است که صورت ظاهری او به انسان شبیه است:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ »
(الأعراف - ۱۷۹)

بسیاری از جن و انس را برای جهنم آفریده ایم، دل‌ها دارند که با آن فهم نمی‌کنند، چشم‌ها دارند که با آن نمی‌بینند، گوش‌ها دارند که با آن نمی‌شنوند، ایشان چون چارپایانند بلکه آنان گمراه‌ترند ایشان همان غفلت‌زدگانند.

پس، این خود انسان است که صورت زیبای خداداد خود را به شکل بوزینه و الاغ و خوک در می‌آورد و در آخرت که روز «تبلی السرائر» - بیرون ریختن سرها و آشکار شدن پنهانی‌ها است « به شکلی که خود ترسیم کرده محسوس می‌گردد.

حال اگر اراده‌ی خداوند متعال بر این تعلق بگیرد که صورت و شخصیت واقعی کسی را در همین دنیا نیز آشکار سازد، این کار را می‌کند و برای انجامش نیز به کسی پاسخگو نبوده و مؤاخذه نمی‌شود. البته عذاب مسخ و سایر عذاب‌ها بر بشر، پس از رسالت حضرت محمد (ص) که «رحمة للعالمین» است برداشته شده است و دیگر کسی در دنیا به شکل بوزینه و خوک و ... مسخ نخواهد شد.

ش (محللات): می‌گویند خداوند غضب و انتقام ندارد . چون غضب نبود مهربانی است و خدا مهربان و بخشنده است. آیا هیچ دلیل قرآنی دال بر غضب خدا وجود دارد؟

X-shobhe: این نظریات بیشتر به قصد بی خیال و جسور کردن مسلمانان نسبت به ارتکاب گناه است تا بدینوسیله بتوانند او را از دایره ی بندگی، اطاعت و تقوا دور کنند . یکی از راه های اصلی شیطان برای منحرف کردن انسان از اطاعت خداوند و وادار نمودن ش به نافرمانی پروردگار همین است که خداوند رحیم است، فو قش گناه می کنی و بعد توبه می کنی، ولی همین شیطان آنقدر انسان را غافل می کند تا توبه را نیز فراموش کند . می‌خواهند از باب رحمت و مهربانی خداوند وارد شوند و به بندگان او القا کنند که هر چه می خواهید بکنید، نه تنها خداوند کریم‌تر و رحیم‌تر از آن است که شما را نبخشد، بلکه اساساً از او به جز بخشش صادر نمی‌شود و اصلاً غضب، انتقام، تعذیب و ... به او راه ندارد.

اگر چه خداوند متعال کریم و رحیم است و هر کس با هر مقدار گناه [البته نه غیر از حق الناس که باید جبران نماید] که به او رجوع کند، مورد بخشش قرار می‌گیرد، ولی این کرم و لطف و گذشت بدان معنا نیست که حتی اگر کسی به سوی او بلز نگشت نیز مورد بخشش، لطف و کرم قرار می‌گیرد و اصلاً غضب، انتقام، عذاب و جهنمی در کار نیست.

کسانی که سعی در القای این گونه باورهای انحرافی در اذهان مسلمین دارند، نه تنها با معارف اسلامی و حتی ظاهر آیات قرآن کریم آشنایی ندارند، بلکه از راه های شیطانی وارد شده و التقاطی از اندیشه های بودایی - زرتشتی و مسیحیت تحریف شده را ترویج می‌کنند.

آری، خداوند متعال در مورد کرم، بخشش و رحمت خود می‌فرماید:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (الزمر - ۵۳)

بگو ای بندگانم که بر نفس خود ستم و اسراف کردید از رحمت خدا نومید مشوید که خدا تمامی گناهان را می‌آمرزد، زیرا او آمرزنده‌ی رحیم است.

اما معنای نا امید نشدن از رحمت خدا این است که یک موقع شیطان شما را اغفال و یأس را بر شما غالب نکند و چنین نیاندیشید که ما آن قدر گناه کرده ایم که دیگر راهی برای توبه و بازگشت باقی نمانده است ! خیر، چنین نیست. بلکه با هر میزان گناه که به خدا رجوع کنید، خداوند همه ی آنها را می‌بخشد. البته اگر تائب شده و رجوع کنید، اما اگر کسی نه تنها رجوع نکرد، بلکه عناد و لجاجت و گستاخی نیز کرد که دیگر مورد این رحمت واسعه قرار نمی‌گیرد. همان خدایی که آیه‌ی فوق را بشارت داده، مکرر از غضب، عذاب و آتش جهنم نیز انذار داده است که آیات متعدد در این زمینه دال بر مدعای بحث است.

مگر مسلمان روزی پنج نوبت اقامه نماز نکرده و بر اساس تعلیم خداوند (قرآنت سوره حمد) در هر نوبت دو مرتبه از خالق کریم و رب جلیل، رحمان و رحیم خود نمی‌خواهد که او را به «صراط مستقیم» هدایت نماید، نه صراط کسانی که بر آنها غضب کرده است.

«اهدنا صراطَ الْمُسْتَقِيمِ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» (الفاتحه - ۷)

هدایتمان کن به راه مستقیم، راه کسانی که به آنها نعمت دادی، نه کسانی که به آنان که غضب کردی و نه گمراهان.

پس چه گونه مدعی می‌شوند که خداوند غضب و انتقام ندارد!؟

خداوند متعال در آیات متعددی بر غضب و انتقام خود تأکید نموده است که در ذیل فقط به چند نمونه اشاره می‌گردد:

غضب الهی:

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيِّئًا لَهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ» (الاعراف - ۱۵۲)

کسانی که گوساله پرستیدند با زودی با خشم (غضب) پروردگارشان مواجه می‌شوند و نیز با ذلتی در زندگی این دنیا، و دروغسازان را چنین سزا می‌دهیم.

«مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (النحل - ۱۰۶)

و هر که از پس ایمان آوردنش منکر خدا شود، نه آن که مجبور شده و دلش به ایمان قرار دارد، بل آن که سینه به کفر گشاید، غضب خدا بر آنها باد و عذابی بزرگ دارند.

«وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ» (الشوری - ۱۶)

و کسانی که علیه ربوبیت خدا احتجاج می‌کنند بعد از آن که مردم آن را پذیرفتند، حجتشان نزد پروردگارشان باطل است، و غضبی شامل حال آنان است و عذابی شدید دارند.

انتقام الهی:

«فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفاً وَعَدِهِ رُسُلُهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ» (ابراهیم - ۴۷)

مپندار که خدا از وعده خویش با پیغمبران تخلف کند، زیرا خدا نیرومند و انتقام‌گیر است.

«مَنْ قَبِلْ هُدًى لِلنَّاسِ وَ أَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ» (آل عمران - ۴)

محققاً کسانی که به آیات خدا کفر ورزیدند، عذابی شدید دارند و خدا مقتدری است دارای انتقام.

«وَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ» (الزمر - ۳۷)

و کسی را که خدا هدایت نماید هیچ کسی نمی‌تواند او را گمراه کند. آیا خدا قدرتمند و صاحب انتقام نیست؟

ش (تهران): آیا «توکل» مهم‌تر است یا «توسل» - وقتی خدا هست و می‌توانیم به او توکل کنیم، چرا باید به دیگری توسل نماییم؟

x-shobhe: ابتدا باید توجه شود که این گونه شبهات معمولاً ساخته و پرداخته می‌شوند و هابیت است که با سوء استفاده از عشق، علاقه و ایمان مؤمنین به خداوند متعال و بغض نسبت به بینش و گرایش ولایی شیعیان القا می‌گردد. برای درک بهتر مباحث، لازم است به نکات ذیل با دقت توجه گردد:

الف - معانی واژه‌ها:

توکل: در لغت به معنای واگذار نمودن کار به دیگری است. مثل آن که کسی برای انجام کاری وکیل می‌گیرد و امور را به او واگذار می‌نماید. و در اصطلاح شرع، عبارت است از: «اعتماد بر خداوند متعال در جمیع امور و تکیه بر اراده‌ی او و اعتقاد به این که او آفریننده‌ی سبب‌ها و چیره بر همه‌ی آنهاست و سبب‌ها به اراده‌ی او در سببیت کامل می‌شوند و تأثیر می‌کنند» (درس‌های اخلاق - درس شانزدهم. مرحوم آیت‌الله مشکینی).

توسل: در لغت به معنای وسیله قرار دادن چیز یا کسی برای رسیدن به مقصود است. انسان برای هر کاری مجبور است که از وسایل لازم و مربوط به آن استفاده نماید و بدون بهره‌گیری از وسایل هیچ کاری از او ساخته نیست. چرا که عالم خلقت، عالم وسایل است و در روایات نیز بسیار تأکید شده است که

«ابا الله ان یجری الامور الا باسبابها» و یا «ابا الله ان یجری الامور من غیر اسبابها»

خداوند ابا دارد کاری را از غیر از مسیر و اسباب خود به جریان بیندازد

البته بدیهی است که خداوند متعال نیازی به اسباب ندارد، بلکه مخلوق برای کسب هر فیضی نیازمند به اسباب آن است. چنانچه نور و انرژی به سبب خورشید به زمین داده می‌شود و خون به وسیله‌ی پمپاژ قلب در تمامی رگ‌های بدن جریان می‌یابد و گندم بدون وسایل و واسطه‌هایی چون: آب، خاک، نور، حرارت و ... نمی‌روید... و انسان حتی یک جرعه آب را هم نمی‌تواند بدون وسیله بنوشد. حتی اگر سر بر چاه برد، همان چاه، جاذبه، دهان، قوه‌ی مکش و ... همه واسطه‌ها و وسیله‌ها هستند. شما همین سؤال را به وسیله‌ی کلمات و مفاهیم مجسم نموده و به وسیله‌ی امکانات ارتباطی اینترنت منتقل نمودید و پاسخ نیز تا توسل به همین کلمات، مفاهیم و امکانات ارائه می‌گردد.

ب - توکل انسان را بی‌نیاز از توسل نمی‌نماید:

دو مقوله‌ی «توکل» و «توسل» از سنخ یک دیگر نیستند که بتوانند جایگزین هم گردند. یک موقع کسی می‌گوید: «وقتی آب هست، چرا جای بنوشم؟» این سؤال درستی است، چرا که هر دو از یک سنخ بوده و می‌توانند جایگزین گردند. اما اگر کسی بگوید: «وقتی نور خورشید هست، چه نیازی به جاذبه‌ی زمین یا همان خورشید هست؟» پاسخ این است که این دو مقولات جداگانه‌ای هستند که نه تنها جایگزین یکدیگر نمی‌گردند، بلکه حتی با هم قیاس نمی‌شوند.

اگر چه «توکل» واقعی مرتبه‌ی بسیار والایی از معرفت، ایمان و اخلاص می‌طلبد و چنین نیست که هر کسی لفظ و واژه‌ی توکل را به کار برد «متوکل» باشد، اما «توسل» که یعنی وسیله قرار دادن اشخاص یا اشیاء یا افعال برای رسیدن به مقصود، رفتار طبیعی و مستمر همه‌ی موجودات عالم است و منافاتی با «توکل» ندارد. مضاف بر این که حتی توکل متوکلین نیز آنها را از به کارگیری وسایل بی‌نیاز نمی‌نماید.

مگر می‌شود بدون وسیله قرار دادن علم، استاد و کتاب، به معرفت رسید و بدون معرفت و شناخت لازم و کافی به مدارج والای ایمان و توکل رسید؟ مگر می‌شود بدون وسیله قرار دادن پیامبر اکرم (ص) از کلام خدا اطلاع یافت و...؟

معنای توکل این است که مؤمن متوکل برای هیچ کس یا چیزی سببیت مستقل قایل نگردد و همه چیز و اسباب و تأثیر آنها را نیز در ید قدرت الهی بداند و است فاده‌ی اجباری و اختیاری او از وسایل نیز در راه خدا و برای خدا باشد.

ج - همان خدایی که امر به توکل نموده، امر به توسل نیز نموده است:

بغض نسبت به اهل بیت (ع) و شیعه، چنان مخالفان و معارضان را کور کرده است که حتی آنان را از توجه به ظاهر قرآن کریم نیز باز داشته است، چه رسد به باطن و بواطن آن! چنان به «توسل» می‌تازند و دم از توکل می‌زنند که گویی خدا امر به توکل کرده و توسل را شیعیان از خود ساخته اند؟! هر چند که خود برای نفی «توسل»، به بهانه‌هایی چون توکل متوسل می‌گردند و با این رفتار، فعل و گفتار خود ضرورت «توسل» را پیش و بیش از نفی، به اثبات می‌رسانند.

خداوند متعال برای هدایت و تکامل بشر به هر دو مقوله‌ی «توکل» و «توسل» تأکید نموده است. درباره‌ی ضرورت توکل آیات بسیاری وجود دارد. از جمله:

«وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (آل عمران - ۱۲۲)

و افراد با ایمان باید تنها بر خدا توکل کنند.

«إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (آل عمران - ۱۶۰)

اگر خدا شما را یاری کند، محال است کسی بر شما غالب آید و اگر به خواری واگذار آن کیست که بتواند بعد از آن شما را یاری کند؟ و اهل ایمان تنها به خدا (و قدرت و رحمت او) باید اعتماد [توکل] کنند.

«وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنْصِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» (ابراهیم - ۱۲)

چرا ما به خدا توکل نکنیم، در صورتی که او ما را به راه‌هایی که می‌رویم هدایت نمود. و ما حتماً به این آزارهایی که شما به ما می‌کنید صبر خواهیم کرد، و توکل کنندگان باید به خدا توکل کنند.

«فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (آل عمران - ۱۵۹)

هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش و) بر خدا توکل کن. زیرا خداوند، متوکلان را دوست دارد.

خداوند متعال در همین کتاب قرآن کریم و به واسطه‌ی همین پیامبر اکرم (ص) که آیات توکل را بر ما آورده اند، دستور به توسل، آن هم نه تنها برای انجام امور دنیوی، بلکه برای رسیدن به کمال قرب به خود را داده است

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة - ۳۵)

هان ای کسانی که در زمره‌ی مؤمنین در آمده‌اید، از خدا پروا داشته باشید، و در جستجوی وسیله‌ای برای نزدیک شدن به ساحتش برآئید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار گردید.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا» (الإسراء - ۵۷)

آن کساری را که (آنها خدا) می خوانند (مانند انبیای الهی چون حضرات موسی، عیسی، عزیز و ...)، [خود] به سوی پروردگار خویش وسیله می جویند، تا کدامشان (به او) نزدیک ترند و رحمت او را امید می دارند و از عذاب او می ترسند، بی گمان عذاب پروردگارت پرهیز کردنی است.

آیا همین که خداوند حکیم و علیم می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (البقره - ۱۵۳)

ای کسانی که ایمان آوردید از صبر و نماز استعانت جوید که خدا با صابران است. «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ ...» (آل عمران -

۱۰۳)

و همگی به وسیله حبل خدا خویشتن را حفظ کنید و متفرق نشوید و نعمت خدا بر خویشتن را بیاد آرید....

دستور به توسل (وسیله قرار دادن) صبر، نماز، ریسمان الهی و ذکر نعمت نیست؟ آیا همه آن چه مؤمن انجام می دهد و به ویژه کلیه عبادات مثل: نماز، روزه، حج، جهاد و ... وسیله قرار دادن برای قرب و جذب رضایت الهی نمی باشد؟

پس، توسل مقوله یا فعلی نیست که کسی بخواهد یا بتواند آن را رد نماید. همه ی زندگی و افعال صادره نوعی توسل است. البته مؤمن وسیله می جوید به سوی خدا و کافر نیز وسیله می جوید به سوی «رب کاذب» خود. ولی در هر حال هیچ کدام نمی توانند وسیله را کنار بگذارند.

اساساً مسیر «انا لله» بدون وسیله نبوده است که اکنون مسیر «انا الیه راجعون» بی وسیله انجام شود. حتی خداوند متعال مزد مؤمنین را به وسیله «جنت» و کیفر کافرین را به وسیله ی «جهنم» خود می دهد. لذا متوکل واقعی، متوکلی است که به امر خدا به وسایل لازم جهت تقرب به خدا متوسل گردد و البته بداند که وسیله، وسیله است و نه هدف و تأثیر مطلوب آن نیز به امر خداوند است.

ش (ساری): چرا حضرت علی علیه السلام قرآنی را که در زمان خلافت ابوبکر جمع آوری کرده بود و خلیفه نپذیرفت را در زمان خلافت و امامت خودشان ارایه نمود؟

x-shobhe: برای روشن شدن مطلب دقت به چند نکته ضروری است:

الف - در باره جمع آوری قرآن حرف‌ها، شایعات و گاه اختلاف نظرهای بسیاری وجود داشته و دارد. مثل این که قرآن را اولین بار ابوبکر به سند شهود (نقل قول و دو شاهد بر صحت) جمع آوری کرد - قرآن در زمان خلیفه دوم جمع آوری شد - قرآن در زمان خلیفه سوم جمع آوری شد و ...، در صورتی که قرآن کریم در زمان حیات پیامبر اکرم (ص) جمع آوری شده بود.

مگر می‌شود پیامبری که به عنوان آخرین انبیای الهی برای همه ی جهانیان در تمامی قرون و اعصار آینده ارسال شده است، برای جمع آوری و حفظ قرآن به عنوان آخرین کتاب آسمانی تدبیری اتخاذ ننموده باشند؟! در زمان حیات ایشان آیات ابلاغ شده نه تنها توسط حافظین حفظ شده و مرتب در محضر ایشان تلاوت و تصحیح می‌شد، بلکه توسط افراد بسیاری روی پوست یا چوب و ... [البته پراکنده] نوشته می‌شد و مرتب از ابتدا تا به انتها نزد ایشان تلاوت می‌گردید و محکم ترین دلیل نقلی بر این معنا، خطبه ی غدیر خم می‌باشد که ایشان ضمن آن فرمودند: من از میان شما می‌روم و دو چیز گران بها باقی می‌گذارم که عبارتند از: قرآن و اهل بیتم (ع).

ب - نکته‌ی دوم قابل توجه آن که دشمنان و اختلاف افکنان چنین القا نموده اند که قرآن حضرت علی (ع) با این قرآن حاضری که هم اکنون در اختیار مردم است متفاوت بوده و از همین راه به شیعه اتهام زدند که اعتقاد به تحریف قرآن کریم دارند؟! (۱۹) در صورتی که شیعه نیز معتقد است هیچ تحریفی یا حذف و اضافه ای در قرآن کریم صورت نپذیرفته است. در روایت ذیل تأمل شود:

«در دوران عثمان، که میان طرف داران مصاحف صحابه اختلاف شدید رخ داد، طلحه بن عبیدالله به مولی امیرمؤمنان (ع) عرض کرد: به یاد داری آن روزی را که مصحف خود را بر مردم عرضه داشتی و نپذیرفتند، چه می‌شود امروز آن را ارائه دهی تا شاید رفع اختلاف گردد؟»

حضرت از جواب دادن سرباز زد. طلحه سؤال خود را تکرار کرد حضرت فرمود: «عمداً از جواب خودداری کردم». آن گاه به طلحه گفت: آیا این قرآن که امروزه در دست مردم است، تمامی آن قرآن است یا آن که غیر از قرآن نیز داخل آن شده است؟ طلحه پاسخ داد: البته تمامی آن قرآن است حضرت فرمود: «اکنون که چنین است، چنان چه به آن اخذ کنید و عمل نمایید، به رستگاری رسیده اید» طلحه گفت: اگر چنین است، پس ما را بس است و دیگر چیزی نگفت.

[السقیفه، ص ۸۲]

ج - بلکه قرآنی که حضرت علی (ع) جمع آوری نموده بودند، شامل ویژگی‌هایی بود که به اهم آنها اشاره می‌گردد: ج/۱ - نگارش آیات و سوره به صورت دقیق بر اساس ترتیب نزول آنها. مثلاً قرار گرفتن آیات مکی قبل از مدنی و ... بدیهی است که این روش برای تحقیق و شناخت سیر نزول آیات، سیر تشریح احکام و مسائلی چون ناسخ و منسوخ‌ها بسیار مؤثرتر بود.

ج/۲ - ثبت آیات بر اساس نوع قرائت وجود مقدس پیامبر اکرم (ص) که صحیح‌ترین و اصیل‌ترین قرائت بود. بدین ترتیب اختلاف قرائت‌هایی که موجب اختلاف تفسیرها و بروز سوالات عدیده می‌گردید از میان می‌رفت.

ج/۳ - این مصحف مشتمل بر تنزیل و ت‌أویل بود یعنی موارد نزول و مناسبت‌هایی را که موجب نزول آیات و سوره‌ها بود، در حاشیه مصحف توضیح می‌داد این حواشی بهترین وسیله برای فهم معانی قرآن و رفع بسیاری از مبهمات بود و علاوه بر ذکر سبب نزول در حواشی، ت‌أویلاتی نیز وجود داشت. این ت‌أویلات برداشت‌های کلی و

جامع از موارد خاص آیات بود که در فهم آیه ها بسیار مؤثر بود. امیرمؤمنان (ع) خود می فرماید: «و لقد جئتهم بالكتاب مشتملاً علی التنزیل والتاویل» [محمد جواد بلاغی، آلا الرحمان، ج ۱، ص ۲۵۷] و نیز می فرماید:

«آیه‌ای بر پیامبر (ص) نازل نشد، مگر آن که بر من خوانده و املا فرمود و من آن را با خط خود نوشتم و نیز تفسیر و تاویل، ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه هر آیه را به من آموخت و مرا دعا فرمود تا خداوند فهم و حفظ به من مرحمت فرماید از آن روز تا کنون هیچ آیه‌ای را فراموش نکرده و هیچ دانش و شناختی را که به من آموخته و نوشته‌ام، از دست نداده‌ام» [تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۶، شماره ۱۴]

بنا بر این اگر پس از رحلت پیامبر (ص) از این مصحف که مشتمل بر نکات و شرح و تفسیر و تبیین آیات بود استفاده می شد، امروزه بیش ترین مشکلات فهم قرآن مرتفع می گردید. [برای اطلاع بیش تر در زمینه ی نظم و ترتیب مصحف علی (ع) رجوع شود به: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۳. السقیفه، ص ۸۲] - (تبیان)

د - ممکن است سؤال پیش آید که چرا همین مصحف جمع آوری شده را در زمان حکومت خود ارائه ندادند؟ باید توجه داشت که صرف به حکومت رسیدن دلیل بر مساعد بودن همه ی شرایط برای طرح یا اجرای یک موضوع نمی باشد. به ویژه با توجه به این که حکومت آن حضرت پس از گذشت ۲۵ سال که برای رسوخ دادن افکار یا برداشتهای غلط یا متداول نمودن سنت های غلط و افراط ها و تفریط ها کافی بود، به استقرار رسید و فرصت بسیاری لازم داشت تا اذهان عمومی به نقطه ی اول برگردد و پذیرای حقایق اسلام ناب محمدی (ص) باشد و حال آن که حکومت ایشان بیش از ۴/۵ سال به طول نیانجامید. لذا امکان عدم پذیرش، مقابله، تحریف، نابودی و ... بسیار زیاد بود.

چطور می توان انتظار داشت مردمی که ظرف کمتر از یک ساعت از رحلت پیامبر اکرم (ص)، پیمان خود در غدیر را که بیش از سه ماه از آن گذشته بود شکستند و علی (ع) را خانه نشین کردند، اکنون پس از گذشت ۲۵ سال قرآن او را بپذیرند؟ چنان چه شاهدیم وقتی ایشان مصحف جمع آوری شده را به مسجد آورد و خلیفه نپذیرفت، کسی هم شاکی و معترض نگردید!

مضاف بر این که شخص امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام، خود اصل، روح و تجسم قرآن کریم است. مگر خودش را قبول داشتند که قرآن جمع آوری شده اش را قبول کنند؟! و مگر احترام و حفظ خودش را رعایت کردند که احترام و حفظ قرآن جمع آوری شده اش را رعایت کنند؟! مگر در همان دوره ی کوتاه حکومت ایشان، جنگ جمل، صفین و ... را به نام اسلام و قرآن به راه نیانداختند و مگر قرآن بر سر نیزه نکردند و مگر حتی یاران حضرت امام علی (ع) با دیدن ظاهر و مجلد قرآن بر سر نیزه ها بر ایشان نشوریدند و دست از جنگ با معاویه بر نداشتند؟ علی (ع) که تحت فشار یارانش قرار گرفته بود به مالک اشتر که به تیر رس خیمه ی معاویه رسیده بود، پیغام داد: ای مالک اگر می خواهی مرا زنده ببینی عقب نیشینی کن و برگرد! یعنی همان یاران علی (ع) او را به نام قرآن تهدید به قتل کرده بودند! پس، معلوم می شود که در دوره ی حکومت نیز شرایط مساعدی برای ارابه ی آن وجود نداشت.

ش (تهران): چرا حضرت فاطمه علیهاالسلام به امام علی (ع) وصیت نمود که او را شبانه و مخفیانه تدفین نماید، مگر چه خطری جنازه‌ی ایشان یا امام را تهدید می‌کرد؟

نهار ۲

۱۳۸۹

پاسخ به سوالات و شبهات

www.x-shobhe.com

x-shobhe: گفتارها و رفتارهای اهل عصمت (ع) که معادن وحی و ذخایر علم الهی هستند، حکمت‌های بسیاری دارد که عقل بشر در برهه‌ها و شرایط متفاوت به برخی از آنها پی می‌برد.

بی‌شک حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام نیز در این وصیت عجیب خود، حکمت‌ها و مصلحت‌های بسیاری را لحاظ کرده بودند که در ذیل فقط به یکی از آنها اشاره می‌گردد.

جنگ روانی که امروزه به آن به «جنگ نرم» نیز اطلاق می‌گردد، تاکتیک تازه کشف شده و امروزی بشر نیست. بلکه از همان دیرباز مورد توجه قرار داشته است. [چرا که نوع بشر از ابتدا تا کنون تغییر ماهوی پیدا نکرده است و فقط با شناخت طبیعت به تکنولوژی بیشتری دست یافته است].

حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام به دلایل متفاوتی که از آن جمله شناخته بودن قدر، منزلت و جایگاه ایشان در حفظ و تداوم دین اسلام بود، مورد ظلم‌های متعدد و مستمری قرار گرفتند. مانند: ایجاد جو اختناق تا آن جا که حتی صدای گریه‌ی ایشان در سوگ پیامبر نیز شنیده نشود - مصادره‌ی اموال - تمسخر - هتاکی - ضرب و شتم ... و در نهایت هجوم به منزل که موجب به شهادت رسیدن فرزند در رحم مادر و شهادت خودشان گردید. اکنون این بانوی بزرگوار که تنها وارث معصوم آخرین پیامبر خدا می‌باشد در بستر احتضار افتاده است و همگان و از جمله دشمن می‌داند که او به زودی رحلت خواهد نمود.

بدیهی است که دشمن، احتمال تحریک احساسات اذهان عمومی از این مصیبت بزرگ و مقصر دانستن آنها در شهادت ایشان را غیر ممکن نمی‌دانست. ممکن بود دست کم جوانان مسلمانی که پیامبر را دیده و در رکاب او جنگیده بودند، به پا خواسته و مؤاخذه کنند! لذا پس از برخورد جهت حذف فیزیکی، پرده‌ی دیگری از تاکتیک «جنگ نرم» برای ایجاد انحراف در اذهان عمومی را آغاز نمودند.

بر همین اساس تصمیم گرفتند که قبل از رحلت (شهادت) به زیارت ایشان بروند و به اصطلاح حلالیت طلبیده و دلجویی نمایند تا نه تنها پس از شهادت متهم و محکوم نگردند، بلکه بتوانند پس از شهادت نیز پرچمداری هواداری و عزاداری ایشان را بر عهده بگیرند و در اذهان عمومی ایشان را از خود و خود را از ایشان قلمداد نمایند.

آنها در نظر داشتند تا همان گونه که در زمان حیات آن حضرت، پشت امیرالمؤمنین (ع) را از حمایت ایشان خالی کردند، پس از رحلت نیز فاصله‌ی عمیق تری بین حضرت امیر (ع) و نقش و تأثیر ماندگار دختر رسول خدا(ص) به عنوان حجت و میزان ایجاد نمایند.

یکی از تاکتیک‌های جنگ نرم بر علیه جناح حق این است که ضمن اقدام جهت نابودی، خود هوادار و عزادار آن گردند تا اذهان عمومی هم چنان در غفلت بمانند و بیدار نشوند. چنان چه شاهدیم امروزه آمریکا به نام آزادی - حقوق بشر - ملروزه با تروریسم - رفاه عمومی - وحدت جامعه‌ی بشری - امنیت عمومی و ... دنیا را به خاک و خون می‌کشد و کشورها را به اشغال نظامی در می‌آورد در صورتی که خود همه‌عناوینی که مدعی آن است را زیر پا گذاشته است.

بدیهی است که با توجه به جایگاه حضرت فاطمه علیهاالسلام و شرایط ملت‌هتاک حاکم بر جامعه‌ی آن روز، دشمنان آن حضرت بر این قصد نبودند که احیاناً به جسد مبارک ایشان اهانتی کرده و یا آن را (مانند جسد مبارک امام حسن(ع) که تیرباران شد) مورد هتک حرمت قرار دهند، بلکه در نظر داشتند خود را مصیبت زده و صاحب عزا قلمداد نمایند و ضمن در آوردن این فرصت و امتیاز از دست امیرالمؤمنین (ع)، تحت نام و زیر تابوت ایشان مقاصد شوم خود را در ایجاد انحراف و نابودی اسلام محقق نمایند. چنان چه شاهدیم فردای شهادت در قبرستان بقیع جمع شده و خواهان معلوم شدن قبر دختر عزیز پیامبر اکرم(ص) گردیدند و امام علی(ع) را تهدید کردند که اگر قبر ایشان را نشان ندهند، تمام بقیع را زیر رو کرده و جنازه را بیرون آورده و از ابتدا تشییع و تدفین خواهند نمود. [که البته امام جواب آنها را داد و فرمود: به خدا قسم اگر لبه‌ی آهنی به زمین بقیع اصابت کند، همه‌ی شما را از دم تیغ می‌گذرانم].

در هر حال حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام که اهل عصمت و حجت کبرای خداوند متعال است، در زمان حیات به همین شیوهی «جنگ روانی» سپاه دشمن را در جنگ نرم مغلوبه کردند. ایشان در دوران بستری شدن ملاقات آنان را نپذیرفت و نه تنها درخواست حلالیت شان را رد نمود، بلکه به صراحت به آنان و همسرانشان و همگان اعلام نمود که از آنان ناراضی است. تا مسلمین طبق شنیده‌های خود از حضرت رسول اکرم(ص) بدانند که در نتیجه حضرت رسول و خداوند نیز از آنان راضی نیست.

آن حضرت که از نقشه و تاکتیک دشمن در جنگ نرم پس از رحلت خود نیز آگاه بود، وصیت نمود که امام علی(ع) او را شبانه غسل، کفن و دفن نماید. تا نه تنها هیچ کس نتواند با صاحب شدن بر مقتول خود و عزاداری برای او اذهان عمومی را منحرف نماید، بلکه در طول تاریخ نیز حجت بر همگان تمام باشد، و جنبه‌ی مظلومیت اهل بیت(ع) که مبین ظلم و معرف ظالم است مخدوش نگردد و در نهایت اسلام ولایی از گزند تحریفات مصون بماند و مسلمین از این تصمیم خانم فاطمه زهرا(ع) به سؤال و تفکر واداشته شوند و بصیرت پیدا کنند و دشمن شناسی یابند که کسانی که ادعای اسلام و مسلمانی دارند چرا باید دختر رسول الله چنین موضعی در مقابلشان بگیرد؟!!

ش(شمال): چرا پس از پیروزی انقلاب اسلامی، دولتمردان به واژه‌هایی چون کوروش هخامنشی، پاسارگاد و ... که در حال منسوخ شدن است اهمیت نمی دهند؟ چرا اصرار است که این بخش از تاریخ پر رنگ نباشد؟ یا به دستور مقام معظم رهبری مجسمه های هخامنشیان را از نمایشگاه کتاب جمع کردند؟

x-shobhe: لازم است به نکات ذیل دقت شود:

الف - هر کشوری نسبت به قدمت خود تاریخی پر از فراز و نشیب دارد. بخش‌هایی از این تاریخ موجب افتخار و بخش‌های دیگرش موجب سرافکندگی می‌باشد. اما در هر حال حفظ تاریخ لازم است و حفظ هم می‌ماند. اما نباید فراموش کرد که حفظ تاریخ به تبلیغ آن نیست، بلکه به حفظ نقل و آثار واقعی می‌باشد.

ب - اگر چه کشور ایران از تاریخی چند هزار ساله (به نقلی ۷ هزار ساله) برخوردار است، اما پادشاهان سعی بر آن داشتند که فقط به تاریخ شاهنشاهی ایران با قدمتی به اصطلاح ۲۵۰۰ ساله ارج نهند تا از این نمذ کلاهی برای خود ببافند و هیچ توجهی نداشتند که ۱۴۰۰ سال از این ۲۵۰۰ سال تاریخ ایران اسلامی است. اکنون نیز آنان که سنگ تاریخ به سینه می‌زنند، به صورتی هدف دار، فقط دوران داریوش و کوروش و هخامنشیان را تاریخ ایران قلمداد می‌کنند تا بدین وسیله فرهنگ منحن شاهنشاهی را تبلیغ کنند. و گر نه تاریخ ایران و به ویژه ایران پادشاهی، سلسله‌ها و پادشاهان بسیار خیانت پیشه‌ای نیز داشته است که کثرت آنان به مراتب بیش از داریوش و کوروش اول و دوم است.

مضاف بر این که از تاریخ پادشاهان قبل از اسلام نیز مستندات بسیاری وجود ندارد و اغلب آن چه در اذهان عمومی مردم جای گرفته، تحریفاتی می‌باشد که توسط پادشاهان صورت پذیرفته است. (مثل انوشیروان دادگر). ج - باید توجه داشت، تاریخ اگر چه مربوط به گذشته است، اما نقش بسیاری در ساختار فعلی و آینده دارد و به همین جهت معمولاً مورد سوء استفاده‌ی شخصیت‌های سیاسی حقیقی و حقوقی قرار می‌گیرد. چنان چه شاهدیم امروزه آمریکا تاریخ خود را به طور کامل تغییر داده و اجازه نمی‌دهد تا از حضور سرخ پوستان و اشغال سرزمین‌های آنان سخنی به میان آید. و البته به منظور سرپوش گذاشتن بر جنایات تاریخی آمریکا و اروپا به بهانه‌ی «پست مدرنیسم» مدعی شده است که ما مجبور نیستیم تاریخ را آن گونه که بوده و نقل می‌شود بپذیریم، بلکه می‌توانیم به میل خود تغییر دهیم.

تاریخ ایران نیز قابل سوء استفاده است. به عنوان مثال: چه شده که پس از انتخابات و اغتشاشات و تنفس جدید کالبد مرده‌ی گروهک‌های سلطنت طلب و وابسته، ناگهان به فکر تاریخ زمان هخامنشیان افتادند و مرتب در حملات سایبری - ایمیل‌ها و نیز رواج شایعات و ش بهات، بدان اشاره می‌کنند؟ اگر واقعاً سلسله‌های پادشاهی طرفدار تاریخ شاهان گذشته بودند، اکنون موزه‌هایی چون لوور مملو از آثار تاریخ ایران که توسط شاهان هدیه داده شده بود و یا به سبب بی‌عرضگی آنان به یغما رفته بود، نمی‌بود! پس، اهداف دیگری و از جمله قرار دادن و تحریک حس ناسیونالیستی به عنوان تنها آلترناتیو در مقابل حس خداپرستی و اسلام‌گرایی است. د- لذا بسیار بدیهی است که نظام ضمن تلاش برای حفظ تاریخ واقعی و آثار آن، از سوء استفاده‌ی تبلیغی از آن ممانعت به عمل آورد.

ه - البته شاید بسیاری از ترویج‌کنندگان از روی سادگی اقدام کنند و عمدی نداشته باشند، اما لازم است که مردم و مسئولین هوشیار باشند. به عنوان مثال: نمایشگاه کتابی دایر شده است. در این نمایشگاه آخرین کتب تألیف یا ترجمه شده ارائه می‌گردد. اگر قرار باشد محیط نمایشگاه به مجسمه‌هایی تزئین شود، باید مطابق با فرهنگ، خط و اهداف نظام و مردم باشد و تاریخ ۱۴۰۰ ساله‌ی ایران اسلامی و نیز سی‌ساله‌ی انقلاب کمبود موضوع یا سوژه ندارد. می‌توان مجسمه‌ی دانشمندان، نویسندگان، شعرا، تاریخ نگاران، فرماندهان، شهداء و یا سمبل‌های نمادین مانند: ایمان - آزادی - دفاع - رشد علمی و ... را به نمایش گذاشت. لذا، قرار دادن مجسمه‌های کله‌ی پادشاهان قدیمی و عصر هخامنشیان که هیچ تناسبی با زمان و موضوع نمایشگاه ندارد، خطایی هدفدار است که به صورت عمد و یا با القای دشمن و پیروی دوست نادان و بی بصیرت به صورت غیر عمد انجام گرفته است.

و - در خاتمه و با توجه به نکات فوق، این نتیجه حاصل می گردد که نه تنها نظام جمهوری اسلامی ایران، اصراری بر محو تاریخ گذشته‌ی ایران [چه هخامنشیان باشد و چه مغول‌ها یا قاجار و پهلوی] ندارد، بلکه با دقت و هزینه‌ی کلانی سعی در ثبت و حفظ تاریخ واقعی و آثار گذشتگان دارد. اما در عین حال با توجه به شناخت و رصد عملیات دشمن در «جنگ نرم»، اولاً از اشاعه‌ی دروغ‌ها و تحریف‌های تاریخی جلوگیری می نماید و ثانیاً از سوء استفاده تبلیغی به منظور ایجاد انحراف در ارزش‌ها و اذهان عمومی و بروز دو یا چند دستگی ممانعت به عمل می‌آورد.

نفر ۲

۱۳۸۹

پاسخ به سوالات و شبهات

www.x-shobhe.com

www.x-shobhe.com

ش(تهران): هیچ کس نتوانسته مرا قانع کند . باید همه‌ی قوانین اسلام را کامل بدانیم و تبعیت کنیم، بدون دلیل. پس باید تفسیر خوبی از احکام داشت ... نمی‌دانم آیا سنگسار می‌تواند تفسیر خوبی داشته باشد یا نه ؟

x-shobhe: همه‌ی این مقدمات مطرح شد، تا مسئله‌ی سنگ سار و عدم مطلوبیت آن مطرح گردد . البته اشکالی هم ندارد، اما چون تقریباً همه‌ی مراحل مطروحه در مقدمات و صورت مسئله غلط بود، لازم است به همه‌ی آنها پاسخ داده شود. لذا لازم است به نکات ذیل توجه شود:

الف - اگر چه مسئله‌ی مطروحه آن چنان غامض نیست که هیچ کس نتواند پاسخ بگوید، اما ضرورتی هم ندارد که در همه‌ی مسائل، دیگران ما و شما را قانع کنند . گاهی اندکی تدبیر و تفکر از هر کتاب و عالم گوینده ای بیشتر راهنمایی و روشنگری می‌کند. البته اگر محقق تعصب، عناد و لجاجی داشته باشد، دلیل و منطق که جای خود دارد، حتی هیچ معجزه‌ای نیز او را قانع نمی‌کند. چنان چه بنی اسرائیل را قانع نکرد و به همین دلیل اصطلاح «ایرادهای بنی اسرائیلی» در ادبیات‌های گوناگون رایج گردید.

ب - بدون شک همه‌ی احکام جزا و قصاص (در هر قانون و مکتبی) برای طبع بشر ناخوشایند است و به همین دلیل آن را «جزا یا کیفر» می‌خوانند و اگر خوشایند و مطلوب بود، آن را «پاداش» می‌خوانند. لذا نامطلوبی حکم سنگسار مانند: نامطلوبی احکام دیگر اعم از جزای نقدی، زندان (حتی یک شب)، حبس ابد و اعدام می‌باشد.

ج - ملاک حقانیت احکام اسلامی حکمت و علم خداوند است و نه مطلوبیت در اذهان عمومی. اگر چه برای کسی که علم به توحید و مبدأ و معاد داشته باشد، همه‌ی احکام الهی مطلوب است، هر چند که به ضرر خودش باشد البته این قاعده نسبت احکام دیگر مکتب‌ها نیز صادق است . وقتی اصل مورد قبول قرار گرفت، فرع آن نیز مطلوب می‌شود. به عنوان مثال: اگر اصل امنیت عمومی مطلوب بود، بازداشت، زندان و حتی اعدام مجرم مطلوب می‌شود. اگر چه ظاهر آن برای هیچ احدی «اعم از مجرم، شاکی یا مردم» مطلوب نمی‌باشد. یا اگر آزادی و استقلال مطلوب شد، به هنگام تهاجم دشمن، هم کشتن مطلوب است و هم کشته شدن، هر چند که ظاهر هیچ کدام خوشایند نیست.

د - خداوند متعال نسبت به اوامرش با هیچ احدی (حتی انبیاء) مشورت نمی‌نماید و خوشنودی یا نارضایتی مردم نیز ملاک نمی‌باشد. چرا که او رب و مردم عبد و بنده هستند و بندگان ابرای رشد و کمال موظف به جلب رضایت معبود هستند و نه بالعکس. لذا در قرآن کریم نیز مکرر فرموده چنین و چنان خواهیم کرد، «و لو کره المشرکون» اگر چه مشرکین را خوش نیاید. بلکه او قوانین لازم الاجرای بشر را بر اساس علم و حکمتش وضع نموده است و نه میل و پسند انسان . پس، اگر انسان‌ها آن قوانین را عمل کنند، به فواید آن می‌رسند و اگر نکنند، خود ضرر می‌کنند.

چند نکته:

اول: از نکات بسیار قابل توجه و تأمل در فهم، درک و بیان احکام اسلام این است که بسیاری از مردم، در عین حال که می‌دانند حصول هر تخصصی، از ناوایی گرفته تا فیزیک هسته‌ای، مستلزم تحصیل تئوری و عملی در آن رشته است، نوبت به فقه اسلامی که می‌رسد، می‌خواهند بدون هیچ تحصیلی فقیه، مجتهد و حقوقدان شوند و حال آن که تمامی زمینه‌های فقه اسلامی (مثل: حقوق جزا، حقوق مدنی، حقوق بین الملل، حقوق تجارت و ...) بسیار غنی‌تر از سایر مکاتب و حقوق‌های مدون می‌باشد.

از ابتدای تحصیل تخصصی در رشته‌ی آشپزی تا انتهای آن حداقل دو سال برای کاردانی و چهار سال برای کارشناسی و تخصص لازم دارد. اگر کسی در رشته‌ی حقوق تحصیل نماید، دست کم هشت سال برای اخذ مدرک دکتری (معادل اجتهاد) لازم دارد، اما برخی گمان دارند که فقه اسلامی را همین طور در ظرف چند دقیقه می‌توانند اشراف پیدا کرده و طرح یا نقد نمایند (۱۴)

دوم: اگر چه دانستن قوانین برای رعایت آنها شرط است (و در هیچ قانونی عدم اطلاع عذر موجهی برای عدم رعایت نمی‌باشد)، اما دانستن یک قانون با دانستن دلایل، حکمت‌ها، فلسفه ... و آثار آن متفاوت است. و مردم هر

قانونی را به محض دانستن صورت آن (آن هم به صورت کلی) اطاعت می کنند، اما برای اطاعت قوانین الهی، می خواهند همگی فیلسوف، مجتهد و دانشمند باشند و نتیجه می گیرند که چون ممکن نیست همه به این علوم واقف گردند، پس اطاعت از آن قوانین مطلوب نیست! و سپس جار و جنجال و ضد تبلیغ راه می اندازند که اطاعت در اسلام مبتنی بر علم نبوده و تعبدی می باشد (۱۴) به عنوان مثال:

همه می دانند که گرسنگی دردآور و در نهایت کشنده است و همه می دانند که «نان» سیر می کند. اما همه نمی دانند که گندم را چگونه کاشت، داشت و برداشت می کنند؟ چگونه آرد و خمیر می سازند و معماری و مهندسی تنور (چه دستی و چه ماشینی) چگونه است؟ اما بسیار مقلدانه، نان می خردند و می خورند تا رفع گرسنگی نموده و زنده بمانند.

یا همه می دانند که بیماری، اگر چه یک سردرد ساده هم باشد، دردآور و در صورت عدم توجه مهلک است. همه می دانند که به هنگام بیماری - اگر خود پزشک نیستند - باید به پزشک مراجعه کنند و تجویز او را اطاعت و عمل نمایند. اما همه نمی دانند که مثلاً یک قرص مسکن از چه ترکیباتی ساخته شده است و پس از ورود به معده چه تأثیراتی دارد و ... اما چون اصول را فهمیده و پذیرفته اند، فروع منطبق با آن را نیز می پذیرند. اسلام و قوانین آن نیز مستثنی از این قواعد کلی نمی باشد. اگر کسی به اصول (که تحقیقی و یقینی است و نه تقلیدی) پی نبرده باشد، سخن از فروع برای او بی معنا و بی نتیجه است. مثلاً به کسی که خداوند متعال را قبول ندارد، راجع به نماز و برکات آن سخن گفته شود! اما اگر کسی اصول را فهمید و قبول کرد، می تواند وارد به فروع شود.

در فروع دین و احکام، دست باز است. هیچ گاه خداوند نخواست که مردم نفهمند. اما همگان نیز نمی توانند در یک رشته ی معین تحصیل کرده و متخصص شوند. لذا (مثل همه ی عرصه ها و افعال دیگر زندگی) گفته اند: می توانید شخصاً تحصیل کرده و متخصص (مجتهد) شوید و نیز می توانید در زمینه های دیگری علم یافته و مشغول شوید و در این امور به متخصص (فقیه) رجوع کنید.

لذا اگر کسی به خدا، اسلام، پیامبر (ص)، قرآن و اهل بیت (ع) ایمان داشت، می داند که همه احکام الهی مفید و مطلوب است، اگر چه ظاهر آنها ناخوشایند باشد.

سوم: اگر دقت کنید، مسئله ی سنگ سار، فقط یک بهانه برای ضد تبلیغ است و اگر کسانی که در این مورد جو سازی می کنند، چه بسا هیچ اعتقادی به خدا هم ندارند، چه رسد به اسلام و اگر احیاناً نام مسلمانی را حمل می کنند، حتی احکام طهارت و نماز خود را نمی دانند، چه رسد به احکام جزا - قصاص و ...! لذا زیاد اصرار نداشته باشید که حتماً به دیگران اثبات کنید که حکم سنگ سار مطلوب است، چرا که چنان چه بیان شد، هیچ حکم جزایی مطلوب ذات و فطرت بشر نمی باشد و اتفاقاً باید مطلوب نباشد، تا افراد خود را از محکوم شدن به آن محافظت داشته و مصون دارند. تا جامعه نیز سالم بماند.

بدون شک هیچ حکم و جزایی به سختی و کراهت جهنم نیست و عذاب های قیامت و جهنم به هیچ وجه مطلوب کسی نیست. اما نه تنها خداوند متعال به خاطر نامطلوبی نزد مردم (یا رأی اکثریت) جهنم را تعطیل ننموده است، بلکه مکرر به عواقب دردناک، باورهای غلط و اعمال سوء و عذابهای جهنم هشدار می دهد.

چهارم: در خاتمه دقت شود، این استراتژی و تاکتیک دشمن در «جنگ نرم» است که در حالی که هیچ ارزشی برای تفسیر و تحلیل قبح فعل قبیح قایل نیستند و هیچ مجالی برای صحبت در زمینه ی آن نمی دهند، راجع به سختی یا نامطلوبی جزای آن جار و جنجال راه می اندازند!

به راستی، چرا باید عده ای مرتکب به [العیاذ بالله] زنا ی محصنه شوند، همسران دیگران را اغفال کرده و آنان را به فحشا بکشند و این ناهنجاری اخلاقی منحط را رواج دهند، عشق و وفا را در آتش بسوزانند، کانون های خانواده ها را از هم بپاشند، فرزندان را آواره کنند ... و تازه معترض هم باشند که چرا که جزایش سنگین یا نامطلوب است؟! چنان چه گویا قرار است جزای آن را سبک تر کنند تا آنها با خیال راحت تری به این جنایت تن در دهند!

ش (تهران): پس از توزیع فیلم «سنگ‌سار ثریا»، شبهات بسیاری نیز راجع به منشأ این حکم، تصریح قرآن و ... پخش گردید. لطفاً پاسخ دهید آیا در قرآن به چنین حکمی تصریح شده و یا...؟

x-shobhe: فیلم سینمایی «سنگ‌سار» که هیچ انطباق و تناسبی با قوانین اسلامی و نیز فرهنگ ایرانی و شرایط قضایی کشور جمهوری اسلامی ایران ندارد، فقط به منظور ایجاد تنفر، وحشت و کج‌اندیشی درباره‌ی اسلام و به ویژه اسلام ولایی ایرانیان تدوین، تولید و توزیع شده است و البته تازگی هم ندارد و پیش تر نیز فیلم‌هایی چون: «بدون دخترم هرگز» - «پشت پرده» و ... به همین منظور تولید و توزیع گردیده است. لذا بحث پیرامون فرازهای این فیلم موهوم، در آتیه‌ای نزدیک در بخش «شبهات منتشره در رسانه‌ها - فیلم‌ها و سریال‌ها» صورت می‌پذیرد و در این فرصت فقط پاسخ سؤال های فقهی مبنی بر این که: دلیل وضع چنین مجازات سنگینی چیست؟ آیا در قرآن کریم به «سنگ‌سار» تصریح شده و یا فقط در احادیث آمده است؟ - آیا احادیث منافاتی با قرآن ندارد؟ آیا اگر حکمی در قرآن نیامده باشد، سندیت دارد یا خیر و...؟ پاسخ داده می‌شود.

نکته‌ی اول - درباره‌ی علت وضع چنین حکم سنگینی برای جرم «زناى محصنه» از ناحیه‌ی خالق حکیم باید اذعان داشت که اگر چه در بیان اهل عصمت (ع) و یا علما و دانشمندان به برخی از فواید احکام الهی اشاره شده است، ولی شکی نیست که آن چه بیان گردیده، همه‌ی حکمت‌ها یا فواید یک حکم نمی‌باشد و انجام حکم الهی نیز باید به خاطر عبودیت و اطاعت باشد و نه به خاطر فواید و حکمت‌های آن.

خداوند منان احکام خود را بر بندگانش بر اساس قوانینی که خود بر خلقت حاکم نموده و علم و حکمتش به فایده‌ی آنها وضع نموده است و برای وضع آن قوانین نیز با هیچ بشر یا ملک و رسولی مشورت ننموده است، چرا که نیازی به این امر ندارد. لذا بشر می‌تواند تحقیق نموده و به برخی از حکمت‌ها و فواید احکام پی‌ببرد، اما جایی برای اعتراض ندارد، مگر آن که به خداوند و اسلام ایمان نداشته باشد! که در چنین حالتی بحث در مورد احکام او بی‌مورد است.

مگر می‌شود بنده به رب خود و یا مملوک به مالک مطلق و آفریدگار خود و جهان هستی معترض شود که «چرا فلان قانون را وضع کردی؟! یا چرا چنین گفتی و چنان نگفتی؟! این کار ابلیس است نه عبد مؤمن. قابل توجه آن که خداوند رحمان، رحیم، غفور و مهربان بر بندگانش، چنان چه برای بندگان مخلص و یا تائبین جزای نیکویی قرار داده، برای خاطیان نیز احکام شدیدتری از حکم سنگ‌سار هم دارد که از آن جمله عذاب‌های قبر، برزخ، روز حشر و قیامت است.

نکته‌ی دوم - درباره‌ی این که آیا به چنین حکمی در قرآن کریم تصریح شده است یا خیر؟ ابتدا باید دقت شود که صرف استناد به قرآن و شعار «هر چه از ظاهر آن فهمیدیم، به آن گونه که خودمان فهمیدیم عمل می‌کنیم و مابقی را رها می‌کنیم»، شعار وهابیت است و هیچ یک از مذاهب اسلامی، از جمله تشیع، چنین نظری ندارند و وهابیت نیز اگر واقعاً به این شعار پایبند است، باید نماز های خود را هم ترک گوید! چرا که در هیچ کجای قرآن کریم نیامده است که نماز صبح دو رکعت، ظهر - عصر و عشاء چهار رکعت و مغرب سه رکعت است. وهابی‌ها از کجای قرآن به دفعات قیام، رکوع و سجود و اذکار آنها پی‌برده‌اند؟!

نه فقط درباره‌ی احکام جزا از جمله سنگ‌سار، بلکه در جزئیات هیچ حکم دیگری نمی‌توان به قرآن کریم بسنده نمود. به عنوان مثال: خداوند می‌فرماید که برای زوجیت بین زن و مرد، عقد نکاح لازم است، حال در کجای قرآن کریم چگونگی جمله‌ی عقد یا شرایط آن بیان شده است؟! پس وهابی‌ها از دواج هم‌نکنند. در رابطه با سایر احکام عبادی، جزایی، سیاسی، اخلاقی و ... نیز همین‌طور است.

نکته‌ی سوم - مگر خداوندی که پیامبر اعظم (ص) را ارسال و قرآن کریم را نازل فرموده است، ابلاغ نموده که «فقط قرآن»؟! خیر. بلکه تصریح نموده که قرآن، رسول و ولایت را با هم فرستادم و باید هر سه را اطاعت کنید تا بتوانید بندگی من را به جای آورده و به کمال برسید:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»
(الحديد - ۲۵)

به درستی که ما رسولان خود را همراه با معجزات روشن گسیل داشتیم، و با ایشان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم را به عدالت خوی دهند.
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»
(النساء - ۵۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید، و رسول و والیان امر خود را فرمان ببرید، و هر گاه در امری اختلافتان شد برای حل آن به خدا و رسول مراجعه کنید، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید این برایتان بهتر و سرانجامش نیکوتر است.

پس، مسلمان واقعی به رسول خدا(ص)، قرآن کریم و اولی الامر ایمان دارد. این سه با هم برای هدایت نازل شده‌اند و به همین دلیل وقتی زمان رحلت رسول خدا(ص) فرا می‌رسد، می‌فرماید (به سند شیعه و سنی): من از میان شما می‌روم و دو ثقل دیگر [قرآن و عترت] را باقی می‌گذارم. لذا برای درک و فهم آیات و احکام الهی نیز باید به آنان مراجعه کرد.

صراط مستقیم و راه قرآن همین است. خداوند کریم در سوره‌ی النحل، آیه‌ی ۴۳ و ۴۴ نیز تصریح دارد که قرآن را بر تو فرستادیم تا تو آن را برای مردم تبیین کنی.
وهابی‌ها یا افراد دیگری که مدعی‌اند فقط به ظاهر قرآن باید بسنده شود، بفرمایند که اولاً از کجای قرآن فهمیدند که باید به فهم خود از ظاهر قرآن بسنده نمایند و به اجتهاد خود تفسیر و عمل کنند؟! ثانیاً مگر همین ظاهر قرآن به صورت مستقیم به خودشان وحی شده است؟! این قرآن و کلام وحی را نیز پیامبر اکرم(ص) به ما ابلاغ نموده‌اند. پس حتی برای دریافت ظاهر قرآن نیز باید به او رجوع نمود. حال چگونه ممکن که تبیین و تفسیر آن و بیان کلیات و جزئیات آن بر عهده‌ی خودمان باشد؟!
لذا مسلمان در فهم آیات و احکام به اهل عصمت (ع) متمسک می‌گردد. از ایشان می‌پرسد: ای پیام‌بری که خداوند کریم، اوامر و نواهی خود را از طریق شما به ما ابلاغ نموده است، بفرمایید: چگونه نمازی که خداوند امر به آن فرموده است را به جای آوریم؟ ایشان می‌فرمایند: آن گونه که من اقامه می‌کنم. و سپس نماز را تعلیم می‌دهند. یا می‌پرسیم: چگونه نکاح را جاری کنی؟ چگونه خمس و زکات دهیم؟ چگونه احکام جزایی را اجرا کنیم...؟ و ایشان پاسخ می‌دهند. به این می‌گویند: «سنت» که در میان اهل تشیع و تسنن، محکم‌ترین منبع اخذ احکام فقهی نیز می‌باشد.

و اما تکلیف مردم پس از رحلت پیامبر اکرم(ص) نیز (به سند شیعه و سنی)، به امر خدا و توسط خود ایشان معین شده است و فرموده است که ذخایر وحی و علم الهی و جانشینان بعد از من که همان «اولی الامر» شما هستند، کیانند.

نکته‌ی چهارم - چنان چه بیان گردید، بیان جزئیات و چگونگی اجرای احکام و از جمله حکم سنگ سار برای مرتکب به زنا محصنه، مستند به سنت رسول خدا(ص) است که ایشان نیز به تصریح قرآن کریم جز کلام وحی بر زبان نیاوردند:

«مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى» (النجم - ۴ تا ۲)

و هرگز صحبت کننده با شما (محمد) نه از روی عمد و نه به خطا (سهو) [از صراط مستقیم] منحرف نشده است * و هرگز از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید * آن چه می‌گوید به جز وحی‌ای که به وی می‌شود نمی‌باشد.

آیا وهابی‌ها و سایر تشکیک‌کنندگان این آیات را هم می‌خوانند!؟

نکته‌ی پنجم - اگر چه بر هر کس که مایل است به صورت تخصصی به چگونگی احکام (از شأن نزول گرفته تا حدود و روش اجرا) واقف شود باید فقه بخواند [چنان چه جهت آشنایی تخصصی با هر حقوقی مثل: حقوق مدنی - حقوق جزا - حقوق بین‌الملل - حقوق تجارت و ... تحصیل در همان رشته لازم است] و چنین نیست که گمان کنیز مستلزم فراگیری احکام صادره ی بشری حداقل چهار سال تحصیل تخصصی در دانشگاه است، اما احکام الهی را می‌توان در یک سؤال و پاسخ در ایمیل فرا گرفت، اما با توجه به نکات فوق و جهت تقریب ذهن به صورت خلاصه بیان می‌گردد:

چنان چه بیان و چگونگی همه ی احکام الهی توسط حضرت رسول اکرم (ص) و سایر معصومین علیهم السلام صورت پذیرفته است (مانند احکام نماز، روزه، حج، امر به معروف و نهی از منکر و...)، احکام جزایی خداوند نیز به واسطه‌ی آنها ابلاغ و تبیین گردیده است. ذیلاً دو روایت که احکام «سنگ‌سار» را بیان نموده ایفاد می‌گردد: امام صادق (ع) فرمودند:

«فاذا زنی الرجل المحصن رجم ولم یجلد»

حد زناى مرد محصن رجم است و شلاق نیست.

و نیز فرمودند:

«الحر والحره اذا زنيا جلد كل واحد منهما مائة جلدة فاما المحصن والمحصنة فعليهما

الرجم»

حد مرد آزاد و زن آزاده ای که زنا کنند ۱۰۰ تازیانه است اما در محصن و محصنه رجم است.

نکته‌ی قابل توجه آخر:

دشمنان اسلام (آمریکا و اذنانب و دست‌نشانده‌هایش)، در حالی با ابراز نگرانی از برخی احکام اسلامی، دست به ضد تبلیغ گسترده می‌زنند که خود از سویی در لجن زار قتل‌ها، جنایات، تجاوزات، خانواده‌های به هم ریخته، نسل‌های بی‌هویت و ... غوطه‌ورند و از سوی دیگر بازداشت‌ها و حبس‌های دراز مدت غیر قانونی، شکنجه‌ی متهم در بازجویی قبل از اثبات جرم و جنایاتی که بسیار دردآورتر از «سنگ‌ساری» است که فقط در صورت اثبات زناى محصنه باید اعمال گردد را به حکم رئیس‌جمهور و مجالس خود قانونی اعلام می‌کنند و حتی حق حمله‌ی اتمی به کشورها و ملت‌های مخالف دیکتاتوری خود را برای خود محفوظ می‌شمارند(!؟) لذا بهتر است نگران قوانین ددمنشانه‌ی خود باشند که کل جامعه‌ی بشری را با وحشت و تحمل عذاب روحی، جسمی، اجتماعی، اقتصادی و ... مواجه کرده است تا حکم «سنگ‌سار» زناى محصنه که اگر اتفاق هم بیافتد، اثباتش طبق احکام اسلام بسیار دشوار خواهد بود. مگر چند نفر ممکن است در مقابل چشمان چهار شاهد، زناى محصنه کنند!؟

اگر خداوند متعال جزایی را سخت گرفته است، اثبات جرم را نیز سخت گرفتا است تا مفاسد اصلاً افشا نگردیده و یا کمتر علنی گردد و راه توبه نیز باز است. اما خدا نکند در این جهان پهناور، کسی مورد خشم و یا فقط «شک» مأموران سی - موساد یا ... واقع گردد. چرا که به حکم رؤسای جمهوری پیشین و فعلی آمریکا [مانند دوران فراعنه، معاویه و سایر خلفای جایز بنی امیه و سفاکانی چون حجاج بن یوسف]، فقط «شک» برای ارتکاب هر جرمی از سوی آنان در هر گوشه ای از جهان، از بازداشت و شکنجه گرفته تا تیراندازی زمینی، هوایی و کشتار مردم بی‌گناه و یا تجاوز به زنان و کودکان، کافی است و هر مخالفی تروریست لقب می‌گیرد و حکمش مرگ است!

ش(تهران): چرا وقتی در قرآن کریم می فرماید: «برای زنان بهتر است خود را از نامحرمان بیوشانند»، در کشور ما حجاب اجباری است؟

x-shobhe: آیه‌ای منطبق با معنایی که در سؤال اشاره شده یافت نشد، اگر منظور آیه ی خاصی است باید نشانی آن بیان گردد. اما لازم است به نکات ذیل توجه شود:

الف - از جمله آیاتی که به صورت مشخص بر حجاب بانوان تأکید دارد، دو آیه‌ی ذیل است:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» (النور - ۵۹)

ای پیامبر! به همسرانت، و دخترانت و زنان مؤمنین، بگو تا جلباب (حجاب، مقنعه، چادر) خود را پیش بکشند، این به شناخته شدن (به مسلمانی و عفت) و ممانعت از آزار و اذیت نزدیک‌تر است و خداوند همواره آمرزنده و رحیم است.

«وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطُّفُلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (النور - ۳۱)

و به زنان با ایمان بگو چشم از نگاه به مردان اجنبی فرو بندند و فرج های خویش را حفظ کنند و زینت های خویش را جز آن چه آشکار است آشکار نسازند و باید که روپوش‌هایشان را به گریبان ها کنند و زینت خویش را نمایان نکنند مگر برای شوهرانشان، یا پدران و یا پدر شوهران یا پسران و یا پسر شوهران و یا برادران و یا خواهرزادگان و یا برادرزادگان و یا زنان و یا آن چه مالک آن شده‌اند یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند و یا کودکانی که از اسرار زنان خبر ندارند، و مبادا پای خویش را به زمین بکوبند تا آن چه از زینتشان که پنهان است ظاهر شود ای گروه مؤمنان همگی به سوی خدا توبه برید شاید رستگار شوید.

ب - توضیح: در انسان (اعم از مؤمن یا کفر، عصر جدید یا قدیم، زن یا مرد)، امیال و گرایش‌های فطری متفاوتی وجود دارد که از جمله آنها: «میل به شناخته شدن به خوبی» و نیز «مصون ماندن از هر گونه آسیب، آزار و اذیت» است.

آدمی از یک سو عاشق کمال است و علت هر حرکتی نی ز میل به کمال است. مایل است که دارای کمالات باشد، آن کمالات تجلی کنند و همه متوجه کمالات او شوند از او به نیکی و خوبی یاد کنند و از سوی دیگر به دلیل همین عشق به کمال مایل است تا از هر گونه آسیب، آزار و اذیتی که تحقق به کمال یا حفظ آن را به خطر می‌اندازد مصون بماند.

خداوند کریم در آیه ی اول به زنان مؤمن تأکید می نماید: اگر چه کمال «زیبایی» در ظاهر خلقت شما نیز تجلی دارد، ولی شأن شما بالاتر از این است که فقط به چشم و ابرو و سایر جاذبه های جنسی شناخته شوید و فقط به دیده‌ی لذت جنسی به شما نگاه شود. لذا اگر این زیبایی‌ها را (جز از محارم) بیوشانید، به تحقق تمایلات فطری شما مبنی بر شناخته شدن به کمالات، نزدیک تر است. چون این گونه شما را به کمال ایمان، کمال عقل، کمال

عفت و کمال شخصیت خواهند شناخت . اما با به رخ کشیدن زیبایی های ظاهری، شما را فقط به عنوان یک وسیله ای برای ارضای بهتر غرایض خود می شناسند و در این صورت نیز تنها بهره ی شما از خلقت، لذت جنسی دیگران خواهد بود.

در واقع اگر کمال زن فقط به جمال ظاهری او خلاصه گردد، چه بسا زنان فاسدی که ظاهری زیباتر از زنان عفیفه دارند و خداوند نمی پسندد که زنان مؤمنه به مشخصه های زنان فاسد شناخته شوند. لذا حجاب است که انسان را به کمال نزدیک می گرداند.

از سوی دیگر بیشترین آزار و اذیتی که متوجه زنان می شود، از ناحیه ی طمع و حرص شهوانی مردان است و بدیهی است که نمایش جاذبه های جنسی، این طمع و حرص را بیشتر تحریک می کند، تا آن جا که به زن فقط به عنوان یک طعمه ارزش قایل می شوند و برای صید این طعمه (مانند شکار و صید حیوانات)، به هر گونه فریب، اغفال ... یا زور متوسل می شوند. چنان چه شاهدیم آمار تجاوز در کشورهایی که به اصطلاح آزادی برای زنان را با عریان کردن آنها به نمایش می گذارند، به مراتب بیشتر است.

نتیجه آن که خداوند متعال می فرماید: روش اتخاذ حجاب به تحقق هر دو هدف شما انیل به کمال و مصونیت از گزند نزدیک تر است.

ذَلِكَ اَدْنَىٰ اَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَنَ

این به شناخته شدن و اذیت نشدن نزدیک تر است

در آیه ی دوم نیز خداوند متعال ضمن معرفی محارم، پرهیز از نگاه به نامحرم و پوشاندن زینت های زنانه را (اگر چه در چگونگی راه رفتن باشد) از مسببات فلاح و رستگاری دنیا و آخرت بر می شمرد.

ج - باید دقت شود که بیان فلسفه ها و حکمت های یک دستور، سبب نمی شود که گمان نماییم، آن دستور فقط جنبه ی ارشادی و نصیحتی دارد و انجام دادن یا ندادن آن زیاد فرقی با هم ندارد در ابتدای آیات فوق خداوند کریم به نبی خود که رساننده ی اوامر الهی به بندگان است می فرماید: «قل»، یعنی بگو. چه چیز را بگو؟ بگو که چنین نکنند یا چنان نکنند. اینها همه دستور است.

پس اگر فرمود: ای نبی به زنان مؤمن بگو که حجابشان را رعایت کنند، به نامحرم نگاه نکنند یا ...، این یک حکم و دستور صریح است که انجام آن واجب است. مثل این که فرمود: بگو که اقامه ی نماز کنند - بگو که به جهاد بروند - بگو از معاصی پرهیز کرده و تقوا پیشه کنند، که همگی دستور است و بیان برخی از فواید دنیوی و اخروی این دستور باید سبب ارتقای علم و دانش و نیز علاقه و تقید بیشتر به آن گردد، نه این که گمان شود پس یک دستور نبوده، بلکه گفته «بهتر است»!

د - اما این که چرا در نظام جمهوری اسلامی ایران رعایت حجاب ضروری قلمداد شده است؟ باید دقت فرمایید که مسئله ی «حجاب» یک موضوع صرفاً شخصی نیست، بلکه ضمن تأثیر مستقیم بر فرهنگ و تربیت جامعه، در تمامی رفتارهای سیاسی، اقتصادی، امنیتی، رفاهی و ... تأثیر گذار می باشد و به همین دلیل جهان غرب به شدت با حجاب بانوان مخالفت می کند.

لذا تا وقتی جمهوری اسلامی ایران با رأی و پشتیبانی اکثریت مردم پا برجاست، رعایت حجاب یکی از مطالبات جدی مردم است که نظام باید در تحقق آن بکوشد.

ش(تهران): قانون حجاب در کشور ما سبب شده است که توریست به کشور نیاید، آژانس های گردشگری ما را از فهرست خود حذف کنند، به دختران ما اجازه حضور در میداين ورزشی ندهند ... و اقتصاد ما متضرر گردیده است! پاسخ چیست ؟

x-shobhe: انسان‌ها، جوامع، مکاتب مختلف و نیز نظام‌های سیاسی، به تناسب بینش و نگرش خود به مقوله‌ی «زندگی، تکامل، رفاه و ...»، تعاریف مختلفی از انسان (زن - مرد - کودک - سالخورده) و هم چنین از «کار»، «تولید»، «درآمد» و در نهایت «سود» و رونق اقتصادی دارند و بر اساس همان بینش و نگرش، روش های کسب درآمد‌های شخصی، اجتماعی یا حکومتی را هدف‌گذاری و برنامه‌ریزی نموده و به مرحله‌ی اجرا در می‌آورند. به عنوان مثال در دیدگاه‌های کمونیسمی یا امپریالیسمی آکه دو لبه‌ی یک قیچی هستند، توده‌ی انسان‌ها فقط ابزار تولید و منبع درآمد برای سرمایه داران هستند و هیچ ارزش دیگری ندارند. لذا باید از هر طریقی کسب درآمد نمایند.

بدیهی است که «زن» در چنین دیدگاه‌هایی یکی از منابع درآمد محسوب می‌گردد، چرا که نه فقط از فکر و بازو، بلکه از ناحیه‌ی فروش بدن و جنسیت خود نیز می‌تواند ایجاد درآمد نماید. لذا زنان در این جوامع و نظامات سیاسی به شکلی بدتر و شدیدتر از قرون وسطا به بردگی (از نوع مدرن آن) در آمده و مردان طماع، حریص و جنایت پیشه نیز ضمن هوسرانی آزاد، از ناحیه‌ی آنان کسب درآمد می‌کنند و نظامات سیاسی و دولت‌ها نیز همین‌گونه‌اند.

به عنوان مثال: نزدیک به سه دهه‌ی پیش در پارلمان سوئد، مشکلات و معضلات اجتماعی ناشی از آزادی جنسی، مانند: ازدیاد بیماری‌ها، اعتیاد، فرزندانی بی‌هویت، قاچاق انسان و ... مطرح گردید و عده‌ی قلبی از نمایندگان مدعی شدند: اگر چه نباید جلوی آزادی جنسی را گرفت، ولی باید با وضع محدودیت‌هایی، چاره‌ای اندیشید. سخنگوی گروه مقابل (اکثریت) گفت: دختران و زنان در کشور ما به مثابه‌ی نفت در کشورهای خاورمیانه هستند و یکی از منابع جذب توریست و درآمد ملی می‌باشند، لذا ایجاد هیچ محدودیتی به صرف اقتصاد کشور نیست! البته هم اکنون سوئد با اکثریت نمایندگان هم جنس باز در مجلس، به لحاظ آمار تجاوز به عنف نیز در میان کشورهای اروپایی مقام اول را به دست آورده است و مقامات مسئول گزارش می‌دهند که امروزه فرهنگ تجاوز از قشر بی‌کار، مست و ... فراتر رفته و به صورت یک رفتار عادی برای مردان جامعه درآمده است. همین‌طور در دوران حکومت دمیرل و چیلر (لایک‌ها) در ترکیه، فقط چهل هزار فاحشه‌خانه‌ی غیر رسمی در استانبول فعالیت داشت و دمیرل نیز به زنی که رئیس یکی از بزرگترین فاحشه‌خانه‌ها بود، به خاطر پرداخت مالیات به موقع، نشان و مدال «نجیب‌ترین زن ترکیه» را اعطا نمود. و البته آژانس‌ها، مجلات و رسانه‌های اروپایی و آمریکایی نیز گردشگران خود را ترغیب می‌کردند که برای دسترسی به شراب و زن ارزان‌تر به ترکیه سفر کنند! بدیهی است که به فاحشگی کشاندن دختران و زنان یک جامعه، بدترین و ظالمانه‌ترین روش برده‌داری و آدم‌فروشی است، که نه تنها شرع مقدس اسلام، بلکه هر عقل آزاد اندیشی با آن مخالف است و چنین تعریفی از «زن و آزادی» فقط توجیه فریبنده‌ای برای استثمار بیشتر آنان است.

اگر چه ممکن است موافقین نمایش و فروش دختران و زنان جامعه برای جذب توریست و کسب درآمد بیشتر به رفتار مجلس سوئد و دمیرل آفرین هم بگویند، اما شکی نیست که چنین ظلمی بر انسان (زن) با فطرت هر آدمی از هر مکتب یا ملیتی منافات دارد. چنان‌چه اگر از طرفدار نظریه‌ی فوق بپرسید: شما که نمایش و فروش بدن دختران و زنان جامعه را منبع موجهی برای کسب درآمد های فردی و ملی قلمداد می‌کنید، نظرتان نسبت به نوامیس خودتان (مانند: مادر، خواهر و همسران) چیست؟ مسلماً اگر ته مانده غیرتی در او باقی مانده باشد و پاسخ شما را با سلاح گرم یا سرد ندهد، دست کم با مشت و لگد خواهد داد و دیگر مفاهیم و واژه‌هایی چون: گفتمان - دیالوگ - آزادی‌خواهی - نظریه‌ی اقتصادی و ... را به یاد نمی‌آورد.

بدیهی است اگر طرفداران معدود این نظریه (کسب درآمد از ناحیه‌ی زن فروشی)، نظرشان نسبت به فروش نوامیس خودشان نیز مثبت باشد، از دایره‌ی عقلانیت، انسانیت و شعور خارج اند و اگر به صورت طبیعی نظرشان

نسبت به نوامیس خود مخالف باشد، باید سؤال کرد : این چه روحیه ی دیکتاتوری است که برای خانواده خود امنیت و عفت و برای دیگران فساد و تباهی می‌خواهید و نامش را هم آزادی می‌گذارید؟! در خاتمه آن که «اسلام» چه طرفداران نظریه‌ی «زن فروشی برای کسب درآمد» بیسندند و چه نپسندند، دین و احکام خداوند متعال است و اختصاص به دوره‌ای خاص ندارد و خداوند نیز اجازه نمی‌دهد عده‌ای با فروش دیگران و به فحشا و تباهی کشاندن افراد و جامعه کسب درآمد کنند . کانون خانواده را از هم بپاشند و به جایش کاباره، کازینو، بار و ... بگذارند تا از محل فروش زنان و خوش‌گذرانی گردش‌گران درآمدی کسب کنند. این مردم (اکثریت ملت ایران) نیز مسلمان و یا اهل کتاب هستند و چنین رذالت‌هایی را نمی‌پسندند. لذا نظام سیاسی و حکومت مطلوب آنان نیز با تعاریف الهی به انسان، زن، جامعه، کار، درآمد، تولید، سود و ... نگاه می‌کند «و لو کره المشرکون - اگر چه مشرکین را خوش نیاید».

www.x-shobhe.com

ش(مشهد): سطح زندگی انسان باید طبق چه معیارهایی باشد؟ آیا سطح تحصیلات و سطح درآمد نباید هیچ تأثیری در رفتار انسان داشته باشد؟ منظور از شأن اجتماعی چیست؟

x-shobhe: اگر چه مباحث مطروحه در سؤال نیاز به پاسخ های مبسوط دارد، اما به عنوان برخی از «شاخص»ها نکات ذیل ایفاد می گردد:

الف - برنامه ها [در هر زمینه ای] بر اساس اهداف تدوین می گردد، لذا برنامه ای صحیح است که آدمی را به هدف برساند. از همین قاعده ی کلی این نتیجه به دست می آید که اصل «هدف» است. پس، برای دستیابی به یک برنامه ی صحیح در عرصه های متفاوت زندگی [ازدواج، تحصیل، کسب، اشتغال و ...]، باید هدف صحیحی که مستلزم رشد و کمال است انتخاب و منظور شود.

در جهان بینی الهی، هدف نهایی «الله جل جلاله» می باشد که اعتقاد به «انا لله و انا الیه راجعون» بیان گر آن است و اتخاذ هر هدفی به غیر از آن به مثابه ی کفر و شرک می باشد. با توجه به این اصل، سطح زندگی باید به گونه ای باشد که مزاحمتی برای رسیدن به هدف ایجاد ننماید.

هدف گرفتن «الله جل جلاله»، یعنی هدف گرفتن رشد و کمال انسان، پس هر کاری که مانع از رشد و موجب سقوط گردد، ناشایست است و علت همه ی حلال ها و حرام ها نیز فراهم نمودن زمینه ها و عوامل رشد انسان به سوی کمال می باشد.

ب - عالم و هر چه در آن است، برای انسان آفریده شده است، پس دسترسی و تملک هدف دار آنها و تحقق رفاه، بد و مذموم نیست. لذا اسلام نه تنها با ثروت، غنا و توانگری مخالف نیست، بلکه با فقر مخالف است و برنامه های فردی و اجتماعی آن برای زدودن فقر و به ارمغان آوردن رفاه در عرصه های متفاوت است و یکی از اهداف نهایی که توسط حضرت حجت عج الله تعالی فرجه الشریف محقق خواهد شد، عدالت اجتماعی و رفاه عمومی است امام صادق(ع) که می فرماید:

ان النفس اذا أحرزت قوتها استقرت

آدمی هر گاه وسایل زندگی اش به قدر نیاز فراهم باشد، روانش آسایش می یابد
آن چه که مذموم می باشد محبت و تعلق داشتن به دنیاست. چنان چه پیامبر اکرم (ص) می فرمایند:

حب الدنيا رأس كل خطيئة

محبت به دنیا [هدف گرفتن آن] سرآمد همه ی گناهان است.

در واقع هیچ کس، هیچ گناهی انجام نمی دهد، مگر آن که به خاطر محبت به دنیا و مظاهرش باشد
ج - مبرهن است که «عدالت» [یعنی قرار گرفتن هر چیز در جای اصلی خودش]، مهم ترین عامل رشد و تکامل جسمی و روحی، مادی و معنوی و در نهایت فردی و اجتماعی بشر است. پس، سطح زندگی نیز باید اعتدال عقلی و رفتاری همگونی داشته باشد. به عنوان مثال: اگر کسی بر اثر کسب و کار حلال ثروت کلانی به دست آورد، برای او خیر است، اما اگر به خاطر داشتن ثروت، ده خودروی گران قیمت خرید، از اعتدال خارج شده است. رعایت اعتدال در هر امری آن قدر اهمیت و ضرورت دارد که خداوند متعال حتی در کر م و بخشش که از صفات کمال است، به آن امر و توصیه می نماید و می فرماید که نه دست را چنان ببند که قطره ای از آن نچکد و نه چنان باز کن که هیچ در آن باقی نماند:

«وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا»

(الإسراء - ۲۹)

هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن، (ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد (نیز) دست خود را مگشای، تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرومانی!

باید دقت نمود که مقوله ی «درآمد» متفاوت از مقوله ی «مصرف» است و در اسلام برای درآمد حلال هیچ محدودیتی وجود ندارد، اما برای مصرف الگوهای کاملی چون : پرهیز از اسراف، پرداخت حقوقی که دیگران بر عهده ی فرد دارند، رسیدگی به فقرا، یتیمان و ... ارائه شده است.

د - شکی نیست که تحصیل علم و یا ثروت در رفتار آدمی تأثیر می گذارد و هیچ کس نمی تواند بگویند یا مدعی شود که نباید تأثیر بگذارد. خداوند متعال که خالق و رازق بشر است و او را به علم، ثروت و غنای واقعی مزین و به ابزار دنیا مسلح می نماید، می فرماید:

«... قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَٰئِكَ لَلْبَابِ» (الزمر -

(۹)

آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟! تنها خرمدندان متذکر می شوند!

مگر می شود که علم و جهل و هم چنین فقر و ثروت هیچ تأثیری در فرد یا جامعه نداشته باشند اگر تأثیری نباشد نه خداوند به کسب علم و زدودن فقر امر می کند و نه انسان به دنبال آنها می رود. اما، باید دید که تأثیر آنها چگونه است؟ آیا کسی که علم کسب کرده، بر علم خود می بالد و کسی که ثروتی به دست آورده، با آن بر دیگران تکبر نموده و در زمین فساد می کند؟ یا علم و ثروت را در راه رشد و تکامل خود و جامعه ی بشری به کار می بندد و مصرف می نماید؟

ه - اما در باره ی رعایت «شأنیت» در هر امری، که اسلام مؤکداً بر آن توصیه نموده است، برخی سوء استفاده می کنند و چنین گمان و تفسیر به رأی می کنند که «فخر، تکبر، تجمل گرایی، اسراف و ...»، لازمه ی رعایت شأنیت فردی و اجتماعی آنهاست! و بخی دیگر نیز در مقابل این افراط دچار تفریط می گردند و گمان می کنند که «فقر، زبونی، خواری، انزوا، زهد بی منطق و بی جا و ...»، لازمه ی شأنیت عبد بودن و مسلمانی آنهاست . هر دو گمان به خطا است و به قول حضرت امیر علیه السلام: آدم احمق، یا افراط می کند و یا تفریط.

اگر دقت کنید متوجه می شود که این دسته از انسان های بدگمان، شأنیت آدمی را فقط در ظاهر می بینند و هیچ به شأنیت انسانی خود توجه ندارند. چه کسی گفته که شأن ثروتمند ايجاب می نماید که کاخ نشینی کند، ده ها خدمه و حشمه داشته باشد، هیچ کارش را خودش انجام ندهد، ع قل را تعطیل کرده و همه ی مشکلاتش را با پول مرتفع کند، ده ها ویلا، ملک، آپارتمان و خودروی بی مصرف داشته باشد، کاسه ی دستشویی و توالتش از طلا یا آب طلا باشد، لباس فاخر بپوشد، فقط با ثروتمندان نشست و برخاست نماید، در حالی که نزدیکان و همسایگان او مستمند، گرفتار و حتی گرسنه هستند، آنها را انسان های دوم فرض کند و هر ساله صدها هزار دلار یا میلیون ها تومان صرف گردش های داخلی و خارجی خود نماید ... و در نهایت هیچ به یاد آخرت خود و فانی بودن دنیا نباشد؟!

و متقابلاً چه کسی گفته که مؤمن به دنیا، کسب حلال، قوت مالی، تأمین رفاه دنیوی خود و خانواده، فراهم نمودن امکان بهره وری از همه ی مواهب الهی [البته به عنوان یک وسیله که او را به هدف مقرب تر نماید] و ... نرود و با فقر و ذلت و خواری زندگی کند، با لباس مندرس و موی ژولیده در جامعه حاضر شود و احیاناً کشکول گدایی هم بر دوش بگیرد و نام خود را «درویش» بگذارد و این هیبت زشت خود را به اسلام و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت دهد؟!

در کجای قرآن، حدیث و یا سیره ی اهل عصمت (ع) این افراط و تفریط ها توصیه یا تأیید شده است؟ و مگر در همه ی معارف و احکام الهی هر دو روش را مذموم و مستوجب عقاب و عذاب نشمرده است؟ داشتن خانه ای خوب، وسیله ی نقلیه مناسب، البسه زیبا و مرتب پسندیده است . آن چه ناپسند و مذموم است از خارج شدن از حد متعارف سطح جامعه و زندگی مردم است. پس، شأنیت انسانی و اسلامی در اولویت قرار دارد و راه رعایت آن همان پیشه نمودن اعتدال عقلی است که در شرع نیز تبیین شده است.

ش(شیراز): لغت «ربا» از نظر فقهی و علوم قرآنی به چه معناست؟ مراجع به چه پولی عنوان «ربا» را اطلاق می‌کنند؟ مبانی قرآنی و حدیثی حرمت ربا چیست؟

x-shobhe: ربا در لغت به معنای اضافه (زیاده، افزایش) است و در اصطلاح فقه اسلامی به اضافه خاصی گفته می‌شود که در مبادله‌ی دو کالای مانند هم که کیلی یا وزنی هستند و یا در قرار داد قرض هر نوع کالا که بدان ملتزم و پایبند می‌شوند، اخذ می‌شود.

در دین مبین اسلام، ربا یکی از گناهان بسیار بزرگ به شمار می‌رود و گستره‌ی حرمت آن غیر از ربا خواران، شامل ربا پردازان، شاهدان و نویسندگان اسناد ربا نیز می‌گردد. (ربا در اسلام/محمد حسین بهشتی) عالمان لغت شناس ربا را چنین معنا کرده‌اند:

راوندی: اصل ربا زیاده است و ربا زیاده بر سرمایه است از جنس آن یا مقائلان

(فقه القرآن ج ۲ ص ۵۲)

راغب اصفهانی (مفردات راغب): ربا زیاده بر سرمایه است اما در شرع به زیادتی خاص اختصاص دارد.

شهید ثانی: ربا زیاده است و شرعاً، معامله‌ی یکی از متماثلان که با کیل و وزن اندازه‌گیری می‌شوند. در زمان شارع و یا در عادت - با دیگری است با زیاده در یکی از آنها، حقیقاً یا حکماً یا وام گرفتن یکی از آنها با زیاده است هر چند با کیل و وزن اندازه‌گیری نشوند، در صورتی که زیاده دهنده حربی نباشد و متعاقدان، پدر، فرزندش و زوج و زوجه‌اش نباشد. (مسالک الافهام ج ۳)

بنا بر این ربا، بیع هم جنس با هم جنس (مانند گندم با گندم) در مکیل و موزون به شرط اضافه گرفتن و یا در قرض دادن به شرط اضافه شدن است. بیع مذکور را بیع ربوی و قرض مذکور را قرض ربوی گویند. (ترمینولوژی حقوقی ص ۳۲۷)

دیدگاه فقها بر اساس منابع اسلامی بر تحریم ربا است. صاحب جواهر در جلد ۲۳ ص ۳۳۳ فرماید:

اجماع مؤمنین بلکه مسلمین بر حرمت آن است حتی می‌توان گفت این امر از ضروریات دین است که منکر آن در سلک کافران است. فقها برای ربا اقسامی را ذکر کرده‌اند:

ربا از نظر ماهیت آن به دو گونه تقسیم می‌شود:

۱- ربای معاملی: ربای معاملی یا ربای معاوضه که تبادل یا معامله یا معاوضه کالا با کالا به شرط (زیاده) گرفتن یا دادن است و بر آن سه شرط گذارده اند: الف- دو جنس هم وزن نباشند. ب- آن جنس مکیل یا موزون باشد و عددی نباشد. ج- طرفین معامله از یک جنس باشند. اما در این که ربای معاملی آیا در غیر بیع، مثل هبه معاوضه و یا مصالحه معاوضه هم جاری است یا خیر، میان فقها اختلاف است.

مرحوم صاحب جواهر می‌گوید: مشهور میان فقها این است که اختصاص به بیع ندارد و شامل هر معاوضه‌ای می‌گردد و ما نیز معتقدیم که عام است و شامل هر معاوضه‌ای می‌شود. (جواهر الکلام).

۲- ربای قرضی: این ربا مربوط به تبادل پول نقد و جنس و قرض دادن به شرط (زیاده) می‌باشد و تنها شرط آن این است که فرد شرط کند جنس یا پولی را که به کسی قرض می‌دهد در هنگام بازگرداندن چیزی اضافه بگیرد خواه از همان جنس یا جنس دیگر.

البته انواع ربای دیگر تحت این سرفصل‌ها قرار می‌گیرد. برای مثال ربای تأخیر دین در عهد جاهلیت و صدر اسلام رایج بوده و آن اضافه تر از مبلغ دین گرفتن از بدهکاری بوده که در موعد مقرر قادر به ادای دین نبوده است. (جواهر الکلام)

شهید مطهری نیز در این مورد اعتقاد دارد که از برخی آیات قرآن می توان استشمام کرد که نظر قرآن به قرض‌هایی است که در مورد در ماندگان باید داد. (مسئله ربا و بانک - شهید مطهری)
 آیت اله طالقانی می گوید: چون معامله برای اغلب یا منحصرأ در عصر ظهور اسلام از راه قرض پول بوده از این نظر باید ربای ممنوع منحصر به ربای عاید از پول باشد. اما مفسرین و سنت گذاران قسمتی از معاملات را مشمول ربا، دانسته‌اند و آن را تحریم کرده اند. (اسلام و مالکیت در مقایسه با نظام های اقتصادی غرب / آیت الله طالقانی ص ۱۸۵)

تمام فقها و بزرگان دین اسلام بر حرام بودن ربای قرضی متفق القول هستند. فقها شرائطی برای ربا ذکر کرده‌اند: الف: در تحقق ربای معاملی دو شرط لازم است: الف- اتحاد در جنس. یعنی کالاهایی که مبادله می‌شوند هم جنس باشند؛ بدین ترتیب مبادله گندم و برنج با مقدار اضافی ربا نیست. (زیرا گندم و برنج دو جنس‌اند). ب: اعتبار کیل یا وزن یعنی کالاهایی که مبادله می‌شوند، کیلی (پیمانه‌ای) یا وزنی (کشیدنی) باشند. بدین ترتیب مبادله‌ی اشیای معدود (شمارشی)، شاهد (دیدنی)، متری، جعبه‌ای، جینی و غیره با مقدار اضافی ربا نیست. معیار کیلی و وزنی بودن اجناس و عدم آن، کیل و موزون بودن اجناس و عدم آن را باید در سنت حاکم بر سیره اقتصادی عقلاً جستجو کرد. بدین ترتیب کالاهایی از قبیل برنج، روغن، قند، شکر، خرما، نمک، گندم و مانند آن که در روابط اقتصادی عقلاً با پیمانه یا ترازو و سنگ مبادله می‌شوند کیلی یا وزنی هستند و کالاهایی از قبیل خانه، اتومبیل، فرش، موکت، یخچال، کتاب و مانند آن که با عدد یا مشاهده مبادله می‌شوند معدود و مشاهد هستند.

بنابر نظر مشهور فقها در چند مورد معامله ربوی جایز است و طرفین می‌توانند از هم دیگر مقدار اضافه دریافت کنند؛ آن چند مورد عبارت است از: پدر و فرزند؛ زن و شوهر؛ عبد و مولا؛ مسلمان و کافر.

ج: ربای قرضی عبارت است از اضافه‌ای که در قرارداد قرض با پیش شرط قبلی دریافت می‌شود. در این که شرط پرداخت اضافی در ربای قرضی باطل و فاسد است و هیچ مبنای صحیح قانونی ندارد و از نظر حقوقی، حتی برای قرض دهنده به شمار نمی‌آید و در صورت دریافت مقدار اضافی باید آن را به مالک اصلی باز گرداند، شکی نیست. آن چه محل بحث است بطلان قرض در فرض مزبور است.

برخی از فقها بر این باورند که در ربای قرضی اصل قرارداد صحیح است. هر چند شرط باطل باشد و طبعاً گیرنده وام، مالک کالا و پولی که به عنوان قرض تحویل او شده است، می‌شود و کلیه آثار حقوقی مالکیت و همه سود و زیان‌ها نیز مربوط به او خواهد بود.

در مقابل بعضی معتقدند: در فرض مزبور، اصل قرارداد نیز همچون شرط آن، باطل و فاقد کارآیی حقوقی است و از این رو گیرنده وام باید مال مورد قرض را به صاحب آن (دهنده وام) مسترد نماید.

قرض ربوی اختصاص به پول و اسکناس ندارد، و در غیر پول از نوع کالاها نیز به کار می‌رود، گر چه در عصر کنونی اختصاص به پول پیدا کرده است؛ و در میان کالاها نیز فرقی نیست بین آن که کیلی و وزنی باشد یا نه. تمام آن چه به عنوان استثناء در ربای معاملی گفته شد در مورد ربای قرضی نیز جاری است. (ربا و قرض در اسلام/محمد حسین ابراهیمی)

ربا در قرآن و روایات:

الف - قرآن کریم به حرمت ربا دستور داده است:

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بَأْسٌ هُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره- ۲۷۵)

کسانی که ربا می‌خورند، در قیامت برنمی‌خیزند مگر مانند کسی که بر اثر تماس با شیطان دیوانه شده و تعادل ندارد این به خاطر آن است که گفتند: داد و ستد مثل رباست، در حالی که خدا بیع را حلال و ربا را حرام کرده است و اگر کسی اندرز الهی

را گوش کند و از رباخواری دست بکشد سودهایی که در سابق به دست آورده مال اوست اما کسانی که مرتکب ربا شوند اهل آتشاند و در آن جاودان می‌مانند.
يَمْحَقُ اللَّهُ الرَّبَّاءَ وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ (البقره - ۲۷۶)

خداوند ربا را نابود می‌کند و صدقات را افزایش می‌دهد و خداوند هیچ انسان ناسپاسی را دوست نمی‌دارد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ (البقره - ۹ و ۲۷۸)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوا پیشه کنید و آن چه از مطالبات رباست رها کنید اگر ایمان دارید * اگر چنین نکنید بدانید که خدا و رسولش با شما پیکار خواهند کرد و اگر توبه کنید سرمایه های شما از آن شماسست و نه ستم می‌شوید و نه ستم می‌کنید.

ب - ربا در روایات و احادیث:
همان گونه که شدیدترین تعبیر قرآنی در مورد مسئله ربا است، شدیدترین لعن و نفرت در روایات نقل شده از پیامبر و امامان معصوم (ع) نیز در خصوص ربا می‌باشد.

امام جعفر صادق (ع) در حدیثی برای گناهان کبیره هفت مورد ذکر نموده‌اند:

کشتن مؤمن به عمد - متهم ساختن زن پاکدامن - فرار از جهاد - تعرب بعد از هجرت خوردن مال یتیم - خوردن ربا - هر چه خداوند بر او دوزخ را واجب کرده است.
(اصول کافی ج ۳ ص ۳۷۹ ح ۲)

از حضرت امام جعفر صادق (ع) نقل گردیده است که پیامبر (ص) در سفارش خود به حضرت علی علیه السلام فرمود:

یا علی یک درهم ربا از نظر گناه و شدت عقوبت بزرگ‌تر از این است که کسی هفتاد مرتبه با محرم خود در خانه کعبه زنا کند. (وسائل الشیعه ج ۱۲ ص ۴۲۶ ح ۱۲)
از حضرت علی (ع) نقل شده که پیامبر اکرم (ص) فرمود:

یا علی همانا مردم در آینده به اموالشان امتحان می‌شوند. آنان حرام خدا را با شبهات دروغین و هوس‌های فریبنده حلال می‌شمارند پس شراب را به اسم آب انگور، رشوه را به اسم هدیه و ربا را به اسم خرید و فروش حلال می‌شمارند. (نهج البلاغه)
حضرت علی (ع) فرمودند:

خداوند بزرگ لعنت کند ربا و رباخوار و وکیل و فروشنده و نویسنده و شاهدان ربا را.
(الحکم الزاهرا ص ۴۲)

از رسول (ص) خدا نقل شد که فرمودند:

شب معراج قومی را دیدم که ایشان را شکم‌های بزرگ بود هم چون خان‌ها و در راه آل فرعون افتاده و هر بامداد و شبانگاه که آل فرعون ایشان را در زیر پای می‌گرفتند و می‌کوفتند. گفتم ای جبرئیل اینان کیانند؟ گفت: اینها رباخواران هستند.

پیامبر(ص) فرمود:

ربا هفتاد باب دارد که کمترین آن در نزد خدا زنا با مادر می باشد . (حلیة المتقین ص ۴۲)

حضرت محمد(ص) فرمودند:

چهار کس را خداوند به بهشت نیاورد و از نعیم آن بر وی نبخشاید : شرابخوار- رباخوار
آن کس که مال یتیم را به ناحق خورد و آن کس که پدر و مادر از او ناخشنود باشد.
(نهج الفصاحة ح ۲۵۴)

از فلسفه های تحریم ربا

اکل (خوردن) مال به باطل: در قرآن آیه ای است که در مذمت قوم یهود آمده است:

«فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا»
(النساء - ۱۶۰)

به خاطر ظلمی که از ناحیه همین ها که در یهودیت خود تعصب ورزیدند سر زد، ما چیزهایی را که قبلاً برایشان حلال و طیب بود بر آنان حرام کردیم و نیز به خاطر این که با تلاش بسیار از راه خدا جلوگیری می کردند.

در آیه فوق به این مسئله اشاره کرده است که آن قوم ربا می گرفتند و مال مردم را به باطل می خوردند.
حضرت امام رضا (ع) نیز در روایتی برای حرمت ربا دو دلیل ذکر کرده اند که نخست حرمت ربا به استناد سخنان خداوند در قرآن مجید و دلیل دوم اکل مال به باطل است.
هشام بن حکم که یکی از اصحاب معروف امام صادق (ع) است از آن حضرت پرسید چرا ربا حرام شده است؟
حضرت فرمودند:

اگر رباخواری حلال بود مردم کارهای مفید تجاری و تولید آن چه که به آن احتیاج می شد را ترک می کردند.

امام جعفر صادق (ع) در روایتی دیگر می فرمایند:

خداوند ربا را حرام کرد تا مردم از حرام، به کسب و کار روی آورند و به خرید و فروش بپردازند.

آیت الله مطهری نیز در خصوص فلسفه احکام حرمت ربا نگاهی به ابعاد اقتصادی آن دارند ایشان بعد از برشمردن نظرات دیگران معتقدند که «ما مسئله حرمت ربا را بر این اساس بیان کردیم که ماهیت ربا قرض است و قرض از آن جهت که قرض است نهی تواند سود داشته باشد یعنی وام نهی تواند سود داشته باشد».

منابع جهت آگاهی بیشتر:

- ۱- قاموس قرآن - طبری. ۲- فرهنگ لغات قرآن تألیف پرفسور مهرین شوشتری. ۳- تحریر الوسيلة ج ۱ کتاب قرض. ۴- ربا در نظریه و عمل - انتشارات موسسه آموزشی امام خمینی (ره). ۵- الربا فقهياً و اقتصادياً، حسن جواهری. ۶- شرح و تفسیر لغات قرآن بر اساس تفسیر نمونه، جعفر شریعتمداری، آستان مقدس. ۷- ترجمه تفسیر المیزان ج ۲، سید محمد باقر موسوی همدانی. ۸- تفسیر نمونه، مکارم شیرازی ج ۲ ص ۴۲۴-۹- بهشتی (شهید)، محمد حسین؛ ربا در اسلام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم ۱۳۷۱. ۱۰- مشفق پور، محمد رضا؛ روشی نوین در بیان احکام، تهران، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی استان، ۱۳۷۵، جلد اول، ص ۲۶۸-۲۴۴. ۱۱- یوسفی، احمد علی؛ ربا و تورم، بیجا، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۱ ص ۱۰۱-۱۲-۱۲۸- انباهی، محمد حسین؛ ربا و قرض در اسلام، قم، ناشر مؤلف، ۱۳۷۲، ص ۱۸۱.

ش(تهران): در کامنت پرسیده‌اند: کجای این دین حق است که می‌گوید زنان را بزنی و اسیران را به بردگی بگیری؟ چه جوابی باید داد.

x-shobhe: به ایشان (و هر کس دیگری که چنین نظرانی دارد) بفرمایید به نکات ذیل توجه نمایند:

الف - ملاک حقانیت (الهی بودن) یک دین، نظرات و خوشایندهای غیر کارشناسانه‌ی افراد نمی‌باشد.
ب - احکام اسلامی در قالب «فروع دین» مطرح می‌گردد، لذا منتقد باید ابتدا ببیند که آیا اساساً اصول یک دین و در رأس آن توحید و یکتاپرستی را پذیرفته است که اکنون راجع به فروعش بحث دارد، یا خیر؟
بدیهی است اگر کسی خداوند متعال را منکر باشد، با او سخن گفتن از احکام دین خدا بی‌مورد است. چرا که او فاعل را قبول ندارد تا راجع به فعلش بحث کند.

ج - اما اگر به خداوند متعال اعتقاد داشت و فهمید که خداوند حکیم بندگانش را هدف دار خلق نموده است، لذا پس از خلقت آنها را رها ننموده و به سوی هدف هدایت می‌کند، پس الزاماً انبیاء را با دینی که شامل جهان بینی و شریعت (دین: چه باید کردها و چه نباید کردها) ارسال می‌کند، اما راجع به یک اصل فلسفی یا یک قانون حقوقی سؤال تخصصی دارد، آن وقت به او توصیه می‌گردد که در رشته‌ی مورد علاقه‌ی خود تحصیل کند و اگر نمی‌تواند تقلید نماید.

سؤال در باره‌ی چرایی احکام خداوند مثل این است که کسی بپرسد: چرا در حقوق بشر، حقوق مدنی، حقوق جزا، حقوق بین‌الملل و ... چنین یا چنان قانونی وجود دارد؟ بدیهی است که به او پاسخ خواهند داد که بهتر است در رشته‌ی حقوق و شاخه‌ی مورد نظر تحصیلات و تحقیقات تخصصی بنمایید و یا این که مانند سایر مردم، اصول (مانند: مجلس‌ها، شوراها و ...) را پذیرفته و در فروعش تابع باشید.

چه طور شد که برای یک قان‌ون ساده در یک حرفه (مانند حسابداری، انبارداری، کتابداری و ...) چه رسد به پزشکی، مهندسی، حقوق و ...) سال‌ها تحصیلات تخصصی را لازم می‌دانند و کمترین دخالت غیر متخصص در این امور را جرم محسوب می‌کنند، اما نوبت به احکام خدا که می‌رسد، به خود اجازه می‌دهند در یک وبلاگ یا ایمیل ساده، سؤال نقدآمیز یا گاهی استهزاء کنند که چرا چنین حکمی وجود دارد؟! باید بروند تحصیل «فقه» کنند و بفهمند که چرا؟

د - در هر حال اگر خدایی باشد [که هست]، دین او - چه احکامش خوشایند ما باشد یا نباشد - حق است، و اگر خدایی نباشد [که هست]، هر چه که هست، باطل است. لذا هیچ کس نباید به هیچ کس دیگری اعتراض یا انتقاد کند و هر که هر کاری کرد، همان خوب است. (فلسفه‌ی امروز مکاتب غربی). چرا که هیچ ملاکی برای تمیز حق از باطل وجود ندارد. میل اشخاص حاکم و ملاک است و هر کسی هم میلی دارد. پس هر کس زور بیشتری داشت میل خود را بر دیگران اعمال می‌کند.

ه - اما راجع به احکامی که در سؤال مطرح شده بود. این گونه نیست که هر کسی بتواند به ظاهر آیات بسنده نموده و آن را به میل خود و هر گونه که خواست به اجرا درآورد و یا تکذیب نماید. بلکه حد و حدود و قوانینی دارد که در سنت رسول خدا(ص) و بالتبع اهل بیت (ع) تشریح و بیان شده است و خداوند نیز در قرآن کریم رجوع و اطاعت از اولی‌الامر را در راستای اطاعت از خود بیان و واجب نموده است.
به عنوان مثال: در قرآن کریم تصریح شده است که با فتنه‌گران آن قدر بجنگید و بکشید که ریشه‌ی فتنه‌کننده شود. و یا دستور داده است که پیشوایان و رهبران کفر را بکشید:

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ»

(البقره - ۱۹۳)

و با ایشان کارزار کنید تا به کلی فتنه ریشه کن شود و دین تنها برای خدا شود و اگر به کلی دست از جنگ برداشتند، دیگر هیچ دشمنی و خصومتی نیست مگر علیه ستمکاران.

«وَإِنْ نَكُنُوا إِيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا إِيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّكُمْ يُنْتَهُونَ» (التوبه - ۱۲)

و اگر سوگندهای خود را بعد از عهدشان شکستند و در دین شما طعنه زدند پس کارزار کنید با پیشوایان کفر که ایشان پای بند سوگندهایشان نیستند، شاید بوسیله کارزار دست بردارند.

حال آیا هر کسی می تواند در خیابان راه بیافتد و با هر فتنه گری بجنگد و یا او را بکشد؟ و یا هر کس را که نسبت به اسلام و مسلمین عهد شکنی کرد و به دین طعنه زد را از پای در آورد؟
خیر. بلکه اینها قوانین و مجازات هاست و اجرای هر کدام نیز اصول و فروعی دارد. مگر در زمان پیامبر اکرم (ص) هر کسی می توانست هر فتنه گر یا عهدشکن یا طعنه زننده ای را بکشد؟! یا مگر چون قرآن فرموده است که انگشتان دزد را قطع کنید، هر کسی سر خود انگشتان هر دزدی که به خانه اش می آمد را قطع می کرد؟! خیر. بلکه قانون وجود داشت و دارد، قاضی و محکمه نیز با تمامی اصول و فروعش وجود داشت و دارد. یا به عنوان مثالی دیگر، در اسلام خرید و فروش اسلحه آزاد و حلال است. اما همین اسلام حکومت اسلامی را نیز تعریف و واجب نموده است و احکام حکومتی را واجب تر از هر واجبی بر شمرده است. آیا کسی می تواند به بهانه ای آزاد و حلال بودن، به خرید و فروش اسلحه بپردازد. آیا دستگیر، محاکمه و محکوم به جزاهای متفاوت و حتی اعدام نمی شود؟ احکام جزای زنی که به شوهر خیانت می کند نیز از این قواعد مستثنی نیست. و این طور نیست که گمان کرده اند اسلام اجازه می دهد، هر مردی زنش را به هر بهانه ای و به هر شکل و میزانی که دلش می خواهد، بزند.
در باره ای اسیر گرفتن نیز باید دقت شود که به اسارت در آوردن زنان، مردان و حتی کودکان، طبیعت و لازمه ای جنگ است و در جنگ سپاه غالب، نه تنها زنان یا مردان، بلکه کشور، ثروت، ذخایر ... و حتی هویت مغلوب را به تصاحب و تملک خود در می آورد. چنان چه شاهدیم امروزه نیز نه تنها در جنگ میدانی، بلکه در جنگ نرم، طی حملات سایبری، اینترنتی، صوتی و تصویری، فرهنگی و اقتصادی، همه هویت یک ملت، حتی زنان و دختران آن را تصاحب می کنند، اگر چه خودشان نفهمند و گمان کنند که آزاد و مستقل هستند!
البته باید اذعان داشت به رغم ادعاهای حقوق بشری، تنها دینی که احکام بسیار جامع، صحیح و منطبق با فطرت و حقوق فردی اجتماعی بشر برای «اسارت» دارد اسلام است. چنان چه رفتار پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع) با اسراء، مانند آزاد کردن آنها پس از اتمام جنگ، اطعام و مراقبت کردن از آنها در دوره ای اسارت و ازدواج با آنها مبین آن است.
البته حکم اسیر گرفتن و میزان تملک نیز از قاعده ای فوق خارج نیست و حکم حکومتی می خواهد و این طور نیست که هر کسی هر گونه که دلش خواست رفتار کند. چنان چه در جنگ با عراق، ایرانی ها هیچ تعرضی به رهامیس آنها نداشتند.

نهار ۲

۱۳۸۹

پاسخ به سوالات و شبهات

www.x-shobhe.com

نشن برای این حکم امام در تحریرالوسیله نمی توانم توجیه منطقی پیدا کنم. به نظرم درست نیست. باب نکاح مسئله ۱۲ کسیکه زوجه ای کمتر از نه سال دارد وطی او برای وی جایز نیست چه اینکه زوجه دائمی باشد، و چه منقطع، و اما سایر کام گیرها از قبیل لمس بشهوت و آغوش گرفتن و تفخیز (اشکال ندارد هر چند شیرخواره باشد، و اگر قبل از نه سال او را وطی کند اگر افضاء نکرده باشد بغیر از گناه چیزی بر او نیست، و اگر کرده باشد یعنی مجرای بول و مجرای حیض او را یکی کرده باشد و یا مجرای حیض و غائط او را یکی کرده باشد تا ابد وطی او بر وی حرام می شود، لکن در صورت دوم حکم بنا بر احتیاط است و در هر حال بنا بر اقوی بخاطر افضاء از همسری او بیرون نمی شود در نتیجه همه احکام زوجیت بر او مترتب می شود یعنی او از شوهرش و شوهرش از او ارث می برد.....(چرا امام ازدواج با دختر زیر نه سال را حرام نکرده است؟)

x-shobhe:

الف - یافتن توجیه منطقی برای هر حکمی (مانند سایر مباحث حقوقی در سرتاسر عالم) منوط به تحصیل در آن رشته است و متأسفانه همه می خواهند به راحتی و سادگی فلسفه ی احکام اسلامی را بدون هیچ مطالعه ی تخصصی بدانند و این ممکن نیست.

ب - نه تنها امام خمینی (ره) بلکه هیچ مجتهد دیگری نمی تواند حلال خدا را حرام و حرامش را حلال نماید و اگر بنا به دلایلی احکام ثانویه صادر شود، آن نیز در حیطه ی احکام اسلامی است.

ج - بیان حکم یک مسئله، دلیلی بر صدور مجوز یا تحریم آن نیست، بلکه فقط بیان حکم آن است و هر مسئله ای باید حکمی داشته باشد، و گر نه دین ناقص است. چنان چه در رساله ها حکم وطی حیوان - زنا با محارم - زنا با محصنه - قتل - خیانت در امانت و ... نیز بیان شده است، اما به معنای صدور مجوز آن نمی باشد.

د - مسئله ی نکاح در احکام اسلامی صرفاً ملزم به هم بستری نیست، بلکه قوانینی را مترتب می کند که به واسطه ی برخی بر برخی دیگر محرم می شوند و یا از یک دیگر ارث می برند و یا ... لذا ممکن است در روابط بین افراد و شرایط متفاوت لازم باشد که دختر کم سنی، برای مدت کوتاه یا بلندی، به عقد نکاح پسر یا مردی درآید. اما همین که این عقد خوانده شد و صفت همسر به آنها اطلاق شد، باید احکامش بیان شود.

ه - ممکن است ازدواج با یک دختر ۹ ساله یا کمتر، نه تنها کاری منطقی نباشد، بلکه اصلاً ظلم هم باشد، اما به فرض که در این جهان پهناور و فرهنگ های متفاوت، یکی در قبیله ای که مرسوم است، چنین ازدواجی نمود. آیا نباید احکام آن بیان گردد؟

و - نکته ی دیگر آن که (حقوق) و یا واژه ی اسلامی آن «احکام»، در همه ی مکاتب، فرهنگ ها و کشورها و نظامات، یک مبحث عقلی است و نه احساسی،، لذا اصلاً نباید به آن با احساسات نگاه کرد. این که با دختر ۹ ساله ای ازدواج صورت بپذیرد یا نه؟ یک سؤال عقلی است و پاسخ آن نیز باید عقلانی باشد. و این که اگر چنین ازدواجی صورت گرفت قوانین این همسری چگونه است نیز باید عقلانی باشد. لذا، اگر سؤال مربوطی پیش آمد، مجتهد نمی تواند به جای پاسخ بگوید: ای ظالم چه طور با یک دختر ۹ ساله ازدواج کردی؟

ز - در خاتمه یک نکته جهت اطلاع ایفاد می گردد: چنین نیست که همه ی دختران ۹ ساله، کودک بوده و هیچ از لذایذ جنسی نفهمند. در جامعه ی اروپایی و آمریکایی که احکام اسلام را مرتجعانه قلمداد می کنند، لذایذ جنسی دختران از همان ۹ سال و گاه کمتر شروع می شود و عرف این است که اگر دختری به سن ۱۳ یا ۱۴ رسید و باکره بود، مورد نکوهش قرار می گیرد که مگر چه ایرادی داشتی که کسی به تو توجهی ننمود؟! پس، چون این آمادگی و امکان ممکن است، راه شرع آن نیز باز می شود و بیان احکامش لازم می آید.

ش(اراک): آیا میان ملیت و اسلامیت می توان جمع قایل شد؟ آیا رزمنده ای که صرفاً برای دفاع از کشورش کشته می شود، باز هم شهید است؟

x-shobhe: وقتی سخن از مقام و جایگاه شهید به میان می آید، به طور قطع منظور میزان قرب و جایگاه او نزد خداوند است، چرا که اگر برای کسی آخرتی منظور نباشد، او فقط کشته شده است، مثل هر کشته ی دیگری. لذا باید دید حق تعالی نسبت ملیت با دین و مسئله ی کشته ی در جنگ را چگونه تبیین نموده است؟ مسئله ی اول، تقسیم بندی انسان ها است. باید دید که ملاک های تقسیم بندی چیست و آیا «ملیت» در تقسیم بندی انسان در نزد حق تعالی جایگاهی دارد یا خیر؟ آیا جایگاه «من» به خاطر ایرانی، عراقی، آمریکایی یا آفریقایی بودنم - این که در شهر مکه به دنیا آمده ام، یا تهران یا نیویورک، نزد خداوندی که خالق من است، متفاوت است؟ حق تعالی می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (الحجرات - ۱۳)

[آگاه باشید] ای مردم! ما شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم و شما را تیره های بزرگ (شعوب) و تیره های کوچک (قبایل) قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید [نه این که به یکدیگر فخر کنید و فخر و کرامت نزد خدا تنها به تقوی است] و گرامی ترین شما نزد خداوند با تقوی ترین شما است که خداوند دانا و با خبر (از وضعیت هر کس) است.

پس، تناسب ملیت با دین به لحاظ «کجایی بودن» نزد خداوند وجود ندارد، چرا که همه سرزمین ها مال اوست و این مرزبندی های جغرافیایی توسط انسان ها انجام پذیرفته است و در هر دوره ای نیز می تواند متغیر شود. ملاک رشد، کمال و تقرب (نزدیکی به خداوند)، فقط به فقط ایمان (باور) و تقوا (پرهیزکاری) است.

مسئله ی دوم: نگاه به حب وطن به معنای عرق ملی و ضرورت دفاع از مرز و بوم است. یعنی در هر حال سرزمینی به نام «ایران» کشور شعب و قبایل ایرانی است، حال ایرانی مسلمان به هنگام هجوم دشمن به مرزهایش موظف به دفاع است یا خیر؟ و آیا مؤمن از مرز و بوم خود دفاع می کند، یا می گوید چون همه ی مرزها و سرزمین ها مال خداست، حال فرقی نمی کند که آمریکایی ها این کشور را تصرف کنند یا نکنند؟ خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است:

«وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَفْتَقَهُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ» (البقره - ۱۹۱)

و آنها را [بت پرستانی که از هیچ گونه جنایتی ابا ندارند] هر کجا یافتید، به قتل برسانید! و از آن جا که شما را بیرون ساختند [سرزمین تان، مثل مکه]، آنها را بیرون کنید! و فتنه (توطئه برای تصرف اموال، نوامیس، سرزمین، ارزش ها و ... مسلمین) از کشتار هم بدتر است! و با آنها، در نزد مسجد الحرام (در منطقه حرم کعبه)، جنگ نکنید! مگر این که در آن جا با شما بجنگند. پس اگر (در آن جا) با شما پیکار کردند، آنها را به قتل برسانید! چنین است جزای کافران!

چنان چه مشهود است، خداوند امر می‌نماید متجاوزی که به سرزمین شما تجاوز کرده است را بیرون کنید و حتی هشدار می‌دهد که با ساده‌لوحی منتظر جنگ گرم نباشید، بلکه ممکن است دشمن با فتنه «جنگ نرم» به این کار اقدام نماید، لذا باید با آنان نیز بجنگید. و حتی نسبت به زمین مکه و داخل کعبه که جنگ در آن حرام است، می‌فرماید اگر در آن جا نیز به جنگ شما آمدند، با آنها بجنگید و آنها را بکشید چرا که آنها می‌خواهند از این حرمت سوء استفاده کنند و شما را از بین ببرند.

در حدیث نیز تأکید شده است: «حب الوطن من الایمان - محبت وطن از ایمان است». البته برخی گمان نموده و یا تفسیر به رأی نموده‌اند که «محب به وطن» به مثابه و مثل «محبت به ایمان» است. در حالی که معنای آن چنین نیست، بلکه می‌فرماید: محبت به وطن، از ایمان نشأت می‌گیرد. یعنی این افراد مؤمن هستند که پای وطن می‌ایستند. کسی که مؤمن نباشد، در فتنه‌ها و مهملکات به فکر منافع شخصی خود است. یا فرار می‌کند، یا خود فروشی و وطن فروشی می‌کند، یا مهاجر می‌شود و ...

پس، در این جا «ملیت» با «دین و ایمان» رابطه‌ی مستقیمی پیدا می‌کند، تا آن جا که خداوند به مؤمن امر به دفاع، جنگ، کشتن و کشته شدن با کسانی که به «دین» و «سرزمین» اش تجاوز می‌کنند می‌نماید. لذا اگر جنگ تحمیلی عراق بر علیه ایران به جای سال ۱۳۵۷ در سال ۱۳۴۹ نیز اتفاق می‌افتد، بر امت مسلمان ایرانی واجب بود که با کسب تکلیف از مرجع دینی خود (که وجوب شرعی را تشخیص می‌دهد) و نه حسب الامر طاغوتی مانند طاغوت کشور مقابل، دشمن را از سرزمین خود عقب برانند و اگر در راه خدا به این میدان رفته و کشته می‌شدند، حتماً شهید بودند.

مسئله سوم: نیت، قصد و هدف رزمنده است، خواه در راه آن کشته شود و یا مجاهده کرده و زنده بماند. در مباحث گذشته و به ویژه مطلبی که در باره ی سرنوشت افراد دانشمند غیر مؤمن درج شده بود، در این باره مفصل توضیح داده شد و در این امکان به صورت مختصر ایضاح می‌گردد که هر کسی به مقصود خویش می‌رسد و برای هر کس کاری کند، از همان کس پاداش می‌گیرد و بنا نیست کسی که برای کسی کار می‌کند، از دیگری مطالبه‌ی اجر و مزد نماید. مگر می‌شود برای هدف کشور گشایی یک حکومت یا تجاوز، گرفتن غنیمت، ارتقای درجه، برخورداری از امتیازات و هزاران هدف، تفکر، ایدئولوژی و خواست دیگر جنگید یا کشته شد و اجرش را از خداوند مطالبه کرد. بلکه باید از همان کسان یا تفکرات و اهدافی که به خاطرشان به جنگ رفته یا کشته شده است پاداش بطلبید.

لذا کسی که برای اجرای فرمان، خشنودی و رضایت خداوند از مرز و بوم خود دفاع می‌کند و در این راه کشته می‌شود، شهید راه خداست و اجرش نزد حق تعالی محفوظ است و به مقام والای شهید مفتخر می‌شود. حتی اگر برای خدا از مرز و بوم و حقوق دیگر مسلمانان دفاع کند و در این راه کشته شود:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (آل عمران - ۱۶۹)

هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده‌اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

اما اگر کسی خداوند را قبول نداشت و به قول مطروحه در سؤال صرفاً برای وطن به جنگ رفت و کشته شد، اگر چه نسبت به کسانی که بی تفاوت یا خود فروش بودند، دارای مقام بالاتری است، ولی نباید از خداوندی که قبولش نداشته انتظار اجر و مزد و مقام شهید راه خدا را داشته باشد.

اگر قرار باشد صرف کشته شدن در راه وطن شهادت محسوب گردد، آن وقت کشته های هر دو طرف شهید خواهند بود و این جمع نقیضین محال است. هر دو طرف در راه اهداف سیاسی، اقتصادی و نظامی وطن خود می‌جنگند و کشته می‌شوند. اما، عده‌ای شهید راه خدا هستند و عده‌ای دیگر شهید راه طاغوت می‌باشند:

«الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (النساء - ۷۶)

کسانی که ایمان دارند، در راه خدا پیکار می کنند و آنها که کافرند، در راه طاغوت
[بت و افراد طغیانگر]. پس شما با یاران شیطان، پیکار کنید! (و از آنها نهراسید!) زیرا
که نقشه شیطان، (همانند قدرتش) ضعیف است.

مسئله چهارم: بدیهی است که دین نسبت به ملیت و هر موضوع و علقه ی دیگری اولویت دارد، چرا که بر اساس
دین آمده ایم، بر اساس دین باید زندگی کنیم و جایگاهمان در آخرت (که نه سرزمینی است و نه زمینی) بر اساس
دین تعیین می شود.

در حدیث می فرماید: **مالتان را سپر جانتان کنید و جانتان را سپر دینتان سازید.**

یعنی اولویت اول دین است. لذا اگر دین به مخاطره افتد، جانی که حفظ آن واجب است، باید فدای دین شود. و
اولویت بعد از دین جان است. لذا اگر جانتان به خطر افتد، باید مال را فدای جان کرد. آهر چند که معمول انسان
جاهل این است که دین را فدای جان و جان را فدای مال می سازد!.

پس، بر این اساس من «یک مسلمان ایرانی» هستم و به امر و فرمان خداوند از وطن، مرز و بوم و منافع ملی ام
دفاع می کنم و اگر در این راه کشته شوم، شهید خواهم بود. **إن شاء الله**

یک حکایت گویا:

در یکی از غزوه ها، سپاه اسلام به پیروزی رسید و اسرا و غنائم بسیاری به دست آورد. در همان کوران خاتمه ی
جنگ و در صحنه، یکی از اصحاب رسول خدا (ص) چشم طمعش به الاغ سفیدی از غنائم دوخته شده بود. اما به
ناگاه یکی از اسرا فرصت را غنیمت دید و سوار بر این الاغ فرار کرد. این سرباز سپاه رسول خدا(ص) نیز که الاغ را
از دست رفته می دید، وی را تعقیب کرد، اما در این تعقیب و گریز کشته شد.
به ظاهر او شهید بود، چون هم از یاران پیامبر اکرم (ص) بود، هم در جبهه ی نبرد حق با باطل بود، هم اسیر فراری
را تعقیب کرده بود و هم کشته شده بود.

لذا جنازه ی او را آورده و از پیامبر اعظم(ص) درخواست نمودند که نماز شهادت او را اقامه نمایند
پیامبر اکرم(ص) فرمودند: من بر جنازه ی او نماز نمی خوانم، چرا که او «قتیل الحمار» (کشته ی راه الاغ است) و نه
مجاهد فی سبیل الله.

ش (قم): می‌گویند: ولی فقیه که معصوم نیست، پس ولایت مطلقه و ضرورت اطاعت همه جانبه از ایشان یعنی چه؟ چرا برخی از مراجع به ولایت مطلقه معتقد نیستند؟ لطفاً با پاسخ مبسوط ما را مسلح نمایید.

x-shobhe: حال که پاسخ و شرح مبسوط لازم آمده است، لازم است به نکات ذیل با تدبر و تأمل توجه گردد:

الف - پذیرش «ولایت» به معنای اعم، نه برای مسلمین، بلکه برای همگان ضرورتی اجتناب ناپذیر است و به همین دلیل انسان بی ولایت در روی زمین وجود ندارد. لذا اگر به «ولایت حق» گردن نهند، حتماً به «ولایت باطل»، طاغوت برون باشد یا درون، گردن می‌نهد و دعوی ما ضرورت اطاعت از ولایت حق است.

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره - ۲۵۷)

خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند. آنها را از ظلمت ها، به سوی نور بیرون می‌برد. (اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوت‌ها هستند که آنها را از نور، به سوی ظلمت ها بیرون می‌برند آنها اهل آتش اند و همیشه در آن خواهند ماند.

(دقت شود که حق (توحید) مفرد و باطل (شرک) [اولیاء] جمع است).

مخاصمه‌ی بین گرویدگان به ولایت حق و گرویدگان به ولایت باطل، از ابتدای خلقت آدم و مخالفت شیطان آغاز شده و تا آخر الزمان نیز تداوم خواهد داشت، چرا که اهداف و منافع آنان نه تنها متفاوت، بلکه متناقض یک دیگر است.

«الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (النساء - ۷۶)

کسانی که ایمان دارند، در راه خدا پیکار می‌کنند و آنها که کافرند، در راه طاغوت [بت و افراد طغیان‌گر] پیکار می‌کنند. پس شما با یاران شیطان، پیکار کنید! (و از آنها نهراسید!) زیرا که نقشه شیطان، (همانند قدرتش) ضعیف است.

ب - ولایت فقیه، همان پذیرش «ولایت فقه»، یعنی حکومت قوانین الهی و شرع مقدس است. لذا کسانی که «ولایت الله» را پذیرفته‌اند به دین او گرویده و قوانین تشریحی او را متضمن فلاح دنیا و آخرت است را گردن می‌نهند و زیر بار انحرافات و دستورالعمل‌های بشری که از وهم آنان نشأت گرفته و به نفع سلاطین و گردن‌کشان تمام می‌شود، نمی‌روند.

پس، ولایت فقیه و اطاعت از او یک ضرورت عقلی و دینی برای هر مسلمانی است که اثبات آن نیاز به بحث و ارائه ادله‌ی بیشتر ندارد و هر مسلمانی با اندکی اندیشه، به وضوح پی می‌برد که یا باید طالب حکومت و ج‌اری شدن احکام الهی باشد و یا تن به بافته‌ها و خواسته‌های طاوغیت تن در دهد. و اگر قرار است احکام خدا حاکم شود، ولایت باید بر عهده‌ی «فقیه» باشد. خواه معصوم و خواه غیر معصوم، ولی در راه و مطیع فرامین معصوم (ع).

ج - با توجه به اصول مذکور و سایر معارف، هیچ فقیه آگاه به احکام الهی و عادل (به ویژه در میان شیعیان) وجود نداشته و ندارد که اصل «ولایت فقیه» را قبول نداشته باشد. چرا که تکذیب یا رد آن، به مثابه‌ی ضروری

ندانستن اجرای حدود و احکام الهی است که آن نیز به رد اصل دین منتج می‌گردد. شیخ مفید در تبیین ضرورت «ولایت فقیه» می‌فرماید:

«هنگامی که سلطان عادل (او امام معصوم را سلطان عادل می‌داند) برای ولایت در آن چه ذکر کردم وجود نداشت، بر فقیهان اهل حق عادل صاحب رأی و عقل و فضل است که ولایت آن چه را بر عهده‌ی سلطان عادل است، بر عهده گیرند.» (المقنعه، ص ۶۷۵)

د - «ولایت مطلقه»، یک اصطلاح فقهی در مقابل «ولایت مقیده» است، نه آن چه فقط از مفهوم کلمه برداشت شده و برخی از نویسندگان از روی عدم اطلاع کافی یا از روی بغض و عمد، آن را به مثابه‌ی استبداد گرفته و ضد تبلیغ می‌کنند. آنها در «ولایت مطلقه فقیه» تشکیک می‌کنند تا مدعی شوند: چون ولایت فقیه، مطلقه نیست، پس ما مجازیم که به این بهانه هر چه از بیانات و فرامین آن را خواستیم بپذیریم و هر کدام را نخواستیم، نپذیریم و بگوییم که ولایت که مطلقه نیست. دقت کنید چنان چه مشهود شد، نفی ولایت مطلقه فقیه به این معنا، به منزله‌ی نفی همه‌ی ولایت اوست! این چه ولایتی است که «من» مجاز باشم هر چه را خواستم بپذیرم و هر چه را نخواستم نپذیریم؟! لذا ولایت فقیه مطلقه یا مقیده هر کدام تعریف خاص فقهی خود را دارند (که بیان خواهد شد).

ه - معصوم (ع) صاحب همه‌ی ولایت‌های الهی و از جمله «ولایت تکوینی» می‌باشد، اما در دسته‌بندی ولایت‌های (سرپرستی‌های) ولایت فقیه، ولایت‌های نه گانه ذیل بیان شده است:

ولایت در پذیرش:

مردم در برابر دعوت فقیه، موظف به قبول و اجابت هستند

ولایت در فتوا:

هیچ کس حق صدور فتوا (بیان مسئله و احکام شرع مقدس در هر زمینه‌ی) را ندارد، مگر آن که با روح واقعی مکتب هدایت آشنا و به دستورهای آن واقف باشد و علم و تقوای لازم برخوردار باشد

ولایت در اطاعت:

یعنی ولی فقیه، برای عموم واجب اطاعت است. بدیهی است اگر عده‌ای بخواهند به هر دلیلی از اطاعت ولی فقیه سرپیچی کنند، نه تنها ولایت او را، بلکه ولایت اسلام و احکام اسلامی در اداره‌ی امور جامعه را مورد تضعیف قرار داده‌اند. معنای دیگر آن که فقط «ولی فقیه» واجب اطاعت است و اطاعت از دیگران، منوط به دستور ولی فقیه است، تا اطاعت از آنان نیز در راستای اطاعت از خداوند، اسلام و احکام اسلامی باشد.

ولایت در قضاوت:

حل و فصل خصومت‌ها و رسیدگی به تظلمات و شکایات و در نهایت قضاوت و صدور حکم و فصل دعاوی، از اهداف اصیل انبیای الهی و از خصایص ائمه‌ی اطهار (ع) است؛ و به همین دلیل شریعت اسلام اختیارات قضایی را شایسته‌ی هر کسی نمی‌داند و پذیرش آن را مشروط به برخورداری از شرایط ویژه می‌داند که از آن جمله اشراف کامل به احکام (فقه) است. لذا سرپرستی قضاوت در اداره‌ی جامعه، بر عهده‌ی ولی فقیه است.

ولایت در اجرای حدود:

اجرای عدالت و تنفیذ احکام الهی و دوام و پایداری دستورهای اسلام، مستلزم اجرای حدود و قوانین کیفری و مجازات مجرمان است. لذا مسئولیت و تنفیذ احکام الهی را از آگاهان (فقها) می‌خواهد، اما در مقام اجرا ممکن است افراد عادی دیگر مأذون و مأمور اجرا باشند.

ولایت در امور حسبیه:

امور حسبیه، به اصطلاح، عبارت است از کارهای اجتماعی ضروری که مطلوب بودن آنها از دیدگاه شرع قطعی است و گاه به صورت واجب کفایی مطرح می‌گردد. لذا معنای ولایت فقیه در امور حسبیه آن است که وی در انجام این امور بر دیگران اولویت دارد و به عبارت دیگر، حق انجام این امور - مادام که فقیه وجود دارد - با اوست و در انجام اموری که موجب تصرف در حقوق و اموال دیگران است یا الزام و اجبار دیگران را متضمن می‌گردد، تصدی آن برای غیر فقیه جایز نیست.

به عنوان مثال: جهاد برای اسلام، دفاع از حریم اسلام، امر به معروف و نهی از منکر، نگ همداری گم شده اعم از انسان یا غیر انسان، نگهداری اموال قاصران یا غایبان و

ولایت در تصرف (اموال و نفوس):

ولایت در تصرف (در امور مربوط به جان و مال مردم) عبارت از سلطه‌ی تصرف در خصوص نفوس و اموال دیگران است؛ به همان گونه که شخص بر نفس و مال خود ولایت دارد.

به طور قطع این نوع از ولایت از اختیارات حکومت و لازمه‌ی کشورداری و ایفای وظایف کلی حکومت و دولت است. به عنوان مثال: بسیج اجباری نیروها (برای جنگ و یا هر امر دیگری)، وضع مالیات و دستور به اخذ آن، از مصادیق ولایت در تصرف (اموال و نفوس) است.

ولایت در زعامت (سیاسی):

ولایت در زعامت، همان ولایت به معنای رهبری سیاسی است. بدون شک این شأن از شئون ولایت فقیه، روشن تر و ضروری تر از شئون دیگر است. چرا که اگر قرار است حکومت الهی و اسلامی به جای حکومت طاغوت ها و اداره‌ی امور جامعه‌ی مسلمین را بر عهده بگیرد، چه کسی می تواند رهبری آن را بر عهده داشته باشد؟ آیا کسی که اصلاً اعتقادی ندارد و مسلمان نیست؟ یا کسی که مسلمان هست، ولی اشرافی به احکام و فرامین الهی و اسلامی ندارد؟ یا فقیه عادل که از سایر شرایط و توان اداره‌ی جامعه و کشور اسلامی نیز برخوردار است؟ پس، زعامت مسلمین باید بر عهده‌ی فقیه جامع‌الشرایط باشد که به آن «ولایت فقیه» اطلاق می‌گردد.

ولایت در اذن و نظارت:

مثل انتصاب نمایندگان از جانب خود و اذن انجام برخی از امور به آنها (قضاوت، اجرای حدود، دریافت جوه و ...) و نیز نظارت به عملکرد تمامی نظام اداری جامعه می‌باشد.

(مأخوذ از کتاب: درآمدی بر نظریه دولت در اسلام - تألیف آقای احمد بزرگی، که مطالعه‌ی آن توصیه می‌گردد)

و- با توجه به نکات فوق، نه تنها ضرورت «ولایت فقیه» و تشریح آن روشن شد، بلکه مبین گردید که هیچ فقیه عادل و آگاهی نبوده که با اصل «ولایت فقیه» مخالف باشد، چرا که مخالفت با آن، مخالفت با برقراری حکومت اسلامی است. و اگر معتقد بر این باشد که «حکومت اسلامی» تا زمان ظهور و حکومت معصوم (ع) نباید برقرار گردد، در واقع احکام الهی اسلام را تا آن موقع تعطیل اعلام کرده است و بر همین اساس فقاهت خود را نیز منتفی و بی مورد بر شمرده است. چرا که فقه و ضرورت اجرا و رعایت احکام اسلامی، فقط به احکام طهارت و دیگر وظایف شخصیه اختصاص ندارد و در همه‌ی شئون آن [سیاسی، اقتصادی، قضایی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و ...] لازم‌الاجراء می‌باشد که این خود برقراری حکومت اسلامی و ولایت فقیه را ایجاب می‌نماید.

ز- در فقه، هر کس قایل به شئون نه گانه‌ی فوق باشد، قایل به «ولایت مطلقه» است و هر کس نباشد، قایل به «ولایت مقیده» است و همان طور که بیان شد، اصل ولایت فقیه مورد قبول همه‌ی فقها بوده، منتهی برخی مثلاً با ۸/۵ قسم آن موافق بودند و برخی از امور مربوط به «تصرف در جان و مال» را مخصوص شخص معصوم (ع) می‌دانستند.

در خاتمه توجه شود که بسیاری از مباحث تخصصی مطروحه در افواه عمومی (مثل ولایت مطلقه‌ی فقیه)، توسط کسانی مطرح می‌گردد که نه تنها هیچ آشنایی اندکی با فقه اسلامی ندارند، بلکه اساساً با اصل اسلام و حکومت اسلامی مخالفند. یا به قول مقام معظم ولی فقیه: اینها با اصل فقه مخالف اند. و به راه انداختن بحث های متفاوت درباره‌ی ولایت مطلقه و ضرورت اطاعت از ولی امری که معصوم نیست و ...، همه در راستای جنگ روانی می‌باشد. و گر نه اگر مطیع امر معصوم (ع) بودند، می‌دانستند که معصوم امر به قیام در مقابل طواغیت و برپایی حکومت اسلامی نموده‌اند و می‌دانستند که اطاعت از فقیه و ولایت فقیه «به ویژه در زمان غیبت» را ضروری و واجب شمرده‌اند.

شکی نیست که اختیارات «ولی فقیه» در بیان و اجرای احکام اسلامی، به ویژه در عرصه‌ی اداره‌ی حکومت و جامعه‌ی اسلامی، [به قول حضرت امام(ره)] همان اختیارات رسول‌الله(ص) می‌باشد و باز به قول ایشان: آن چه که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است، فقط بخشی از شئون ولی فقیه است

ش(عربستان): معنای مرگ بر ضد ولایت فقیه چیست؟ آیا همه ی مراجع مؤید ولایت فقیه هستند؟ چرا باید برای همه ی مسلمانان مرگ بخواییم و چگونه می توانیم ادعای وحدت و دوستی با همه ی مذاهب نماییم؟

x-shobhe: ابتدا دقت فرمایید که اساساً چرا بعد از سی سال، این شبهات مجدد تکرار می گردد و از چه ناحیه ای الق و نشر می یابد؟ و از طرح آن چه مقاصدی دنبال می شود؟ چرا که طرح سؤال یا شبهه، همیشه برای فهم پاسخ نمی باشد و اغلب مقاصد دیگری در آن دنبال می شود! به همین دلیل شاهدیم که بیشتر شبهات سیاسی، هم زمان با یک جریان و حتی موضع گیری (خارجی) طرح شده و شیوع می یابد. بدیهی است که توجه به این مهم خود بخش عمده ای از پاسخ است.

البته پیش تر در مورد «ولایت فقیه»، «مرگ بر ضد ولایت فقیه»، «اختلاف نظر برخی از مراجع»، «نظر و جایگاه سایر مذاهب» و ...، پاسخ های مبسوطی درج شده است که اگر کاربران گرامی قبل از ارسال سؤال جستجویی نمایند، بخش عمده ای از سؤالات یا شبهات آنان مرتفع می گردد. لذا پیشنهاد می گردد که حتماً فایل های مربوطه (۱) (۲) (۳) (۴) (۵) و (۶) مورد مطالعه ی با تأمل، تفکر و تعمق قرار گیرد.

با توجه به مطالب مطروحه در فایل های فوق، به منظور پرهیز از اطاله ی کلام، از توضیح مبسوط مجدد خودداری می گردد و فقط به صورت مختصر یادآوری می گردد:

الف - ابتدا باید معنای «مرگ بر» و ریشه ی آن را به خوبی دانست که در پاسخ (۷) به صورت مبسوط به ریشه ی قرآنی و فلسفه ی آن اشاره شده است.

ب - اما در مورد «ضد»، باید توجه داشت که به هر ناباور و یا حتی مخالفی «ضد» اطلاق نمی شود، که برخی از مراجع یا سایر مسلمانان و مذاهب را در بر بگیرد. «ضد» کسی است که نابودی کسی یا چیزی یا واقعیتی را می خواهد. پس بدیهی است که طرف مقابل نیز نابودی آن را بخواهد، چرا که این تقابل و تضاد، حتماً باید به نابودی یک طرف تمام شود و مصالحه بین آنها محال است. مثلاً کسی که ضد جهل یا ضد فقر یا ضد ظلم است، نمی تواند با آنها وحدت نموده یا مصالحه نماید. همین طور اگر کسی یا سیستمی یا جریانی ضد اسلام، ضد قرآن، ضد ولایت و ... بود، با آن مصالحه ای ندارد.

پس، چه این «مرگ بر ضد ...» به زبان گفته شود یا نشود، از سوی طرفین به آن عمل می شود و بیان فقط جنبه ی شعار و اظهار و بار تبلیغاتی دارد.

هر چند این مبحث نیز قبلاً مبسوط بیان گردیده و در فایل های فوق قابل مطالعه است، اما جهت تبرک و روشن تر شدن موضوع، به بیان مقام معظم ولی فقیه در این باره مجدد اشاره می گردد:

۱۳۸۶/۷/۱۷ - در دیدار با دانشجویان نخبه، برتران کنکور و فعالان سیاسی فرهنگی:

«... مطالبه کردن با دشمنی کردن فرق دارد. این که ما گفتیم گاهی اوقات معارضه ی با مسئولان کشور نشود - که الان هم همین را تأکید می کنیم؛ معارضه نباید بشود - این به معنای انتقاد نکردن نیست؛ به معنای مطالبه نکردن نیست؛ در باره رهبری هم همین جور است. این برادر عزیزمان می گوید «ضد ولایت فقیه» را معرفی کنید.

خوب، «ضد» معلوم است معنایش چیست؛ ضدیت، یعنی پنجه در افکندن، دشمنی کردن؛ نه معتقد نبودن.

اگر بنده به شما معتقد نباشم، ضد شما نیستم؛ ممکن است کسی معتقد به کسی نیست. البته این ضد ولایت فقیه که در کلمات هست، آیهی وحی از آسمان نیست که بگوئیم باید حدود این کلمه را درست معین کرد؛ به هر حال یک عرفی است. اعتراض به سیاست های اصل ۴۴، ضدیت با ولایت فقیه نیست؛ اعتراض به نظرات خاص رهبری، ضدیت با رهبری رهست. دشمنی، نباید کرد».

پس، همان طور که مشهود است، شعار «مرگ بر ضد ولایت فقیه» نه تنها سایر مسلمین را شامل نمی‌گردد و منافاتی با وحدت ندارد، بلکه هر مخالفی را هم شامل نمی‌گردد. بلکه فقط شامل آنانی است که با مسئلهی «ولایت فقیه» و استقرار آن سر جنگ دارند.

ج - اهل سنت نیز مانند هر انسان عاقل دیگری واقف اند که «وحدت» شرعاً و عقلاً باید حول یک محوری صورت پذیرد و هیچ گاه با پراکندگی، وحدتی حاصل نمی‌گردد. و بر اساس فقه خود گواهی می‌دهند که این «وحدت» باید حول محور امام و ولی امر باشد. (هر چند ممکن است تعریف آنها از امام یا ولی امر متفاوت باشد، اما در اصل آن شکی ندارند). لذا بیعت با ولی امر (در هر گوشه‌ای از دنیا که مستقر شده باشد) را واجب و تخطی کننده از آن را باغی و یاغی می‌دانند.

البته ممکن است همان گونه که بسیاری از شیعیان از فقه خود اطلاع لازم و کافی ندارند، عده‌ی زیادی از مسلمانان اهل سنت نیز [به دلیل جهل یا سالوسی و سیاسی بزرگان خود] از فقه خود غافل باشند که آنان برادرانی هستند که باید برای آگاهی آنان با دلسوزی و خلوص کامل تلاش نمود.

ش(تهران): چرا مقام معظم رهبری که فردی آگاه، زمان شناس و بصیر هستند، نسبت به تصفیه‌ی بخش‌های گوناگون نظام از افراد ریاکار و فاسد اقدام نمی‌کنند.

x-shobhe: به طور قطع اگر رهبری مدبرانه، آگاهانه، زمان‌شناسانه و با بصیرت مقام معظم ولی فقیه در سایه عنایات حضرت صاحب الامر علیه السلام نبود، با عملکرد بسیاری از افراد ریاکار و فاسد که به بدنه‌ی نظام نفوذ کرده‌اند از یک سو و عملکرد جاهلانه‌ی برخی از سوی دیگر، نه تنها تا کنون دیگر چیزی از نظام باقی نمانده بود، بلکه حتی خاک مملکت نیز در تصرف همه‌ی جانبه‌ی دشمنان خارجی قرار گرفته بود، چنانچه در برهه‌ها، جریان‌ها، بحران‌ها و فتنه‌های متفاوت داخلی و خارجی شاهد بر این مدعاست و به همین دلیل است که آمریکا و اذناش فقط «ولایت فقیه» را هدف گرفته‌اند.

الف - پس، نکته‌ی اولی که باید دقت شود این است که «ریا» یا «فساد»، الزاماً محدود به فلان وزیر، مدیر کل، نماینده‌ی مجلس، روحانی، یا کارمند نیست. بلکه در سطوح بسیار بالاتر نیز مطرح است. به عنوان مثال: اگر آمریکا به ظاهر دست دوستی دراز می‌کند و این تظاهر را در دنیا تبلیغ می‌کند، یک استراتژی ریاکارانه‌ای است که حتی بسیاری از افراد کارشناس و مخلص داخلی را فریب می‌دهد و این مقام ولی فقیه است که در زیر این دستکش مخملی، دست چدنی را برای وارد کردن ضربات مهلک می‌بیند و مانع از به دام افتادن نظام و کشور می‌گردد.

اگر جریان فتنه‌ای در داخل آخواسته یا ناخواسته به نفع دشمن خارجی، مانند آن چه در کوران انتخابات و پس از آن رخ داد، توسط ریاکاران فاسد داخلی که خود را مطیع امام، انقلابی، خواهان مطالبات مردم و ... می‌خواندند، شکل می‌گیرد و اذهان عمومی بسیاری از مردم مخلص را به خود جلب می‌نماید، این زعامت و رهبری مدبرانه و زمان‌شناسانه و با بصیرت عمیق «ولی فقیه» است که کشور و نظام را از آسیب آنان حفظ می‌کند.

ب - نکته‌ی دوم آن که مسئولیت و کار «ولی فقیه» تعطیل نظام اجرایی کشور و اقدام به جای آنان نیست. فرض بفرمایید اگر مقام معظم ولی فقیه بخواهد در بدنه‌ی نظام بچرخد و ببیند کجا فرد ریاکار یا فاسدی وجود دارد تا شخصاً وی را بر کنار نماید! مثلاً کدام وزیر کم کاری می‌کند؟ کدام مدیر شعبه‌ی بانک رشوه می‌گیرد؟ کدام کارمند زیر میزی و رشوه قبول می‌کند؟ کدام قاضی با متهم یا شاکی کنار می‌آید؟ کدام شهردار در مناقصه‌ها یا مزایده‌های پیمانکاری شهرداری رشوه می‌گیرد؟ در گمرکات چه کسانی باند واردات قاچاق را تشکیل می‌دهند...؟ و شخصاً آنها را بر کنار کند، چه اتفاقی می‌افتد؟! آیا غیر از این است که نظام اجرایی کشور (هر سه قوه)، بی معنی، مختل و تعطیل می‌شوند؟!!

فرض بفرمایید ولی فقیه به صورت مستقیم و رأساً اعلام نمایند که فلان شخص در انتخابات ریاست جمهوری شرکت نکند، چون من علم دارم که او فاسد است! یا فلان وزیر استعفا دهد و به خانه اش برود! یا فلان قاضی بر کنار شود! یا فلان مدیر در فلان شعبه‌ی بانک اخراج گردد و...! چه اتفاقی در مملکت می‌افتد؟!!

ج - ممکن است بیان گردد که منظور از این سؤال، ورود به جزئیات نمی‌باشد، بلکه کلیات و کلان کار مد نظر است.

در بند «الف» بیان گردید که اگر مدیریت و رهبری کلان مقام ولی فقیه نبود، تا کنون مفسدین و ریاکاران کلان داخلی، در عرصه‌های متفاوت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ...، بارها این نظام و مملکت را به هلاکت رسانده و خواسته یا ناخواسته به دشمن خارجی تحویل داده بودند. اما دقت به یک اصل دیگر ضروری است و آن نقش «بصیرت و آگاهی» اذهان عمومی در سهولت اجرا توسط مقام ولایت و یا هر مسئول دیگری است.

فاسد چه آمریکا باشد یا یک شخصیت سیاسی یا به ظاهر مذهب‌ی در جمهوری اسلامی ایران، به تنهایی قدرتی ندارد و نمی‌تواند کاری از پیش برد. بلکه او بر موجهی که در اذهان عمومی می‌آفریند سوار می‌شود و مقصود خود را محقق می‌گرداند.

به عنوان مثال اگر آمریکا می‌خواهد افغانستان را به اشغال نظامی خود درآورد، ابتدا ماجرای ۱۱ سپتامبر و انفجار برج‌های دوقلو در آمریکا را می‌آفریند و سپس به بهانه‌ی مقابله با تروریسم بین‌الملل، افغانستان را اشغال می‌کند.

در داخل هم همین گونه است. به بهانه هایی چون: آزادی، قانونمندی، گفتگو، اشتغال، تسامح و تساهل، رونق اقتصادی ... و حتی «خط امام و اهداف انقلاب و مطالبات مردم» و ... وارد می شوند و بخشی از اذهان عمومی را جذب می کنند. بخشی که در هر حال از این ملت هستند و باید روشن و آگاه شوند. سپس به تاخت و تاز و تار و مار ادامه می دهند.

بدیهی است که اگر «فریب اذهان عمومی» ضرورت نداشت، «ریا» نیز معنا و جایگاهی نداشت. چرا که «ریا» برای فریب ساده لوحان بی بصیرت است. حال اگر اذهان عمومی بیدار و آگاه باشند، نه تنها عرصه برای فساد و مفسد تنگ می شود، بلکه در صورت بروز و ظهور احتمالی آن، مقام ولایت فقیه یا مسئولین دلسوز و صادق بسیار راحت تر عمل می کنند.

دقت شود که این بصیرت ملت هاست که سرنوشت شان را تعیین و تقریر می نماید و همیشه تاریخ همین گونه بوده است و به همین دلیل مقام معظم ولی فقیه این قدر روی ضرورت «بصیرت» تأکید دارند.

مگر شمشیر حضرت علی علیه السلام پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) کج شده بود و دیگر نمی توانست با همان شمشیری که دشمنان خدا و رسول را یا از پای در آورد و یا به جای خود نشانند، دشمنان ولایت را نیز از پای در آورد و یا به جای خود بنشانند؟! یا مگر امام حسن (ع) از جنگ می ترسید؟ یا مگر امام حسین (ع) در کشور غریب و ضد اسلامی زندگی می نمود؟! آیا غر از این است که سکوت ۲۵ ساله امیرالمؤمنین (ع) و دیگر حوادث تلخ در دوران ائمه اطهار (ع)، به خاطر بی بصیرتی مردم و ضرورت بیداری آنها اتفاق افتاد؟

تاریخ زندگانی ائمه اطهار (ع) درس و سند خوبی است دال بر این که سرنوشت یک ملت، فقط به دست شخص «ولی» تبیین و تعیین نمی گردد، بلکه ایمان، بصیرت و استقامت مردم است که سرنوشت ساز است. و گر نه چه ولایتی بالاتر، حکیمانه تر، عادلانه تر و با بصیرت تر از ولایت حضرت امیر المؤمنین (ع) یا امام حسن (ع) می تواند وجود داشته باشد؟!

پس، بیداری و بصیرت اذهان عمومی مهم ترین نقش در تحقق منویات رهبری را ایفا می نماید.

ش (آمریکا): مردم عادی چگونه می توانند تشخیص دهند که چه کسی حایز شرایط «ولی فقیه» شدن است؟

x-shobhe: به نکات ذیل توجه فرمایید:

الف - باید توجه نمود که در هر امری اصول و فروعی وجود دارد و بدیهی است که «تقلید» در اصول، در هیچ امری به ویژه انتخاب دین جایز نمی باشد. لذا اولین مسئله ی مطرح شده در هر رساله ای مبنی بر این است که «مسلمان باید به اصول دین یقین داشته باشد». و بدیهی است که یقین از راه تحقیق و تفحص حاصل می گردد و نه از راه تقلید از دیگران.

اما تقلید از مرجع دینی، فقط در اجرای احکام است و آن هم برای کسی که خود علم کافی دارد و یا می تواند عمل به احتیاط نماید واجب نیست. اما اگر علم ندارد و نمی تواند به احتیاط عمل نماید، واجب است که از مجتهد تقلید نماید.

چارچوب های این اصول و فروع در همه ی زندگی جاری است. مثلاً یقین به ضرورت سلامتی تقلیدی نیست. بلکه انسان بر اساس عقل، فطرت و علم به ضرورت پی می برد. اما در مرحله ی عمل به یقین [چه کنم که سلامت بمانم و یا در صورت بروز بیماری، چه کنم که مجدد به سلامتی برگردم؟] از فروع است. در این جا می گویند: یا خودت علم داری (مثلاً پزشک هستی) به علم خودت عمل کن و اگر علم نداری، به انسان متخصص (پزشک) مراجعه کن و بر اساس دستور یا نسخه ی او عمل کن.

ب - بدیهی است برای رسیدن به تخصص لازم (چه اجتهاد و چه پزشکی یا دیگر تخصص ها) و راهنمایی مردم، برخوردار از شرایط ویژه ای لازم است که از آن جمله می توان به «تحصیل علم در رشته ی مربوطه» و نیز «تعهد و وجدان کاری و اخلاقی» اشاره نمود (چنان چه پزشکان و حقوق دانان و وکلای مجلس و ... قسم نامه دارند).

بدیهی است که ضرورت هر دو مسئله به هنگامی که موضوع نشر دین و راهنمایی مردم در دین داری است، بسیار حساس تر می گردد و از آن به دو واژه ی «اجتهاد و تقوا» یاد می کنند و حتی برای امام جماعت و پیش نماز «عدالت» شرط است، چه رسد به مجتهد یا صاحب رساله.

ج - در مورد انتخاب مجتهد برای تقلید، همان طور که اشاره نمودید، اگر کسی به آن مرحله ی علمی رسیده باشد که بتواند عالم یا دانشمند را از راه علم شناسایی کند، خود عالم و مجتهد است و بر چنین کسی تقلید جایز نمی باشد.

بدیهی است اگر کسی بتواند از طریق اشراف علمی تشخیص دهد که کدام پزشک یا مهندس ساختمان یا زبان شناس ... حاذق تر و متبحرتر است، خود یا در سطح آنهاست و یا از آنها بالاتر است. لذا از آنها تقلید نمی نماید.

اما کسی که چنین اشرافی ندارد، ناچار است که تحقیق و تفحص کند و از کسانی که شناخت کافی دارند بپرسد که به کدام پزشک، مهندس، زبان شناس، تاریخ شناس ... یا مجتهدی می تواند رجوع کند؟ لذا در مسئله ی سوم هر رساله ای «راه های شناخت مجتهد و اعلم» قید شده است. که شاخص آن اجماع اهل فن در تأیید مجتهد و اعلم است.

د - انتخاب «ولی فقیه» نیز به نوعی در همین چارچوب عقلی و نقلی قرار می گیرد. شناخت، بیان و اجرای احکام اسلامی در حکومت اسلامی ضرورتی اجتناب ناپذیر است و اساساً حکومت برای تحقق همین معنا شکل می گیرد و در غیر این صورت فرقی با بقیه ی حکومت ها ندارد. بدیهی است که شناخت، بیان و اجرای احکام مستلزم «حکومت فقه و فقیه» است و چنان چه بیان گردید مردم مجتهدین و فقها را می شناسند.

اما همه ی فقها [که دارای اجتهاد و تقوای لازم هستند] از شرایط لازم و کافی برای اداره ی یک نظام سیاسی و یک کشور برخوردار نمی باشند، مضاف بر این که اداره ی نظام و کشور به رهبری ده ها مجتهد و فقیه ممکن نیست. لذا

عده‌ای از آنها که از طرف مردمی که در شهرهای خود آنان را می‌شناسند انتخاب شده و یک نفر را برای اداره ی جامعه و صدور احکام حکومتی بر می‌گزینند که به او «ولی فقیه» اطلاق می‌گردد.

بدیهی است که «ولی فقیه» که ناظر بر جریان اداره‌ی نظام و کشور است، بر اساس مصالح و بر طبق اصول و فروع شرع مقدس اسلام حکم می‌دهد و در بیان چه باید کردها و چه نباید کردها نظر و سلیقه شخصی ندارد و همان نمایندگان مردم که همگی اسلام شناس و مجتهد و مشهور هستند نیز در قالب «مجلس خبرگان» ناظر بر اعمال، رفتار، گفتار، احکام صادره و چگونگی اداره‌ی نظام و کشور توسط «ولی فقیه» منتخب هستند.

پس، شناخت مجتهد و فقیه برای مردم عادی (عموم) از همان راهی صورت می‌پذیرد که شناخت هر متخصص دیگری صورت می‌پذیرد. که عبارت است از اطلاع شخصی و بر اساس علم و یا رجوع به علمای شناخته شده .

سپس توسط علما و متخصصین شناخته شده و برگزیده از سوی مردم، «مجلس خبرگان» شکل می‌گیرد و بر اساس رأی و نظر آنها که باید یک نفر فقیه حایز شرایط را انتخاب کنند (و اگر یک نفر میسر نشد، چند نفر را انتخاب کنند)، رهبری یا «ولی فقیه» انتخاب می‌شود.

ش (تهران): عدالت در حکومت اسلامی به چه معناست؟ و از کجا بفهمیم که ولی فقیه ما عادل است؟

x-shobhe: سؤال مذکور دارای چند بخش مجزا است که باید جداگانه پاسخ داده شود:

الف - واژه «عدل» که در مقابل «ظلم» قرار داد، به معنای «قرار گرفتن هر چیزی در جای اصلی خود» می باشد و نه مساوات بین هر چیزی. این معنا در همه جا و هر موضوعی و از جمله «حکومت» صادق می باشد و از اهداف اساسی اسلام عزیز، برقراری عدل و قسط در جامعه و به وجود آوردن اعتدال کامل در امت اسلامی و جامعه است. بدیهی است که تحقق چنین آرمانی در یک جامعه (کوچک مانند خانواده یا اداره، یا بزرگ مانند کشور یا جهان) با شعار یا حتی خواستن آحاد آن جامعه میسر نمی باشد، بلکه مستلزم برخورداری از عوامل متعددی است که از جمله می توان به عوامل ذیل اشاره نمود:

برخورداری از تعریف صحیح:

به عنوان مثال: تعریف از اعتدال، اقتصاد، کار، کارگر، رشد، رفاه، آزادی و ... پس، اگر تعاریف ناصحیح باشد و بر اساس آنها برنامه ای برای اجرا و تحقق عدالت تدوین گردد، به طور قطع نتیجه ای جز تجلی و استقرار ظلم نخواهد داشت.

برخورداری از قوانین صحیح:

اگر در یک خانواده، یک کشور و یا جامعه ی جهانی، قوانین درست، متقن و جامعی در همه ی زمینه ها وجود نداشته باشد، نه تنها استقرار کامل عدالت در آن جامعه محال است، بلکه به طور حتم ظلم جاری و ظالم حاکم می گردد. (مانند شرایط امروز جهان).

ضمانت اجرای قانون:

برخورداری از قوانین متقن و صحیح شرط لازم برای اجرای عدالت است، اما شرط کافی نیست. چرا که افراد عاصی و قانون شکن نیز بسیارند. لذا «قانون» حتماً باید ضمانت اجرا داشته باشد. چنان چه در هر جامعه ای که قانونی حاکم است، ضمانت اجرایی نیز معین شده است.

برخورداری از «رهبری و حکومت»:

اگر حکومتی برقرار نباشد و حکومت رهبر نداشته باشد، قانون و ضمانت اجرایی آن محقق نمی گردد. چنان چه هیچ قانونی کامل تر از قوانین الهی نمی باشد و هیچ ضمانت اجرایی محکم تر از قیامت نمی باشد، اما تا حکومت اسلامی استقرار نیابد و از حاکم عادل برخوردار نباشد، این قوانین نیز به اجرا در نخواهند آمد پس همان گونه که با استناد به بیانات حضرت امام خمینی (ره) اشاره نمودید، برقراری حکومت لازم و بیعت و اطاعت از حاکمی که آگاه به فقه اسلامی و عادل باشد «ولی امر یا ولی فقیه» واجب است.

ب - اما، در مورد مصادیق برقراری عدالت در جامعه ی کنونی ما، باید دقت شود که «حکومت اسلامی»، ابداء و خلقت الهی نیست که به محض فرمان «باش»، بدون هیچ نقضی «بود» بشود.

این حکومت اسلامی به دست مردم در کشور پهناوری استقرار یافته است که دست کم سیصد سال تحت یوغ استعمار و استثمار انگلیس، روسیه، آمریکا و سلطه ی مخفی اسرائیل قرار داشت و همه ی هویتش مخدوش و عزتش لگدمال شده بود.

سرمایه های این کشور به غارت رفته و فرهنگش دستخوش غرب زدگی، آن هم از نوع جهان سومی شده بود. شهرهای بزرگ و مراکز استان بیش از یک یا دو یا سه خیابان اصلی نبودند و روستاهایش ویران و روستا نشینانش در فقر کامل به سر می بردند. تا جایی که حتی برخی از موجودیت برق، خبر هم نداشتند و ...! حال چگونه ممکن است که عدالت در این کشور ظرف سه دهه محقق گردد؟! آن هم با وجود دشمنی های خارجی، داخلی و تحمیل حوادثی چون: جنگ - تحریم اقتصادی - تهاجم و شبیخون فرهنگی - جنگ نرم و عملیات های ستون پنجم.

لذا باید دقت نمود که «حکومت عدل اسلامی»، حکومتی است که به سوی برقراری «عدالت های فردی و اجتماعی» گام بردارد، نه این که به محض استقرار، در یک چشم به هم زدن، عدل را جاری سازد! چنین امری محال و ممکن نیست.

استقرار دولت اسلامی، تشکیل مجلس قانون گذاری، قوه قضاییه ... و سایر نهادهای اجرایی کشور و کلیه ی طرح‌ها، برنامه‌ها، اختصاص بودجه‌ها، رشد کمی و کیفی مراکز تحصیلی و علمی و ... همه گام‌هایی است که به سوی مساعد سازی زمینه‌های اجرای عدالت اجتماعی بر اساس فرامین الهی در اسلام صورت پذیرفته و می‌پذیرد. و اگر انتخاب‌های مردم، همت مسئولین و ... بهتر باشد، نتایج مطلوب زودتر و بیشتر محقق خواهد شد.

بدیهی است که نه تنها حاکمی عالم‌تر، قوی‌تر، حکیم‌تر و عادل‌تر از شخص پیامبر اکرم (ص) نداریم، بلکه مخلوق و انسانی شریف‌تر و کامل‌تر از او نیز وجود ندارد و پس از ایشان معصومین (ع) و در رأس شان حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام. حال کدام یک توانستند حکومت «عدل» را به مفهوم مطلق آن (حتی در جامعه‌ی خود) برقرار نمایند؟! بدیهی است که آنان خود عادل بودند و کمترین ظلمی در مورد آنان متصور نمی‌باشد، اما استقرار عدل در کل جامعه، امر دیگری است و باید همه‌ی شرایط و عوامل آن محقق باشد.

دقت شود که هدف حق تعالی استقرار عدل در کل جامعه‌ی انسانی است و همه‌ی انبیاء، اوصیا و اولیای الهی در راستای تحقق این هدف کوشیدند، اما این «عدالت» نیز فقط پس از گذشت سال‌ها از زمان ظهور و برقراری حکومت عدل حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه‌الشریف محقق می‌گردد.

ج - اما، از کجا بفهمیم که «ولی فقیه» ما عادل است؟ پاسخ بسیار روشن است. از همان جا و همان راهی که به عدالت دیگران پی می‌بریم. عدالت یک مرجع، یک امام جماعت و یا یک قاضی چگونه تثبیت می‌شود؟ بدیهی است یا شخص مستقیماً او را می‌شناسد و یا به خبره و اهل شناخت مراجعه می‌نماید. لذا اگر نه تنها یک یا دو شخص، بلکه همه‌ی مراجع، همه‌ی فقها، همه‌ی علما، همه‌ی مردم [منظور از همه این نیست که یک استثناء هم ندارد، بلکه منظور اکثریت غالب است]، شهادت به فقاقت و عدالت «ولی فقیه» می‌دهند، چه داعیه‌ای وجود دارد که انسان عادل در عدالت او شک و شبهه نماید؟!

ملاحظه: البته برخی از روی غرض و مرضی که در دل و بغضی که در گلو دارند، برای ایجاد تشکیک و شبهه خلط مبحث می‌کنند. مثلاً می‌گویند: اگر ولی فقیه عادل است، پس چرا در جامعه فقر، بی‌سوادی، قتل، فساد، رانت‌خواری ... وجود دارد؟ گویا ایشان می‌توانند با یک نظر گوشه‌ی چشم، همه‌ی کاستی‌ها را معجزه‌وار جبران و همه‌ی کجی‌ها را اصلاح نمایند!

خیر. این یک نوع سوء استفاده و شانناژ تبلیغاتی است. قدرت اجرای رهبری - حتی اگر معصوم باشد - به مردم است. مردم هر بیشتر صالح باشند، خودسازی کنند، بصیر باشند، تقوا داشته باشند، تلاش کنند ... و در صحنه حضور یابند، امام و رهبر در هدایت آنها و تحقق اوامر الهی موفق‌تر است و اگر مردم فریب بخورند، دنیاگرا شوند، عوامانه برخورد کنند، دشمن شناس نباشند، اهل رشوه، زد و بند، دیو‌زگی، لابی‌کاری، غریب‌زدگی، نوکر صفتی و ... باشند، نه تنها ممکن است «ولی‌امر» فقیه و عادل خانه نشین شود، بلکه حتی ممکن است به نام «اسلام» و برای «ثواب» سر از بدنش جدا کنند و در میان امت بگردانند!

ش(تهران): با توجه به اعتراض مولی عبدالحمید به بیانات مقام معظم رهبری راجع به طلحه و زبیر، پاسخ و نظر راجع به وی چیست؟

x-shobhe: با صراحت و بدون هیچ تعارفی باید اذعان نمود که این جناب «عبدالحمید» نه تنها از سواد لازم و کافی برخوردار نبوده و حتی کتب و منابع اهل سنت را به درستی و تا حد مورد قبول مطالعه نکرده است، بلکه بنا به تعجیل و اهدافی که دارد، بسیار زود وارد عرصه ی سیاست شده و سعی دارد که «دین» را ابزار و ملعبه ی اهداف سیاسی [که به نظر دیکته شده می رسد] قرار داده و میان مسلمانان اهل سنت و تشیع در ایران ایجاد اختلاف نماید. و از آن جهت که [به ویژه پس از انتخابات و فتنه های اخیر]، علاقه ی دشمنان انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران و ولایت فقیه به بازداشت، محاکمه و حبس زیاد شده است، وی هم در این راستا تلاش های مشابهی دارد.

البته انتقاد [اگر چه به بیانات مقام معظم رهبری] باشد، به فرموده شخص معظم له هیچ اشکالی ندارد، اما مردم (اعم از شیعه و سنی) نیز فرق انتقاد خالصانه و آزادی بیان بی غرض، با توطئه و مرض را به خوبی تشخیص می دهند و در حفظ وحدت و ثبات نظام جمهوری اسلامی ایران با کسی شوخی ندارند. خواه یک حضرت آیت الله باشد یا جناب مولوی.

ظاهراً وی (پس از فتنه های مکرر و مستمر و حتی خواندن روضه ی طلحه و زبیر که در طول تاریخ بدیع بود) در صحبت های اخیر خود نسبت به بیانات مقام معظم ولی فقیه نسبت به طلحه و زبیر که از صحابه ی حضرت رسول اکرم(ص) بودند و عاقبت آنها که باید عبرت دیگران باشد معترض بوده و افزوده: «اهل سنت هیچ گاه تصور نمی کردند که مقام رهبری که همواره نسبت به اهانت به بزرگان و مقدسات یکدیگر به کرات هشدار داده اند، این تشبیه را در مراسم سالگرد ارتحال امام راحل به کار ببرند که مایه نگرانی اهل سنت در سطح کشور گردیده است.»

در مقام پاسخ [که البته پاسخ به وی ضرورتی ندارد، بلکه جهت اطلاع همگان بیان می گردد] باید به نکات ذیل توجه نمود:

الف - ایشان به هیچ وجه حق ندارند از طرف اهل سنت حرف بزنند. چرا که نه نماینده ی آنها هستند و نه اکثریت اهل سنت ایشان را قبول دارند. بلکه همان گونه که هر ضد انقلابی خود و چند نفر همراه را «مردم» می خواند و خیل عظیم مردم را نمی بیند، او هم اهل سنت را ندیده و خود و حامیانش را «اهل سنت» می خواند.

ب - وی باید دقت داشته باشد که «وهابیت» به هیچ وجهی اهل سنت و مذهب اسلامی نیست، بلکه یک شبکه ی جاسوسی انگلیس می باشد و اکثریت مسلمانان اهل سنت دنیا نیز به این مصیبت حاکم بر مسلمین واقف اند.

ج - چه کسی گفته است که «طلحه و زبیر» از مقدسات مسلمین محسوب می گردند؟! آیا بر اساس نظر اهل سنت، امیرالمؤمنین علی علیه السلام خلیفه نبود و قیام علیه خلیفه ی مسلمین به مثابه ی خروج از اسلام نیست؟ و آیا آنها بعلیه خلیفه ی مسلمین جنگ به راه نیانداختند؟!

د - چه کسی گفته که راجع به هیچ صحابی نمی شود حرف زد و یا نسبت به عملکرد او منتقد یا معترض بود؟! حال خوب است که مقام معظم ولایت از آنها به «جناب طلحه و جناب زبیر» یاد کرده اند. اقوال بزرگان اهل سنت نسبت به صحابه و این دو نفر که کاملاً به گونه ی دیگریست.

به راستی نظر این آقای به اصطلاح مولوی نسبت به گفته ی «عایشه» که نه تنها صحابه بلکه همسر پیامبر اکرم(ص) بود، راجع به «عثمان» که نه تنها صحابه، بلکه خلیفه ی سوم بود چیست؟ آن جا که می گوید: عایشه با تعبیر از عثمان بنعثل می گفت:

اقتلوا نعثلا فقد کفر.

بکشید نعثل (عثمان) را، قطعاً او کافر شده است.

* - تاریخ الطبری - الطبری - ج ۳ - ص ۴۷۷

* - شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید - ج ۶ - ص ۲۱۵

* - الکامل فی التاریخ - ابن الأثیر - ج ۳ - ص ۲۰۶

ابن قتیبہ می نویسد : عایشہ می گفت : اقتلو نعتلا فقد فجر . نعتل را بکشید که فاجر و متجاوز شده است .
* - الامامة والسياسة - ابن قتيبة الدينوري * - تحقيق الزيني - ج ۱ - ص ۵۱ - موسسه الحلبي

ه - نظر این آقا که سنگ طلحه و زبیر را به عنوان بزرگان و مقدسات اهل سنت به سینه می‌زند، راجع به شخص طلحه که متهم به دشمنی و قتل عثمان خلیفه سوم مسلمین می‌باشد چیست؟
«کان طلحه اشد الصحابه علی عثمان» - طلحه از سرسخت‌ترین دشمنان بر علیه عثمان بود.

* - تاریخ المدینه ج ۴ ص ۱۱۶۹ - قدس

* - المعارف، ص ۲۲۸

* - انساب الاشراف ج ۵، ص ۸۰

و - مگر نه این که طلحه چنان آشکارا متهم به قتل عثمان بود که «مروان بن حکم» که از یاران طلحه بود، در همان جنگ جمل (به بهانه‌ی خونخواهی عثمان) او را ترور کرد؟ و نظرشان راجع به مروان بن حکم چیست؟
مروان بن حکم، با این که در جنگ جمل در کنار طلحه بود، با مشاهده این که جنگ پایان می‌یابد، تیری در کمان گذاشت و طلحه را به قتل رساند و به این ترتیب انتقام عثمان را از وی گرفت . بعدها عبدالملک مروان گفت: اگر پدرم نگفته بود که او طلحه را کشته، تمامی فرزندان طلحه را به خاطر خون عثمان به قتل می‌رساندم.

* - طبقات الكبرى، ج ۳، ص ۲۲۳

* - تاریخ المدینه ج ۴ ص ۱۱۷۰ - قدس

همین‌طور است تاریخ زبیر . به ایشان باید متذکر شد که اگر خیلی به «جناب زبیر» علاقمند هستید و وی را از مقدسات و بزرگان اسلام می‌دانید، باید بدانید که وی در زمان تشکیل سقیفه، با شدت تمام با ابوبکر و عمر و دیگر حضار مخالفت کرد و تا زمان حکومت حضرت علی علیه السلام (۲۵ سال) نیز آنان را غاصب حکومت می‌خواند و برای برقراری حکومت حضرت علی علیه السلام تلاش می‌کرد! حال کدام بر باطل بودند؟ زبیر یا اهل سقیفه و خلفا؟

البته همیشه در مباحثات، وقتی کار به بن بست می‌رسد، می‌گویند: اصلاً ما حق ن داریم راجع به آنها و عملکردشان حرفی بزنیم، تحلیل کنیم، سؤال کنیم ... چه رسد به انتقاد. بدیهی است که چنین «دگماتیسمی» در اسلام وجود ندارد.

حتی خلفا، صحابه و بزرگان اهل تسنن نیز بر چنین اصلی معتقد نبودند و این خرافات بیشتر از قدرت گرفتن وهابیت مطرح شده است. چنان چه مطالب فوق و هزاران مطلب مشابه دیگر همه مستند به منابع اهل سنت است.

فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ (الزمر - ۱۸)

پس، بشارت ده آن بندگان مرا که سخنان را می‌شنوند و از بهترین آنها تبعیت می‌کنند

ش(تهران): چرا مقام معظم رهبری که از ایران خودرو (با همه‌ی ضعف‌هایش) بازدید کردند، از کشاورزی حمایت نمی‌کنند و آیا تا به حال دیداری از مناطق کشاورزی داشته‌اند؟

x-shobhe: خوب است انسان قبل از جستجوی پاسخ هر سؤالی، به انگیزه‌ی سؤالش توجه نماید. چرا که اگر انگیزه‌ی او به غیر از کسب اطلاع نسبت به موضوعی که نمی‌داند، چیز دیگری باشد، ادراکش به صورت ناخودآگاه یا آگاه، مقاومت نشان داده و هیچ پاسخی برای او مفید نخواهد بود.

سؤال مطروحه را نیز به دو هدف می‌توان مطرح کرد. هدف اول که قطعاً نظر شما این نیست، نقد بی‌منطق به هر دلیلی و نسبت به هر چیزی است و هیچ هدفی جز تخریب، یأس، تمسخر و ... را دنبال نمی‌نماید. لذا نه تنها مقام معظم ولی فقیه، نظام جمهوری اسلامی ایران، دولت، مجلس و ... بلکه حتی قرآن کریم، کلام وحی و انبیاء الهی که صاحب عصمت هستند نیز از این گونه حملات ضح تبلیغی مستثنی نمی‌باشند. چنان چه حق تعالی می‌فرماید:

يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (یس - ۳۰)

افسوس بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایت ایشان نیامد جز این که او را استهزاء کردند.

وَلَقَدْ اسْتَهْزِئُوا بِرَسُولِ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (الأنعام - ۱۰)

ای پیغمبر پیش از تو هم امم گذشته پیغمبران خود را مسخره و استهزاء می‌کردند، پس وبال و کیفر این عمل دامنگیرشان شد.

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (غافر - ۸۳)

چون پیامبران‌شان با دلیل‌های روشن به سویشان آمدند به اندک دانش خود دلخوش بودند تا وعده عذابی که مسخره می‌کردند همه را فرا گرفت.

وَقَدْ نَزَلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيَسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً (النساء - ۱۴۰)

خداوند در قرآن (این حکم را) بر شما فرستاده که هنگامی که بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و استهزاء می‌کنند با آنها ننشینید تا به سخن دیگری بپردازند، زیرا در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود، خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ جمع می‌کند.

برای این گونه افراد فرقی ندارد که موضوع چیست؟ اگر سیب‌زمینی یا گوجه فرنگی گران شود، می‌گویند: چرا گران شد، این مردم بدبخت چگونه بخرند؟! و اگر ارزان شود: می‌گویند چرا ارزان شد، این کشاورزان بدبخت که ورشکست می‌شوند؟! اگر باران نبارد، می‌گویند: قهر خدا گرفته و خشکسالی آمده است و اگر ببارد نیز می‌گویند: قهر خدا گرفته و بسیاری از کشاورزی‌ها نابود شده است!

اگر یک کارخانه‌ی تولید خودرو را به خاطر عدم دستیابی به تکنولوژی برتر، تولید ارزان تر، توزیع عادلانه تر و ... تعطیل کنند، خواهند گفت: پس این همه کارگر و خانواده‌های آنها چه کنند؟! واردات بی‌رویه می‌شود! ارز مملکت خارج می‌گردد! تولید ناقص بسیار بهتر از عدم تولید و وابستگی به کالای خارجی است! ... و اگر آن را تقویت کنند تا مراحل تکاملی خود را طی کند، خواهند گفت: برای چه یک چنین کارخانه‌ی فشلی را تقویت می‌کنند؟! لابد

بخور بخور دارند...! و خلاصه این گروه را هیچ کار و استدلالی قانع نمی نماید و حتی در محشر به خداوند اعتراض می کنند که اگر تو چنین نمی کردی، چنان نمی شد!

هدف دوم: طرح سؤال ذهنی برای یافتن پاسخ درست است. این گروه حتی اگر به خداوند متعال نیز شک کنند و در پی یافتن حقایق باشند، در نهایت پاسخ خود را خواهند یافت و به فلاح می رسند اینک از همین زاویه و با همین نگاه به سؤال مطروحه پاسخ داده می شود:

الف - تولیدات یک کشور و به ویژه تولید کالاها یا محصولات یا مصنوعات استراتژیک، اگر چه ضعیف باشند، تا وقتی نیاز وجود دارد و اشتغال ایجاد نموده و بازدهی مطلوب دارند، نباید تعطیل شده و یا مورد بی توجهی قرار گیرند. بلکه باید با توجهات بیشتر رشد کرده و به حد مطلوب برسد

ب - بیش از ۹۸٪ خسارات مالی و جانی هم وطنان عزیز در رانندگی، به خاطر ضعف فرهنگ رانندگی و ترافیک است و کمتر از ۲٪ آن متوجه نقص فنی در ساخت خودروها یا جاده ها می باشد. حال چرا ما باید استدلال کنیم که چون نرخ تصادف و خسارات جانی و مالی آن در ایران به مراتب بیش از بسیاری از کشورهای جهان است، پس لابد کارخانجات خودروسازی اهمال می کنند، لذا باید مورد قهر قرار گیرند؟! چرا به جای نقد بازدید یک مقام از یک کارخانه، فرهنگ رانندگی خودمان را زیر سؤال نبرده و مورد نقد و اصلاح قرار نمی دهیم؟! مگر همه ی تصادفات با خودروهای ساخت داخل حادث می گردند؟! آیا خودروهای مطرح جهان مانند: مرسدس، بامو، تویوتا و ... در ایران و با رانندگی ایرانی و یا در خارج تصادف نمی کنند؟! آیا با توجه به رقم بالای تصادفات این خودروها، بهتر نیست تا پیشنهاد دهیم آنها را تعطیل و تولیدشان را متوقف کنند؟!

ج - منکر احتمال بروز تخلفاتی مانند «رانت خواری» که نه فقط در صنعت خودروسازی، بلکه ممکن است حتی در کشاورزی، داروسازی، ریسندگی و بافندگی، مسکن، صادرات و واردات و ... پیش آید نیستیم، اما چه باید کرد؟ باید خودمان را اصلاح کنیم یا کل کشور را به این بهانه و به نفع سوداگران سیاسی و اقتصادی داخلی و خارجی تعطیل کنیم؟! مگر مفسدین اقتصادی خرد و کلان از آسمان آمده اند و یا حتماً دولتی هستند؟! و مگر یک کارمند مفسد در بدنه ی اجرایی کشور، از آحاد همین ملت نیست؟ مگر مقابل هر رشوه گیرنده ای، یک رشوه دهنده ای وجود ندارد؟!

آیا همه ی ضعف تولید ما در صنایع متفاوت و حتی ارائه خدمات، ناشی از ضعف در تکنولوژی است و یا ضعف در تعهد پذیری افراد؟!

د - آن چه در اخبار از ملاقات ها یا بازدید های مقام معظم ولی فقیه منتشر می گردد، فقط صورت کار است و ضرورتی ندارد که همه عملکرد ایشان در تذکرات، توبیخ ها و پیگیری ها در رسانه ها پخش شده و مورد سوء استفاده بدخواهان قرار گیرد.

ه - به رغم اطلاع از بازدیدهای مستقیم و ارتباطات کلان و گسترده ی غیر مستقیم مقام معظم ولی فقیه با اقشار و اصناف متفاوت (دانشگاهی، هنرمند، صنعتی، کشاورز، رنجه، عوام و ...)، چرا به خود می باوریم که ایشان بازدید نداشته اند؟! مضافاً بر این که شما به عنوان یک فرد دانشگاهی، از تفاوت شکل بازدید یک مجموعه ی صنعتی با یک مجموعه ای کشاورزی واقفید. به عنوان مثال ممکن است از قسمت های متفاوت یک مجموعه ی صنعتی که هر یک بیان گر نقاط قوت و ضعف کشور در آن تکنولوژی است بازدید شود، اما بازدید از نقاط م تفاوت یک زمین کشاورزی ده یا صد هکتاری (به جز برای شخص کشاورز) نه تنها میسر نمی باشد، بلکه معنی ندارد. پس نه تنها توجه به صنعت کشاورزی، روش های دیگری دارد، بلکه توجه به یک موضوع، به بازدید از آن خلاصه نمی شود. بلکه سیاست گذاری، برنامه ریزی و پی گیری جهت اجرا شرط است.

و - به چه استنادی داوری می شود که ایشان از کشاورزی حمایت نمی کنند؟! چه کسی بیش از ایشان از همه ی صنوف و تولیدات علمی، صنعتی، کشاورزی و ... در کشور حمایت کرده است؟ تعریف سند چشم انداز بیست ساله در عرصه ی کشاورزی و حمایت از کشاورزان، که همه ی دولت ها موظف به اجرای آن هستند (که برخی اجرا نکردند و برخی دیگر کم و بیش اجرا کردند) چیست؟ آیا می دانیم و نقد می کنیم، یا هیچ اطلاعی نداریم! اما نقد خود را می کنیم؟!

در هر حال شما مطمئن باشید که توجه و حمایت مقام معظم ولی فقیه از کشاورزی، اگر بیشتر از صنعت یا صنوف دیگر نباشد، کمتر نیز نیست.

ش(تهران): شبهات زیادی مثل پول گرفتن بسیج، تفاوت حقوق سپاه، مواضع رهبری، ضعف کشور و ... مطرح می کنند که عیناً ارسال می گردد. پاسخ جامع این شبهات چیست ؟

x-shobhe: بدیهی است که شبهه پایانی ندارد و برای هر کاری می توان «چرایی» مطرح کرد و جنجال به راه انداخت. این کار را علیه خدا هم می کنند، چه رسد به نظام و جمهوری اسلامی ایران و مقام معظم ولی فقیه یا نهادها؟ پس، شنونده (مردم) باید بصیر باشند و جهت و اهداف این شبهات را خوب رصد کنند و دشمن شناس باشند.

اما در عین حال تک به تک شبهات ارسالی بر اساس شماره های که مرقوم داشتید پاسخ داده می شود. اولاً همه ی بسیجی ها پرسنل نیستند که به آنها پول داده شود. اغلب بسیجی ها همین مردم و جوانان و کسبه ای هستند که از ابتدای انقلاب هر موقع که لازم شد در صحنه حاضر شدند. ثانیاً به فرض که به بسیجی پول داده باشند نیز هیچ کار غلطی نیست. مگر سایر کارمندان، نظامیان و ... در سرتاسر دنیا برای مأموریت پول دریافت نمی کنند؟ اما احمقانه است که کسی گمان کند آنها برای ۵۰ هزار تومان به میدان آمدند و اگر نمی دادند، آنها نیز نمی آمدند [که اگر چنین بود، آنها با حمایت آمریکا و برخی از کشورهای عربی، نفری صد هزار تومان می دادند]. حال فرض بگیریم، سپاه، بسیج، نیروی انتظامی و ... پس از پایان مأموریت مبنی بر کنترل و برقراری نظم پس از آشوب عدهای آشوبگر، از باب تشکر هدیه ی نقدی به مبلغ ۵۰ هزار تومان به مأمورین اهدا کرده است. آیا این کار غلطی است؟ و می تواند ملاک اهداف و عملکرد و قرار گرفتن در سپاه حق یا باطل نیروهای دو جبهه باشد؟

مثلاً اگر پیامبر اکرم (ص) پس از جنگ به رزمنده ها هدیه، تحفه یا حتی غنیمتی می دادند، خیلی کار زشتی بود و یا می توان گفت که لابد سلحشوران مؤمن ایشان، به خاطر آن تحفه یا غنیمت، جان خود را بر کف گرفته و از اسلام دفاع کردند؟! چقدر این ها پلید هستند و تا به کی می خواهند خود را فریب دهند؟! می گویند: چرا رهبری در مقابل اقداماتی مثل تیراندازی و ... چیزی نگفتند؟ اولاً این گویندگان می خواهند در عین طرح سؤال حقانیت و مظلومیتی برای خود و ظالمیت و بر باطل بودن برای جبهه ی مقابل را به اثبات برسانند و کاری هم به پاسخ سؤال مطروحه ندارند و این یک روش در «جنگ نرم» است.

ثانیاً هیچ کس به اندازه ی مقام معظم رهبری گزارشات رسیده را پیگیری ننمود، منتهی از آن ج که رهبر است و با بصیرت، و نیز فتنه های آنان را بسیار بهتر از خودشان - چه رسد به اذهان عمومی - درک می کنند، فرمودند: همه ی پیگیری ها طبق قانون صورت بپذیرد و متخلف مجازات شود (از هر دو طرف). ثالثاً: از نظر مردم جا داشت که رهبری یا هر مقام مسئول دیگری در م قابل آشوب برای براندازی (چه نظام حق باشد یا نباشد) حکم تیر بدهد، نه این که زیر سؤال برود که چرا چند گلوله شلیک شد؟! آیا انتظار داشتند که در مقابل آشوب برای براندازی، با دست ه گل و شیرینی به پیشواز بروند؟ این چه انتظار متکبرانه ای است؟! اگر می خواهند براندازی کنند، به میدان بیایند و در راه هدف خود مبارزه کنند و کشته هم بشوند. چرا معترضند که چرا با ما مقابله شد، باید اجازه می دادند تا به راحتی نظام را سرنگون کنیم و کلید طلایی کشور را به بیگانه هدیه دهیم؟

اکنون مردم از مواضع نرم نظام مقابل آنها گله مندند و بارها اعلام کرده اند که مانند همه ی فرازهای دیگر این انقلاب، اجازه دهید تا خودمان کار را برای همیشه تمام و یکسره کنیم. مضاف بر این که اگر تیراندازی می شد، هزاران یا دست کم صدها نفر کشته و زخمی می شدند. و حال آن که بیش از ۳۰ نفر بسیجی کشته شده اند که برخی نیز به ضرب گلوله بوده است. پس در فتنه ها باید حواس جمع باشد و اتفاقات و شایعات با بصیرت کامل رصد شود. چنان چه خود جناب عالی به مقاصدی چون آشوب، فتح پایگاه های بسیج اشاره کردید و طبعاً اگر با دست گل پذیرایی می شدند، تا فتح صدا و سیما ... و حتی بیت رهبری ادامه پیدا می کرد. حال کدام کشور مدعی دمکراسی است که این فتنه ی بزرگ را با کمترین تلفات و به آرامی به پایان برساند. آیا این نتیجه به غیر از درایت، صبر و بصیرت رهبری عامل دیگری داشت؟

در باره تفاوت حقوق کارمندان سپاه با دیگر دوایر (که البته شایعه ای هدایت شده است) قبلاً در سایت پاسخ داده شد که لطفاً با کلیک روی شماره (1) و یا مراجعه به آرشیو مطالعه فرمایید.

و اما راجع به عملکرد هیچ دستگاهی که - حتی در زمان پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) - در هیچ کجای دنیا نیز نمی تواند همیشه بی عیب و نقص باشد، به روند شایعات و شبهات دقت فرمایید. این چه بهانه و شیوه‌ای است که حتی اگر در اداره‌ی آب و فاضل هم مشکلی پیش آمد، می خواهند آن را به نظام و رهبری برگردانند؟! مدیریت نظام به انتخاب ماست و بدنه‌ی اجرایی نیز خود ما هستیم و کارمندان از آسمان نازل نشده اند. مضاف بر این که، پس دموکراسی کجا رفت؟ مردم جمع می شوند برای خود، نمایندگان مجلس و رئیس جمهوری انتخاب می کنند و دولت کابینه‌ی خود را به نمایندگان مجلس معرفی می نماید و رأی اعتماد می گیرد. لذا اگر به فرض دولت یا مجلسی خوب کار نکرد، ایراد به اکثریتی که به آنها رأی دادند بر می گردد و نه به رهبری!

اگر مشکل جدی و معضلی هم وجود داشته باشد، جای دارد که رهبری از مردم گله نماید که: من که ملاک‌ها و شاخص‌ها را گفتم و مکرر هشدار دادم که فریب تبلیغات را نخورید و اصلح را انتخاب کنید، پس چرا گوش نکردید؟! و ضمناً قرار نیست که رهبری در جزئیات همه‌ی امور اجرایی کشور وارد شود. و به فرض که وارد شود، همین‌هایی که اکنون این حرف‌ها را می‌زنند، خواهند گفت: رهبر چرا به این امور دخالت می‌کند. مگر مملکت را یک نفر اداره می‌کند و ...؟! هم اکنون که مقام معظم ولی فقیه فقط شاخص‌ها را بیان داشته و دستورالعمل‌های خط کلی نظام را تبیین و امر می‌کنند، آنهایی که منافعشان به خطر می‌افتد، جار و جنجال راه می‌اندازند که رهبری چرا وارد این مسئله شدند؟!

اما راجع به ایرادهایی که مثلاً به اسراف‌ها می‌گیرند: شما توجه کنید که اصلاً نمی‌گویند: چرا رانت‌خواری شد؟ چرا کلاهبرداری شد؟ چرا به کشور خارجی باج داده شد؟ چرا قراردادهای نفتی چنین و چنان منعقد شد ... (مثل آن چه در دوره‌ی هاشمی و خاتمی به وقوع می‌پیوست)، بلکه می‌گویند: چرا جشن نیمه شعبان - چرا بزرگداشت فلان دانشمند - چرا سفرهای استانی - چرا مانور نظامی و ...؟ این‌ها اسراف است، از پول بیت‌المال است و هزاران جانماز آب کشیدن و اشک تمساح دیگر! چرا که به ضرورت، اثر و بار فرهنگی و سیاسی همه‌ی این امور آگاهند. اگر چه ممکن است در برپایی مراسمی اهمال یا اسراف هم صورت بپذیرد، اما یک مملکت که نمی‌تواند فقط به لوله‌کشی و آسفالت بپردازد. باید کار فرهنگی بکند و کار فرهنگی از اولویت کارها (در همه نظام‌ها و کشورها) است و اگر چنین اقداماتی صورت نپذیرد، همان‌ها خواهند گفت: عجب، زمان شاه کافر جشن نیمه شعبان داشتیم، اینها که مدعی هستند؟! یا خواهند گفت: چقدر بی‌فکر هستند، اگر فلان هزینه‌ی اندک را برای کار فرهنگی می‌کردند و اندکی به این امور توجه می‌کردند، اکنون چنین ضررهای کلانی نمی‌کردیم و ...!

مقام معظم رهبری راجع به تملق‌ها و چاپلوسی‌ها همیشه تذکر و هشدار پنهان و آشکار داده و می‌دهند و تذکر آخر ایشان نسبت به درج گزارش مستندی در کیهان راجع به روابط بین ایشان و حضرت امام ره (اگر چه به حق و عین واقعیت بود) همین چند روز پیش درج شد. و اساساً ایشان گوش شنوایی به این حرف‌ها ندارند. ولی فقیه ژورنالیست نیست تا نسبت به هر حرف و سخنی مصاحبه‌ای کند و اظهار نظری داشته باشد. مگر پاسخ حرف‌های مفت مخالفین را چقدر داده است. هیچ. بلکه فقط به کلیات و خطوط اصلی اشاره می‌نماید تا بصیرت و روشنگری برای دوست و دشمن ایجاد گردد.

مضاف بر این که اگر این‌ها ناراحت چاپلوسی و تملق بی‌اثری هستند که حالا اصلاً معلوم نیست کجا صورت پذیرفته و چه نتیجه‌ای داده است، لطفاً نگرانی تملق و چاپلوسی خود و اربابانشان برای آمریکا، انگلیس، اسرائیل، بی‌بی‌سی و مراکز عملیات سایبری باشند که سخ‌سارات بسیاری به کشور و مردم و نظام [که هیچ کدام را قبول ندارند] وارد کرده است باشند. چاپلوسی‌های مورد ادعا آنها سندیتی ندارد، اما جیره‌خواری‌ها همه مستند است! اما، راجع به دارایی‌های مقام معظم ولی فقیه، حضرات پول‌هایی که از کشور خارج کردند - رانت‌های چند میلیارد دلاری که خوردند - باج‌های کلان اقتصادی و سیاسی‌ای که دادند و حیف و میل‌هایی که انجام داده‌اند را فراموش کردند و نگران تعداد انگشترهای مقام معظم رهبری هستند که اگر همه را روی هم جمع کنید، ۲۰۰ هزار تومان نمی‌شود [تازه اگر صحت داشته باشد]. البته برای ایشان نیز مانند هر رئیس کشور دیگری در سرتاسر دنیا، هدایای بسیاری ارسال می‌گردد که همه را به موزه‌ها و یا بخش‌های مربوطه در بنیاد و ... می‌فرستند که در بیت‌المال محافظت و نگهداری شود.

اما، درباره‌ی نفوذ غیر خودی در بخش‌های متفاوت سیستم اجرایی کشور. باید اذعان داشت که عمدتاً ناشی از اهمال مردم و مسئولین است و مقام معظم رهبری نمی‌توانند به جای سیستم «حفاظت و اطلاعات» هر دستگاهی خود عمل نمایند!

وقتی مردم با انتخاب غلط خود - چه در زمان امام (ره) و چه حال - افرادی چون: بازرگان-قطب‌زاده- منتظری- بنی‌صدر- خاتمی- خوئینی‌ها - کروی- محتشمی- موسوی لاری- کرباسچی و ... را به نظام و سیستم تحمیل می‌کنند، و سپس عملکردهای آنان را رصد نکرده و با حمایت یا دست‌کم سکوت، آنها را تقویت می‌کنند، هر چند اگر بعدها بیدار شوند و آنها را (مثل امروز) کنار بزنند، باز باید متحمل زیان‌های آن دوره‌ها باشند.

آیا اکنون می‌توان همه‌ی اساتید وابسته - مدیران و کارمندان رشوه‌گیر - هنرمندان منحرف - متفکرین غرب‌زده و ... را که طی ۱۶ سال به بدنه‌ی نظام تزریق شده است را یک جا از تمامی صحنه‌ها و بدنه‌ی اجرایی کشور اخراج کرد؟! می‌گویند: در ۹ دی مردم را با پول از شهرستان ها آوردند و به تهرانی ها هم پول دادند تا در تظاهرات شرکت کنند!؟

یعنی دشمنان این قدر احمق هستند که نفهمند نمی‌شود به ده‌ها میلیون نفر در تهران و شهرستان‌ها پول داد؟! یا این که خودشان هم می‌دانند، اما این حرف مفت و مضهک را تکرار می‌کنند تا شاید از مردم سادح لوح نتیجه‌ای بگیرند!؟

از اول انقلاب نیز می‌گفتند به میلیون‌ها نفر که در تظاهرات بر علیه شاه، آمریکا، ۲۲ بهمن، روز قدس و ... شرکت می‌کردند، ساندویچ داده‌اند! واقعاً بس از دیگر این مضخرفات . به آنها باید گفت: اولاً ثابت شد که این ملت در راه نظام و کشور خود جان می‌دهند، ولی شما به کمتر از یک ساندویچ، بلکه به یک لبخند ارباب، خود را می‌فروشید. ثانیاً اگر این ملت، ملت‌ی ملت‌ی هستند که خود را به یک ساندویچ یا هزار تومان پول می‌فروشدند، پس چرا شما این قدر مردم، مردم می‌کنید. این‌ها همان مردم هستند. این طور نیست که فقط ۱۰ هزار نفر دور شما و ۵۰ هزار نفر در خارج از کشور و پانصد نفر آشوب‌گر «مردم» باشند و ۷۰ میلیون نفو دیگر از مردم این کشور به حساب نیایند و همگی گرسنه‌ی ساندویچ یا محتاج هزار تومان پول باشند! این توهین بزرگی به ملت است.

لذا بهتر است خجالت بکشند و یا دست‌کم به خود ایرانی هم نگویند، چه رسد به انقلابی و گاهی حتی مسلمان و پیرو خط امام (ره). بلکه مانند صدر اسلام که می‌گفتند مسلمانان فقیر و ذلیل و ضعیف هستند و ما آنها را قبول نداریم، با صراحت بگویند که ما چند صد نفر، این مردم را قبول نداریم راجع به الگو شدن کشور مالزی، که هدف آمریکا مبنی بر ساختن یک نظام اسلام‌ی آمریکایی به عنوان آلت‌رناتیو در مقابل جمهوری اسلامی ایران می‌باشد.

باید دقت کنیم که اولاً: ما از خدا می‌خواهیم که همه‌ی کشورهای اسلامی الگو باشند. ثانیاً: به رغم میل آمریکا، مالزی با این همه فقر، فساد، تباهی و فروش زنان و دختران خود به شیخ‌های سعودی و قطر و ...، به هیچ وجه الگو نشده و با خطی که بی‌می‌گیرد نمی‌تواند الگو شود.

ثالثاً: مخالفین بی‌شخصیت ایران هر الگویی را قبول دارند به غیر از کشور خودشان را! رابعاً: این یک جوّ است که سبب شده تا بسیاری از آن جنابان ، بتوانند فرزندان خود را به اصطلاح برای ادا م‌ه‌ی تحصیل به مالزی بفرستند و یا در تعطیلات خود به همراه خانواده به مالزی بروند و ... - البته در این گونه موارد نه نگران اسراف هستند و نه خرج ارز از کشور و نه مسایل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، تربیتی و ... ! و آخر این که ساده‌انگاری است اگر کسی هنوز گمان کند که مسئله و ملاک فتنه، رأی یا عدم رأی به احمدی نژاد است. آنها از این شانتاژ چند هدف دارند:

اول آن که مسئله‌ی اهداف فتنه‌ای را که مبنی بر براندازی روشن شده است لوث کنند. ثانیاً بین ۴۵ میلیون رأی دهنده که بنا به بیان مقام معظم ولی فقیه، مسئولین و همه‌ی مردم، از این ملت و محترم هستند اختلاف بیاندازند.

ثالثاً آقای احمدی نژاد را به مثابه‌ی رهبری جا بزنند که هر انتقاد یا مخالفتی با او به رهبری برگردد (این را خودشان در استراتژی‌هایشان به وضوح بیان کردند). پس این حرف‌ها هم دیگر خریداری ندارد. شما مطمئن باشید که نظام و کشور جمهوری اسلامی ایران، به اذعان دوست و دشمن، به رغم همه‌ی معضلات و کاستی‌ها، روز به روز پیشرفت کرده و قدرتمندتر و نه تنها در میان ملت، بلکه در دنیا نیز محبوب تر شده است و دشمن نیز از همین هراس دارد و به این هراس خود نیز مکرر و مستمر اقرار می‌کند. پس، ببینید این‌ها چقدر ضعیف، حقیر و پست هستند و چقدر مایل به خدمت به دیگران (روح استعماری به جای مانده از گذشته) می‌باشند که این همه بر علیه کشور و ملت شان و به نفع دشمنان خارجی و ریزه‌خواران داخلی ضد تبلیغ می‌کنند!؟

ش(تهران): پاسخ شما به آقای کدیور که می گوید: ولایت فقیه اصلاً معتبر نیست و روایات این زمینه نامعتبر می باشند و این موضوع ساخته شده ذهن امام خمینی(ره) است، چیست؟

نقار ۲

۱۳۸۹

پاسخ به سوالات و شبهات

www.x-shobhe.com

x-shobhe: الحمدلله امروزه عقاید و اهداف آقای کدیور و امثال ایشان برای همگان روشن شده است و کاملاً مبرهن و مشهود است که ایشان و امثال ایشان یا اصلاً مسلمان نیستند و یا اسلامشان همان اسلام ذهنی و خود ساخته آنهاست. تعریف امثال ایشان نسبت به اصل اسلام، قرآن، وحی و حتی خداوند متعال خطا و اشتباه است. چه رسد به اصل «ولایت فقیه» که با آن لجاجت شخصی و سازمانی هم دارند و در نهایت اسلام برای آنها ابزار کار است و نه یک دین الهی.

پیش از این درباره ی «ولایت فقیه» مطالب بسیاری در این سایت درج شد که می توانید (۱) با مراجعه به آرشیو مطالعه نمایید.

همان گونه که مقام معظم ولی فقیه فرمودند: اینان با اصل «ولایت فقه» مخالفاند. و دشمنی آنها با مبحث «ولایت فقیه» به این خاطر است که «فقه اسلامی» را به جای دستورالعمل‌های غربی و شرقی در عرصه‌های مختلف زندگی و اداره‌ی امور جامعه حاکم می نماید و حکومت فقه، با اهداف مستکبرین منافات و ضدیت دارد. بدیهی است که نظام سیاسی و یک جامعه، بدون «ولایت» اداره نخواهد شد، لذا اگر ولایت حق حکومت ننمود، ولایت باطل حکومت خواهد نمود. و ما معتقدیم که باور ضرورت ولایت آمریکا و انگلیس و اسرائیل یک خیال و ذهنیت است و نه ولایت فقه و فقیه.

ریشه ولایت فقیه، به اصل اسلام و قرآن بر می گردد و یک مبحث ذوقی نیست که بگوییم، از امام خمینی (ره) یا دیگری شروع شد. در هر حال حکومت یا غیر اسلامی است و یا اسلام ی. پس اگر اسلامی شد، حکومت فقه اسلامی لازم می آید و همین امر ولایت یک فقیه را ضروری می سازد که به این مبحث «ولایت فقیه» و به مصداق آن «ولی فقیه» اطلاق می شود.

تا به حال نشنیده بودیم که ایشان تحصیلات کافی داشته و به علم رجال نیز واقف بوده و روایت محکم را از ضعیف می تواند تشخیص دهد! اما کافی بود که دست کم مباحث مطروحه‌ی شیخ مفید و دیگر علمای سلف در این باره را می خواندند و بعد اظهار نظر می کردند.

البته شکی نیست کسانی که [خرده] علم امروز خود را بیشتر از علم الهی پیامبر اکرم (ص) می دانند (نظریه‌ی سروش و هم پالکی هایش)، خود را از امثال شیخ مفید - شیخ طوسی و ... در گذشته و امام (ره) و سایر فقها و دانشمندان معاصر نیز بالاتر و دانشمندتر (حتی به علوم و فقه اسلامی) می دانند.

در خاتمه اضافه می شود که اگر بگویند: ما حکومت اسلامی و ولایت فقیه را قبول نداریم، خیلی راحت تر است، اما نفاق و ضرورت هدف دار ایجاد انحراف در افکار عمومی مسلمانان، اجازه ی این صداقت را به آنها نمی دهد. لذا از باب تشکیک در اعتبار روایات وارد شده و با شعارهای ژورنالیستی، احکام و بدیهیات اسلام را مورد حمله ی تبلیغاتی قرار می دهند.

ش(مشهد): چرا به رغم گذشت سی سال از انقلاب، صدا و سیما هنوز با آرمان های امام(ره) فاصله دارد؟

نهار ۲

۱۳۸۹

پاسخ به سوالات و شبهات

www.x-shobhe.com

x-shobhe: فاصله داشتن با آرمان های حضرت امام (ره) و مقام معظم ولی فقیه، که همان فاصله داشتن با شاخصه های دینی اسلام عزیز است، انحصار به صدا و سیما ندارد. لذا اگر آرمان گرایی کنیم، قضاوت عادلانه آن است که اذعان نماییم همه ی دستگاه های اجرایی کشور با آرمان ها فاصله دارند. مگر شهرداری ها، وزارتخانه ها و ... توانسته اند که حدود و شاخصه های الهی و اسلامی را به طور کامل محقق نمایند و فقط صدا و سیما مانده است؟! شکی نیست که تحقق آرمان ها نه به حد کمال، بلکه به حد مقبول نسبت به توان و امکانات، زمان بیشتری می خواهد و البته شکی نیست که سیاست گزاران و مدیران از یک سو و سپس مجریان (مردم) نقش بسیار مؤثری در سرعت یا کندی روند تحقق آرمان ها دارند.

اما راجع به صدا و سیما، [که انحراف آن به پخش موسیقی حرام یا ... که در سؤال اشاره نمودید خلاصه نمی شود] مشکلات اساسی فراوانی به نظر می رسد که ذیلاً به برخی از اهم آنها اشاره می شود:

مدیریت و بدنه ی صدا و سیما قبل از انقلاب در اختیار دربار، ساواک، خادمین دربار، سیاست گزاران صهیونیسم، بهایی و دست کم دنیا پرست و فاسد بود. پس از انقلاب، ابتدا مدیریت تغییر یافت. اما این تغییر نه تنها مطلوب نبود، بلکه کاملاً تحمیلی بود. مدتی قطب زاده که جاسوس بود و سپس اعدام شد و پس از آن مدت مدیدی «محمد هاشمی رفسنجانی» مدیریت را بر عهده گرفت. که به غیر از ضعف مدیریتی، امروزه دیدگاه های اعتقادی، سیاسی و اقتصادی اش، بیش از پیش آشکار شده است.

بدیهی است که این دو مدیر که حدوداً یک دهه پس از انقلاب مدیریت صدا و سیما را بر عهده داشتند، نه تنها تغییرات اساسی لازم در اتاق فکر، سیاست گذاری و بدنه ی اجرایی را انجام ندادند، بلکه زمینه و امکانات را (خواسته یا نخواست) برای استحکام بیشتر صاحبان تفکرات غیر دینی (اگر نگوئیم ضد دینی) فراهم تر نمودند. بدیهی است برای مدیران بعدی نیز امکان انقلاب در صدا و سیما و جا به جا کردن هزاران مدیر، مجری و هنرمندان (موسیقی، نویسندگی، کارگردانی، بازیگری و ...) میسر نبود، مضاف بر این که با مشکلات دیگری مواجه بودند. مثل:

جبران نارسایی های کلان و بازماندگی های ناشی از دوران انقلاب و جنگ تحمیلی.

توجه بیشتر به رشد سخت افزاری (افزایش شبکه ها - نوسازی و تقویت سیستم ها - گسترش شعاع پخش و ...).

اهمال زیاد نسبت به رشد نرم افزاری و یا بهتر بگوئیم «مغز افزاری».

نفوذ و قوت گرفتن اندیشه های منحرف و حتی ضد، در دوره های قطب زاده، سازندگی و اصلاحات.

عدم بصیرت مدیران به شیوه های «جنگ نرم» و القای اندیشه های فمینیستی، کاپیتالیستی، لیبرالیستی در قالب های هنری (به ویژه فیلم، سریال و موسیقی).

به عنوان مثال: کدام مدیری فهمید که موسیقی گزارش و مستند بزرگداشت مرحوم آیت الله علامه جعفری (ره) آهنگ فیلم پدرخوانده بود؟! و کدام یک فهمیدند که این ترند یعنی چه؟! این دقت ها بصیرت می خواهد.

مبدل شدن برخی از گروه ها (به ویژه هنری) به بلفدهای بی تابلوی قدرتمند و جلب اعتماد مدیریت و در نهایت جلوگیری از تزریق نیروهای جدید، مؤمن، خوش ذوق، توانمند و ... به بدنه.

و هزاران مشکل اساسی، اصلی و فرعی دیگر.

البته نگاه بدبینانه یا ندیدن تلاش ها و فعالیت های بسیار مثبت در راستای نیازها و ارزش های اسلامی نیز بی بصیرتی و ناسپاسی کامل است، ولی در هر حال امیدواریم که صدا و سیما با همت، جدیت و بصیرت بیشتری در جهت الگوسازی و تحقق شاخصه های اسلامی و دشمن شناسی اعم از افراد یا استراتژی ها و برنامه های جنگ نرم ا کوشا باشد چرا که فرهنگ سازی و تربیت جامعه را به عهده دارد.

ش(کرج): مدت‌هاست که شایع می‌کنند: امام(ره) فرموده بود که آب و برق مجانی است؟ ! نسل جدید مطلع نیست که قضیه چه بوده است؟ لطفاً راهنمایی کنید؟

x-shobhe: اگر دقت نمایید، این جمله را فقط کسانی می‌گویند که می‌خواهند را به هر بهانه‌ای که شده انقلاب را مسخره کنند! و البته این روحیه تازگی ندارد. خداوند متعال که خود خالق و رازق بندگانش است می‌فرماید:

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (الحجر-۱۱)

برای آنها هیچ رسولی نیامد، مگر این که او را استهزاء می‌کردند!

يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (یس - ۳۰)

ای حسرت و ندامت بر بندگان من که هیچ رسولی نزدشان نیامد مگر آن که به جز استهزاء عکس‌العملی نشان ندادند!

از آنها بپرسید: آیا جمله‌ی دیگری هم از امام(ره) به یاد دارند؟! مثلاً این که: «نگویید انقلاب برای ما چه کرده است؟ بگویید ما برای انقلاب چه کرده ایم؟». یا بپرسید: در این مدت با رهنمود و شعار «نه شرقی و نه غربی» چه کردید؟ آیا تا به حال آب به آسیاب دشمن نریختید؟! آیا در شرایط حساس، مانند جنگ، انتخابات‌های گوناگون و...، به جز نق زدن و ضد تبلیغ کار دیگری هم کردید که اکنون منتظر آب و برق مجانی هستید؟! آیا اسلام و انقلاب الزاماً باید برای شما منفعت مالی داشته باشد؟ اگر چه به زندگی اغلبشان که نگاه کنید، خود و خانواده‌ی آنها، بعد از انقلاب به شخصیت، اعتبار، شغل و پول و... رسیده‌اند!

در سال ۱۳۵۷، ایران کشوری بود دارای ۳۵ نفر جمعیت. به غیر از تهران، فقط چند شهر آباد (مراکز برخی استان‌ها) وجود داشت و آبادانی آنها نیز به دو تا سه خیابان منتهی به میدان مرکزی شهر خلاصه می‌شد و ما بقی کشور در فقر و بیچارگی زندگی می‌کرد.

وقتی در گزارشات جهاد سازندگی یا مابقی نهادها یا وزراتخانه آمار می‌دهند که مثلاً به ده هزار روستا آب و برق بردند، یا برای هزاران روستا جاده‌ی مراسلاتی تأسیس کردند، یا آب ده‌ها شهر را به لوله‌کشی و آب‌تسویه شده مجهز کردند، یا هزاران مدرسه، بیمارستان، درمانگاه و... درست کردند، یعنی این شهرها و روستاها و اهالی آنان که از آحاد همین ملت هستند وجود داشتند، اما حتی از امکانات اولیه‌ی زندگی مانند آب و برق نیز محروم بودند. این است که حضرت امام(ره) فرمودند: آب و برق متعلق همه است. یا «آب مال فاطمه‌ی زهراء (ع) است». نه این که حضرات قصر و ویلا نشینان و یا اقشار دیگر از آب و برق مجانی استفاده کنند!

اکنون ما یک کشور هفتاد میلیونی هستیم. در طی سی سال، سه سال تعطیل و تخریب به خاطر انقلاب و ۸ سال تعطیل و تخریب به خاطر جنگ را پشت سر گذاشته ایم و قطعاً ده‌ها سال لازم بود تا به نقطه‌ی اولیه برگردیم. اما به لطف خدا، درایت و برکت ولایت فقیه و صبر، استقامت و تلاش مردم، به این نقطه‌ی با شکوه رسیده‌ایم.

از کسانی که این بهانه‌ها را برای مسخره کردن و نق زدن می‌گیرند، سؤال کنید که آیا به یاد دارید که تا چند سال پس از انقلاب به صورت مستمر و مکرر در رسانه‌ها از آنها درخواست می‌کردند: «لطفاً با آب شرب و تسویه شده که متعلق به مردم است، استخر و حوض خود را پر نکنید، باغ و باغچه را آب ندهید، خودرو نشوید و...؟». آیا قبل از آن که برایشان قبض با نرخ تضامینی ارسال شود، کمترین توجهی کودند؟! یا حتی در زمان جنگ، محاصره اقتصادی، بازسازی، کم‌آبی و...، نه تنها با لجباجت استخر و جکوزی خود را از آب آشامیدنی پر می‌کردند، بلکه جلوی چشم مردم، باغ و باغچه و حتی کوچه‌ی خود را آبیاری و شسته و شو می‌دادند؟!!

هنوز هم اگر به جای نق زدن به توصیه‌های تکامل و رفاه آور توجه کنند، الگوهای مصرف را رعایت کنند، صرفه‌جویی کنند، کار و تلاش مضاعف داشته باشند... به نعمات دنیوی و اخروی بسیاری دست می‌یابند.

x-shobhe: انسان موجودی هدف دار و مختار آفریده شده است و در هر عرصه‌ای «دوست و دشمن» دارد، لذا برای رسیدن به مقصود و هدف خود لازم است که دوست و دشمن را شناخته و نسبت به دوست در گفتار و عمل ایثار و پرتیک [اعلام «تولی - ولایت پذیری» و نسبت به دشمن اعلام «تبری - دروی» نماید. بدیهی است که «دوست و دشمن» در هر عرصه و موضوعی متفاوت است، مثلاً علم دوست و جهل دشمن است یا سلامتی دوست و بیماری دشمن است و ... عرصه‌ی سیاست و زندگی اجتماعی نیز از معنا مستثنی نمی‌باشد. در همین راستا، از ابتدای حرکت انقلاب اسلامی مردم، شعارهایی چون: مرگ بر آمریکا - مرگ بر شوروی (سابق) مرگ بر انگلیس - مرگ بر اسرائیل - مرگ بر منافقین و ... در سر لوحه‌ی شعارها قرار گرفت. بدیهی است که منظور از «مرگ بر»، مرگ محدوده‌ی جغرافیایی یا کشور و مردم (مگر مردمی که به صورت مستقیم یا غیر مستقیم به سیاست‌های استکباری کمک می‌کنند) نمی‌باشد. بلکه منظور «مرگ بر» اندیشه‌های استکباری، سیاست‌های سلطه‌جویانه و اقدامات جنایتکارانه و در نهایت «مرگ بر» استیلای آنها بر همه‌ی مردم مظلوم و آزاده‌ی جهان است.

ریشه‌ی فرهنگی این شعار از قرآن کریم اخذ شده است که خداوند متعال در مواردی می‌فرماید «مرگ بر» مانند:

«قَتِلَ الْخَرَّاصُونَ» (الذاریات - ۱۰)

مرگ بر [خدا بکشد] دروغ‌گویان را (که با سخنان غیر واقعی و غیر مستدل مردم را منحرف می‌کنند).

«قَتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ» (عبس - ۱۷)

مرگ بر [خدا بکشد] انسان را که چقدر کفرانگیز است. (یعنی مرگشان باد به خاطر کفرشان).

«قَتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ» (العروج - ۴)

مرگ بر (کشته باد) کسانی که آتش و دود مهیا می‌کردند [تا مؤمنین به خداوند را در آنها انداخته و بسوزانند].

بدیهی است که مرگ و زندگی در اختیار خداوند متعال است. پس، بیان شعار «مرگ بر» در کلام وحی و خطاب به مؤمنین، آموزش این معناست که نه تنها نباید راضی به ادامه‌ی حیات ظلم و ظالم باشید، بلکه باید مترصد مرگ و نابودی فتنه‌ها و فتنه‌گران باشید.

معنا و منظور دیگر آن است که بدانید بر اساس اراده‌ی الهی کفر، ظلم، دنیاگرایی ... و هر باطل دیگری محکوم به فنا و نابودی است. لذا به پیامبر اکرم(ص) و همه‌ی مؤمنین خطاب می‌فرماید که بگویند:

«وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» (الإسراء - ۸۱)

و بگو: حق (یعنی اسلام) آمد و باطل (یعنی غیر اسلام) نابود شد. زیرا باطل یقیناً از بین رفته است.

بر همین اساس مؤمنین نه تنها نباید به «باطل» که فانی است دل ببندند، بلکه از مقابله‌ی با آن نیز نهراسند، چرا که خداوند فانی آن را وعده داده و مقدر نموده است.

دقت شود که نه تنها عدل و ظلم - ظالم و مظلوم - اسارت و بندگی غیر و ... در یک عرصه نمی‌گنجد و نمی‌توانند در کنار یک دیگر با آسایش و آرامش قرار گیرند، بلکه محبت هر دو نیز در یک دل نمی‌گنجد و بر همین اساس تا «لا إله» و نفی همه‌ی طاغوت‌ها و اله‌های کاذب محقق نگردد، «لا اله» نیز محقق نخواهد شد و در این معنا فرقی بین محیط دل شخص یا محیط بیرونی او و عرصه‌ی عبادات شخصی یا زندگی سیاسی و اجتماعی او نیست.

کعبه ذاتاً پاک و خانه‌ی خداست. اما تا بت‌ها در آن چیده و عبادت می‌شوند، نمی‌تواند قبله‌ی مسلمانان قرار گیرد. لذا ابتدا امر به تطهیر آن از بت‌ها و سمبل‌های شرک می‌شود. هیچ مسلمان و انسان آزاده‌ای نباید مهر و محبت ظلم، استکبار و شرک در دلش باشد و بر هر انسان مسلمان و آزاده‌ای لازم است که بغض آنها را در دل و اندیشه از میان برداشتنشان را در سر داشته باشد. لذا شعار «مرگ بر استکبار - مرگ بر آمریکا - مرگ بر انگلیس - مرگ بر اسرائیل و مرگ بر منافق ...» دشمن‌شناسی و اعلام مواضع نسبت به ظلم و استکبار جهانی و نیز مظهر کلامی قیام بر علیه این مفاهیم، مقاصد و عملکردها (سیاست‌ها) می‌باشد.

www.x-shobhe.com

ش (تهران): مگر نظام جمهوری اسلامی ایران متولی و ضامن بهشت رفتن مردم است که رعایت احکام اسلامی را در همه ی زمینه ها به اسم قانون واجب می کند و برخی از آزادی های مردم را سلب می نماید؟

x-shobhe:

الف: دقت شود که : اولاً رعایت احکام اسلامی را خداوند متعال واجب نموده است و نه جمهوری اسلامی ایران . ثانیاً وقتی رعایت امری واجب می گردد، چنین نیست که هر کس دلش خواست انجام دهد، بلکه بر همگان واجب است که رعایت کنند و اجرای قوانین نیز [در هر نظامی] تولیّت و ضمانت اجرا می خواهد که نظامات سیاسی [در همه جا] متولی آن هستند.

ب: هر ملتی به تناسب جهان بینی خود، برای آینده ی دور یا نزدیک خود اهداف و برای خوشبختی و رفاه خود تعاریفی دارد. برخی فقط دنیا را هدف گرفته و رفاه را فقط در برخورداری از حداقل های زندگی مادی و حیوانی (مانند: خوردن، خوابیدن، مسکن، ارضای غرایز، امنیت جانی) می دانند و برای تحقق اهداف خود نظام حکومتی متناسب (مانند سوسیالیسم یا کمونیسم) را بر سر کار می آورند.

برخی دیگر ضمن هدف گرفتن زندگی مادی و حیوانی (دنیا)، رفاه بیشتر، تفریح بیشتر، پول بیشتر، دسترسی به منابع بیشتر، مالکیت بیشتر و ...، به هر قیمتی و حتی به قیمت چپاول دیگران را هدف می گیرند و برای تحقق اهداف خود نظام سرمایه داری یا به اصطلاح لیبرال دموکراسی را مناسب دیده و بر سر کار می آورند.

برخی دیگر (مانند مسلمانان)، از جهان بینی توحیدی برخوردار هستند. نه تنها زندگی را محدود به دوره ی کوتاه و گذران دنیا نمی بینند، بلکه همه ی نیازها، تمایلات و کمالات انسانی را نیز محدود به حواجی بدن حیوانی نمی شناسند. لذا لذت و رفاهشان نیز محدود به نیازها و لذت های حیوانی بدنشان نمی باشد، بلکه برای روح، رشد و کمال انسانی نیز ارزش هایی قایل هستند.

بدیهی است که این قشر، انسان را برای تبیین جهان بینی، وضع قوانین و تعریف و تبیین سرنوشت خود، ناکارآمد دانسته و اوامر الهی را به آرا و نظریات اشخاص متفاوت ترجیه می دهند.

این دسته خواهان حکومت اسلامی و جاری شدن قوانین الهی و دینی (شرع) می باشند و به منظور برخورداری از زمینه های مساعد برای رشد متناسب با دنیا و آخرتشان، حکومت اسلامی را استیلا می یخشند.

پس تا وقتی مردم یک کشور مسلمان بوده و اکثریت قریب به اتفاق آنها حکومت اسلامی را ترجیح می دهند، نظام سیاسی آنها نیز [مانند سایر نظامات سیاسی] متولی تحقق اهداف و نیازهای آنها می باشد. و این عین دموکراسی است.

ج - آزادی در هر نظامی، متناسب با اهداف و منافعی تعریفی دارد و آزادی مطلق در هیچ کجای دنیا وجود نداشته و ذاتاً نمی تواند وجود خارجی داشته باشد.

لذا در هر مکتب و نظامی، آزادی محدود به تعاریف متناسب با منافع است و هر کجا رفتاری [به بهانه ی آزادی] متناقض یا حتی مزاحم آن اهداف و منافع تشخیص داده شود، محدود می گردد.

د - تا وقتی انسان زندگی مدنی و اجتماعی دارد و تا وقتی خواهان رشد، کمال، رفاه و سعادت - چه دنیوی و چه اخروی - است، نه تنها قوانین الهی و دینی، بلکه هیچ قانونی جنبه ی شخصی ندارد و این که غربی ها، سکولارها یا به واژه ای آشنا تر «کفار و مشرکین» مدعی هستند «دین» موضوعی شخصی است! فقط برای ما مسلمانان و متدینین به ادیان دیگر است، و گر نه خودشان در دینشان (هر چه که باشد) هیچ مسئله ای را شخصی نمی دانند. چرا که شخص را جزئی از زنجیره ی اجتماع می شناسند و هیچ رفتار شخصی ای وجود ندارد که جامعه را متأثر نماید.

حتی اگر کسی بگوید : من می خواهم بروم وسط بیابان و زیر آفتاب آن قدر شراب بخورم که بمیرم و این یک مسئله ی شخصی است! باز هم جلوی او را می گیرند. چرا که منافع اجتماعی را به خطر می اندازد. او اولاً یک ناهنجاری رفتاری را باب می کند و ثانیاً همان جنازه ی او نیز در بیابانی که متعلق به همگان است می افتد و ثالثاً با این رفتار خود و ظلمی که به شخص خویش روا داشته، در جامعه تأثر و تألم روحی ایجاد می کند.

لذا امروزه در اغلب کشورهای پیشرفته دنیا، رفتارهای شخصی افراد، به شدت تحت کنترل است و برای این امور نیز قوانین بسیار سختی هم مصوب نموده‌اند و حتی پا را از حد معقول و معمول فراتر گذاشقانند. به عنوان مثال: در برخی از ایالت‌های کانادا [که با مشکل کاهش جمعیت روبروست] اگر به هنگام آزمایشات اولیه مشخص شود که جنین در رحم مادر، دچار عقب افتادگی است، (برعکس جمهوری اسلامی ایران)، به هیچ وجه اجازه‌ی سقط جنین نمی‌دهند و به مادر (صرف نظر از این که اصلاً پدر معینی هم دارد که کمک حال او باشد یا خیر) می‌گویند: موظفی او را حمل کرده و متولد نمایی و پس از تولد نیز موظفی تا از او نگهداری نموده و بزرگش کنی و اگر معلوم شود که کوتاهی کردی، با پلیس و دادگاه طرف هستی ! و بالعکس در برخی از کشورها مانند سوئیس [که فقط پول و سود پول را هدف و عامل رفاه می‌دانند] به بهانه‌ی جلوگیری از درد نکشیدن و البته در اصل برای جلوگیری از هزینه‌ی درمان توسط دولت، اجازه می‌دهند که پزشک با رضایت بیمار و یا وراثت، وی را بکشد!

ه - پس، آزادی مطلق فردی «دروغی بزرگ» بیش نیست که فقط آن را به عنوان یک حربه، فریب و خدعه در مقابل جامعه و حکومت اسلامی و جهان سوم به کار می‌گیرند تا به اهداف سیاسی و اقتصادی خود برسند و مردم ظاهر نگر، زود باور و سطحی نگر را ناراضی و معترض به حکومت‌هایی که بر حق هستند یا با غرب مخالفند، نماین تا راه برای تهاجمات و استعمارشان هموار گردد.

قوانین اسلامی، از آن جهت که اوامر الهی است و از کلام وحی نشأت می‌گیرد، پیش و بیش از هر مکتب و قانون دیگری، برای فرد و نیز نقش و تأثیر او در اجتماع ارزش قابل شده است و آزادی‌های فردی را در چارچوب اهداف و منافع شخص و اجتماع محدود نموده است.

پس، تا وقتی که مردم حکومت اسلامی را می‌خواهند، رعایت احکام الهی اسلامی بر فرد و جامعه واجب و ضروری است و نظام سیاسی یا حکومت نیز متولی و ضامن اجرای مطالبات مردم است.

لذا هم چنان چه اگر در جامعه‌ای حکومت سرمایه‌داری حاکم باشد، نظام بر اساس اهداف و مطالبات مردم، متولی آن است، در حکومت اسلامی نیز نظام متولی و مسئول فراهم نمودن زمینه‌های رشد و محقق گردیدن مطالبات مردم است.

لذا اگر در عمل به این وظیفه‌ی خود کوتاهی کند باید مورد سؤال قرار گیرد، نه این که اگر در اجرای آن همت کرد، مورد اعتراض واقع شود.

ش(خمین): می‌گویند در آمریکا و غرب آزادی بیان است . جرایم می‌توانند بالاترین مقام‌ها را زیر سؤال ببرند و یا علیه او شعار بدهند، اما در ایران چنین نیست و سر و کار منتقد با زندان است؟

x-shobhe: درباره‌ی به اصطلاح آزادی‌های جهان غرب و قیاس آن با جمهوری اسلامی ایران، پیش‌تر مطالب مفصل و مستندی در سایت درج شده است که می‌توانید با رجوع به آرشیو آنها را مطالعه نمایید. (۱) و (۲) اما لازم است دقت شود که این «می‌گویند»ها بسیار است و گویندگان شایعه پراکن و شبهه افکن، از این گفتارها بسیار دارند و در گفتار فوق نیز هر دو طرف صورت مسئله غلط است . نه در غرب آزادی بدان شکلی که تبلیغ می‌کنند وجود دارد و نه در نظام جمهوری اسلامی ایران چنین است که سر و کار هر منتقدی با زندان باشد. بدون شک آزادی و به ویژه آزادی سیاسی در هر نظامی تعریف شده است و حد و مرز و چارچوبهایی دارد و نظام حاکم با زیاده‌روی از چارچوبها مخالفت و حتی مقابله می‌نماید.

البته در آمریکا و کشورهای غربی، چارچوب خاصی وجود ندارد، بلکه به شرایط روز و منافعشان نگاه می‌کنند. به عنوان مثال ممکن است که برای درج کاریکاتور رئیس جمهوری آزادی عمل بدهند، اما یک تظاهرات آرام علیه جنگ یا بی‌کاری را با خشونت‌آمیزترین عملیات پلیسی به خاک و خون بکشند.

مضاف بر این که در غرب (آمریکا و اروپا) هیچ انتقاد و تظاهراتی برای براندازی صورت نپذیرفته است، اما همین تظاهرات ساده علیه جنگ‌افروزی، تورم، بی‌کاری و ... را بر نمی‌تابند.

ما شاهدیم که هم زمان با اغتشاشات براندازی در دوره‌ی انتخابات در ایران، در کشورهای فرانسه، ایتالیا، بلژیک، سوئیس و ... نیز تظاهرات‌هایی علیه کمبودهای اقتصادی و اجتماعی صورت پذیرفت، اما در عین حال که همه رسانه‌های صهیونیستی و همدستان ایرانی آنها پرچم آزادی و فریاد و امظلوما را برای اغتشاش گران ایرانی سر داده بودند، پلیس اروپا شدیدترین برخوردهای فیزیکی را با تظاهر کنندگان خود می‌نمود؛ و جالب آن که پس از ضرب و شتم شرکت کنندگان در تظاهرات آرام سوئیس، رئیس پلیس گفت : هر چیزی اندازه ای دارد و ما نمی‌توانیم تحمل کنیم و برخورد می‌کنیم!

البته این تازه ظاهر کار است . باطن کار این است که آمری‌کا، انگلیس، فرانسه و ... حتی آزادی ملت‌های دیگر در کشورهای خودشان را بر نمی‌تابند و با تحریم‌های اقتصادی و حملات نظامی، مردم بی‌گناه و حتی کودکان آنان را به خاک و خون می‌کشند!

هر چند شاید گاهی در روزنامه‌ها یا شبکه‌های خبری (به عنوان سوپاپ یا نمایش آزادی) به مسؤلی اتهامی وارد گردد، اما اولاً آن اتهام بی‌سند نیست و نویسنده یا شبکه اگر نتواند سندی دال بر ادعای خود ارائه نماید به سنگین‌ترین جرایم نقدی و زندان محکوم می‌گردد و ثانیاً حد مستند آن نیز محدود است . چنان چه شاهدید در فرانسه‌ای که مدعی مهد تمدن و آزاد ی است، حتی یک محقق و تاریخ نگار اجازه ندارد نسبت به حقایق هلوکاست تحقیق کند، چه رسد که بخواهد نظری بر خلاف منافع ستمکاران صهیونیست ابراز نماید . که امثال «روژه گارودی»ها که کم هم نیستند و همگی به زندان و جرایم نقدی محکوم شدند، نمونه‌ی بارز آن هستند.

در جهان غرب همه زنان آزادند عربان شوند و آنها بسیار نگران آزادی زنان مسلمان در ایران و کشورهای اسلامی هستند، اما در آن جا حتی یک دانشجو آزاد نیست که حجاب داشته باشد . در این قانون یک طرفه، آزادی زنانی که می‌خواهند حجاب داشته باشند چه می‌شود!!!؟ به نظر شما این اقدام در راستای آزادی است؟

و در نهایت آن که فیلترینگ‌های شدید، سانسورهای پیاپی، تشکیل رسانه‌های زنجیره‌ای، دخالت در امور داخلی، سیاسی و انتخاباتی کشورهای دیگر، صدور مجوز شنود همه‌ی مکالمات مردم-کنترل سرمایه‌های همه‌ی مردم در بانک‌ها و در نهایت زندان‌های گوانتانامو و ابوغریب و ... همه نمودهای بارز آزادی‌های آمریکایی و غربی است.

در نظام جمهوری اسلامی (الحمدلله) آن قدر آزادی هست که هر کس هر چه دلش می‌خواهد می‌گوید و می‌نویسد و فریاد می‌زند که «آزادی نیست!» روزنامه‌ها هر جو سازی و تهمتی را به هر کس که دلشان بخواهد می‌زنند و به هنگام احضار به دادگاه و مطالبه‌ی سند دال بر اتهام وارده، فریاد آزادی خواهی سر می‌دهند و پس از محکومیت به علت نشر اکاذیب، نیز به عنوان یک مبارز مظلوم، از خود قهرمان سازی می‌کنند.

در کجای دنیا ممکن است عده ای برای براندازی دور هم جمع شوند، نقشه بکشند و در جهت تحقق نقشه های خود نیز عملیات کنند، اما راست راست بچرخند و با رسانه‌های داخلی و خارجی مصاحبه کنند.

در فرانسه (البته فقط برای نما سازی و نیز انتقام احزاب از یک دیگر)، همسر فرانسوا میتران به خاطر استفاده از بیت‌المال برای خرید یک بلیط هواپیمای داخلی به دادگاه احضار شد! اما این جا اگر مفسدین اقتصادی کلان نیز به دادگاه احضار شوند، جریان سیاسی شده و آنان قهرمان می‌شوند و تصمیم به براندازی هم می‌گیرند.

در آمریکا و اروپا تمامی کسانی که به هر نحوی سفری به ایران کرده باشند و تمایلی به مطالعه‌ی جریانات نشان دهند، تحت پیگرد یا دست کم تحت کنترل قرار می‌گیرند، اما در جمهوری اسلامی ایران «الحمدلله یا متأسفانه» کسی معترض نمی‌شود که آقا شما چه حقی داشتید که با بنیاد سوروس آمریکا مرتبط شوید و یا با مَ لک فلان و ملک فلان در خصوص مسائل داخلی ایران هماهنگی کنید و در عین مسئولیت امنیتی یا با سران ۵+۱ برای تحت فشار قرار دادن ایران مکالمه‌ی تلفنی کنید؟!)

در ایران آن قدر آزادی وجود دارد که شخصیتی چون شیرین عبادی می‌تواند از راه دور و توسط وکلای خود، سردبیر یک روزنامه‌ی رسمی (کیهان) را به خاطر نقل اقوال خودش در طرف داری از بهاییان و هم جنس بازان و مخالفت با رژیم و اسلام را به دادگاه کشیده و مطالبه‌ی سند نماید!

اگر چه در ایران فیلم نامه نویسان و کارگردانان در تولید فیلم‌های مستهجن و پرنو محدودیت دارند، اما آزادند تا دلشان می‌خواهد فرهنگ منحط فمینیسم را که کاملاً ضد اسلام و نظام است ترویج کنند - چنان چه می‌کنند - و یا ارزش‌های اسلامی را به صورت مستقیم و غیر مستقیم به مسخره بگیرند - چنان چه می‌گیرند - اما آیا کسی می‌تواند در آمریکا فیلمی در ترویج اسلام ناب بسازد و انقلاب اسلامی را تبلیغ نماید؟ کدام آزادی؟! مگر کارگردان فیلم‌های محمد رسول(ص) و (عمر مختار) به همراه خواهرش در یک انفجار کشته نشد؟

در آمریکا و اروپا، یک شهروند آزاد است تا دلش می‌خواهد به همه‌ی مقدسات عالم فحش دهد و یا کاریکاتور شخصیت‌های مذهبی را بکشد، اما اگر تمایلی به اسلام نشان دهد، یک تروریست بالقوه محسوب می‌شود و تحت تعقیب یا پیگرد قرار می‌گیرد! البته اگر به علت‌های ساختگی تصادف، زیاده‌روی در مشروب و ... کشته نشود.

در خاتمه آن که بسیار دروغ می‌گویند! نه در غرب آزادی وجود دارد و نه در جمهوری اسلامی ایران آزادی وجود ندارد و نه اساساً آزادی به این معنای توهم زا می‌تواند وجود داشته باشد، مگر می‌شود در یک جامعه هر کس هر عملی را اجرا نماید و به نام آزادی کسی معترض آن نگردد. هر فرد عاقلی با یک محاسبه منطقی جواب را می‌داند و هیچ کس، حتی داعیه داران شعار آزادی در محدوده خانواده سه نفره خود این آزادی را نمی‌تواند تحمل بکند که همه آزاد باشند تا هر آن چه مایلند انجام دهند و کسی به نام آزادی معترض آن نگردد، چه رسد به اداره یک جامعه، خواه الهی باشد یا غیرالهی.

مطمئن باشید اگر نظامات غربی یک دهم آزادی ایران را به اتباع خود بدهند، ناهنجاری‌هایی ایجاد می‌گردد که تمامی منافع سیاسی و اقتصادی آنان را در تمام جهان به مخاطره می‌اندازد.

ش(تهران): اگر حکومت به خودش مطمئن است، چرا اعمال فشار می کند، روزنامه ها را توقیف و سایت ها را فیلتر می کند، رد صلاحیت می کنند؟ امکانات بیت المال در اختیار امثال شماسست که از ظالمین دفاع می کنید؟

x-shobhe: پس از تشکر و تقدیر از ارتباط با سایت و ارسال نقطه نظرات خود، به استحضار می رسانیم به عنوان یک شخص تحصیل کرده و دانشگاهی، ابتدا باید در نظر داشته باشید که «حب و بغض»های شخصی که ناشی از چگونگی اطلاعات و یا منافع است، هیچ واقعیت و حقیقتی را تغییر نمی دهد. بلکه اگر اطلاعات ضعیف یا غلط باشد و منافع به درست تشخیص داده نشود، حب و بغض سبب می شود که معترض، بدون استناد به هیچ دلیل عقلی و درستی، متوسل به تکذیب، دروغ، افترا، تهمت و حتی فحاشی و ناسزاگویی گردد.

در ثانی لازم است به عنوان یک فرد تحصیل کرده دقت نمایید که در راستای «آزاد اندیشی و تضارب آراء»، سخن و اعتراضات علمی، عقلی و مستدل باشد، نه این که مانند برخی از عوام غیر مطلع و یا در نهایت برخی از روزنامه نگاران آمانتور به چند شعار اکتفا نموده و هر چه دلتان بخواهد تهمت زده و افترا ببندید! بدیهی است که در این صورت هیچ اتفاق خاصی نمی افتد، فقط شما چند تا فحش می دهید و مخاطب نیز آن را به حساب «بغض» شخصی شما که به هر علتی پدید آمده است می گذارد و پاسخی هم نمی دهد.

اما، از آن جهت که رسالت این سایت پاسخ به شبهات است و معلوم است که برای جنابعالی شبهات بسیار زیادی مطرح است، اجازه دهید فرمایشات شما را «اگر چه همه ناسزا و افترا بود» به بحث بگذاریم. و البته باید متذکر گردیم که منظور از این بحث، پاسخ گویی یا دفاع نمی باشد، بلکه تبیین چگونگی «نگاه»های متفاوت و نتایج آنهاست.

الف - ابتدا فرموده اید که اگر رژیم به خود مطمئن است، چرا روزنامه توقیف می کند و یا سایت فیلتر می نماید؟! صرف نظر از این که نظام جمهوری اسلامی ایران به حق باشد یا به ناحق، خوب باشد یا بد، مردمی باشد یا وابسته و ...، شما خودتان به استدلال سبک این انتقاد توجه کنید. مثل این است که از شما پرسند: اگر به حقانیت مالکیت خود بر ملکات اطمینان دارید و اگر به حلال بودن مالتان مطمئن هستید، پس چرا در خانه ی خود را قفل می کنید و به صورت مستمر مترصدید که کسی مال و اموالتان را به یغما نبرد؟! یا اگر به بشر بودن و سلامت بدن خود اطمینان دارید، چرا مراقب هستید که صدمه ای به شما نرسد یا بیمار نشوید؟! یا اگر به حساب بانکی، نشانی ایمیل، کارت بنزین و ... خودتان مطمئن هستید، پس چرا آنها را با قرار داد ن رمز «password» فیلتر می کنید که مورد سرقت قرار نگیرد؟!

مگر والدین به خود یا اولادشان نا مطمئن هستند که با روش های تربیتی و قرار دادن چارچوب ها یا به اصطلاح فیلترها در ارتباطات یا دین هر فیلمی و ...، آنها را از گزندها مصون نگه می دارند؟!

بدیهی است که نظام به خودش مطمئن است، بلکه به دشمن اطمینانی ندارد و نباید هم داشته باشد. چه کسی گفته که نشانه ی مطمئن بودن، یله، رها، بی نظم و بی درایت بودن است؟! آیا غیر از این است که این تعاریف فقط از ناحیه ی دزدان، غارتگران و چپاولگران دیکته می شود؟ در حالی که خودشان هیچ اعتقادی به آن ندارند و حتی به زور توپ و تانگ از اموال مسروقه و مایملک غصبی خود نیز محافظت می کنند تا مبادا به صاحبش برگردد!

در کدام کشوری همه روزنامه ها آزادند تا هر دروغ و تهمتی را بنویسند و یا برای براندازی جو سازی کنند؟! در روزنامه های اروپایی و آمریکایی که حتی حرف راست ولی متضاد با منافع صهیونیسم را هم که نمی شود نوشت! در اروپا که حتی اجازه ی یک تحقیق تاریخی را (مثل هلوکاست) که ممکن است به نتیجه ی مخالف منافع صهیونیسم منجر گردد ندارند! زندان های اروپایی مملو از دانشمندان، محققین، روزنامه نگاران است، چه رسد به مخالفین نظامشان و یا فعالان سیاسی - اقتصادی - فرهنگی و عملیاتی در این زمینه!

الحمدلله، اخبار حوادث و اوضاع آمریکا و اروپا برای مردم خودشان نیز سانسور شده و تحت فیلتر است و تعداد سایت های فیلتر شده در هر ایالت آمریکا و هر کشور اروپا به مراتب بیشتر از کل کشور ایران است.

البته علل «فیلترینگ» در همه‌ی کشورها و از جمله ایران، قبلاً در همین سایت به صورت مفصل بیان گردید که خواهشمند است در آرشیو «متفرقه» مطالعه فرمایید تا بتوانید علمی‌تر موضوع را تحت بررسی قرار دهید.

ب - در خصوص رد صلاحیت نیز در کدام کشور کمیته‌ای برای تأیید یا رد صلاحیت نامزدهای انتخاباتی در مسئولیت‌های متفاوت وجود ندارد.

اتفاقاً آزادترین و شاید بی‌دقت‌ترین کشور در این زمینه، همین جمهوری اسلامی ایران است که دو هزار نفر از راننده‌ی تاکسی گرفته تا ساندویچ فروش و در کنار آنها شخصیت‌های سیاسی و لایق می‌توانند برای ریاست جمهوری ثبت نام کنند!

متأسفانه در نظام جمهوری اسلامی ایران عدم کنترل و آزادی برای نامزدی تا به حدی است که یک جریان سیاسی که بیش از یک نامزد در شهرستانی معین ندارد، ۳۰ نفر را جهت ثبت نام اعزام می‌دارد، تا با رد صلاحیت شدن ۲۹ نفر از آنها به علت اعتیاد - سوء سابقه - اشتها به فساد - بی‌سوادی و ...، برای آن یک نفر مورد نظر مظلوم‌نمایی لازم در جهت فریب اذهان عمومی صورت پذیرد! در کجای دنیا چنین است؟!

ج - چطور شد اگر اقلیتی برانداز بخواهند بر علیه اکثریت مردم یک کشور عملیات کنند، نامش «دموکراسی» می‌شود و حتی آقای اوباما و نتانیاهو برای آنها آروزی موفقیت می‌کند و منتظر می‌مانند تا این فریاد «دموکراسی» بیش از پیش به گوش نامبارکشان برسد، اما اگر اکثریت قریب به اتفاق یک ملت، با جریانی مخالف باشند، نامش «اعمال فشار و دیکتاتوری» می‌شود؟! آیا این خود بزرگ‌بینی و تحمیل آن بر مردم عین دیکتاتوری نیست؟! چه کسی گفته که لابد هر مدافع نظامی، سر و سری با نهادهای اجرایی کشور دارد؟! چرا نگوئیم که هر مخالف نظامی که هر چند بی‌بصیرت باشد باز هم خواست اکثریت ملت را می‌بیند، می‌داند و هر سال تجربه می‌کند، لابد به صورت مستقیم یا غیر مستقیم با دشمنان خارجی سر و سری دارد؟!

چه کسی گفته که هر کس که مخالف نظام باشد، لابد او بیشتر می‌فهمد، روشن‌فکر است و باید از امتیازات خاصی برخوردار باشد و اگر علیه یک ملت و نظام مطلوب آن ملت آشوب کرد، باید با گل و شیرینی پذیرایی شود؟! این رسم در کدام کشور دنیا جاری است؟! اتفاقاً اگر با مردم باشید، متوجه می‌شوید که مردم معترض به نظام هستند که چرا با مخالفان تعارف دارد و چرا قاطعانه برخورد نمی‌نماید؟!

د - و اما فرمودید که امکانات بیت المال در دست امثال ما می‌باشد و ما به خاطر منافعمان از ظالمین دفاع می‌کنیم!

اگر چه این گونه سخن گفتن همان فحاشی و افترا بستن ناشی از «بغض» است، اما چون در هر حال اگر مسلمان هم نباشید، به احتمال قوی یک ایرانی هستید و لابد دلتان می‌سوزد و یا دست کم ما ناسزاها و بهتان‌های شما را حمل بر دلسوزی می‌کنیم، نظرتان را به نکات ذیل جلب می‌نماییم:

د/۱ - ملاک شناختن ظلم و ظالم، امیال و اقوال شخصی افراد نیست و این طور نیست که هر مخالف نظامی لابد بر اریکه‌ی عدل تکیه داده و خود میزان باشد.

اگر به آزادی اندیشه معتقدید، باید بدانید که اتفاقاً به نظر اکثریت قریب به اتفاق این ملت و اغلب مسلمانان جهان، مخالفین این نظام هستند که به قدرتهای ظالم گرایش و یا وابستگی دارند.

مدعی نیستیم که هر چه در این نظام به دست امثال ما و شما که در بدنه‌ی نظام اجرایی کشور قرار گرفته ایم انجام می‌گیرد عین عدل است، اما معتقدیم تا روزی که ظالمین (آمریکا، انگلیس، اسرائیل و هم‌دستان داخلی‌شان) با این نظام مخالفت و حتی سر جنگ دارند، معلوم است که این نظام بر خلاف منافع ظالمین جهان، بر چارچوب عدل قرار گرفته و در آن راستا حرکت می‌کند.

د/۲ - اگر منظورتان از «امثال ما» اکثریت قریب به اتفاق این ملت است که از نظامشان دفاع می‌کنند، ما نیز افتخار می‌کنیم که توفیق یابیم هم‌سنگر همه‌ی مدافعان، شهدا و ملتمان، از نظام جمهوری اسلامی ایران مستقل و رو به رشد (و نه عملکرد هر شخص یا مقامی و نه یک نظام وابسته مثل اغلب کشورهای اسلامی و غیر اسلامی) دفاع کنیم. و اساساً هدف و کاری والاتر از این برای خود نمی‌شناسیم.

لازم به ذکر است که نه فقط ما، این ملت یا شما، بلکه هر کسی اهداف، ارزش‌ها و منافع دارد که از آنها دفاع می‌کند و هر کسی در جلب رضایت معبود می‌کوشد. خواه معبودش آمریکا یا دست کم هوای نفس خودش باشد و خواه «الله جل جلاله».

لذا امید داریم که ما و شما هدفی به جز جلب رضایت «الله» و خدمت به اسلام و مسلمین نداشته باشیم.

۳/د- اما در عین حال، این سایت آزاد بوده و هدفش پاسخ به شبهات است. حال اگر شبهه‌ای مطرح شده و شما پاسخی برای شبهه خوانده اید و حمل بر این کرده اید که این سایت از نظام دفاع می‌کند - باید به شبهه و پاسخ آن بنگرید که آیا مستدل بوده یا خیر؟ پس اگر مستدل یافتید بپذیرید، نه این که عصبانی شده و فحش دهید و اگر نیافتید، نظرات انتقادی خود را بیان نمایید. نه این که پرخاش کنید و چنان با غیض اظهار کنید «این‌ها از نظام دفاع می‌کنند» که گویی از آمریکا یا نوکران داخلی اش دفاع کرده اند! چرا از نظام جمهوری اسلامی ایران دفاع نکنیم؟! این نظام را خودمان (مردم) با مجاهده و شهادت بر سر کار آورده ایم و تا کنون با چنگ و دندان و مشقت‌های فراوان از شر دشمنان خارجی و اذنان داخلی حفظ کرده‌ایم.

این چه جوی است که مخالفین مایلند بر اذهان عمومی حاکم کنند که هر کس سخنی گفت که به نفع نظام تمام شود: لابد ... سخن حق، حق است و باید پذیرفت.

جالب است که دشمن از یک سو به مخالفان اندک نظام جرأت می‌دهد که مخالفتشان را به زور کشتار مردم و آتش زدن اموال عمومی هم که شده آزادانه بیان دارند و از سوی دیگر می‌خواهد که موافقین نظام که اکثریت مردم هستند، از بیان موافقت خود خجالت کشیده و یا بترسند! چرا؟!

۴/د- سابقه نشان داده کسانی که با «بغض» به مسائل نگاه می‌کنند و از قبل و بدون هیچ مطالعه و سندی تصمیم خود را گرفته‌اند، سعی می‌کنند هیچ حرف دیگری را نشنوند و اگر شنیدند نیز حمل بر «دروغ» کنند. اما در عین حال جهت اتمام حجت به شما عزیز و گرامی به استحضار می‌رسانیم که این سایت (چنان چه در بخش درباره‌ی ما قید شده) به هیچ نهاد یا سازمانی وابسته نیست و متأسفانه از هیچ گونه امکانات بیت‌المالی برخوردار نمی‌باشد. و ای کاش بود و می‌توانست فعالیت بیشتر و گسترده‌تری نماید.

این خود پسندی بزرگی است که گمان کنید لابد هر مخالفی هدف‌دار و آزاد است و هر موافقی وابسته. و اگر دقت فرمایید عکس آن بیشتر صادق است. چرا که در طول حیات این نظام، مردم ثابت کرده‌اند که در راه حفظ و ثبات این انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران، از جان خود و عزیزانشان نیز می‌گذرند، چه رسد به مال ناقابلشان. ولی مخالفان مورد لطف و عنایت بودجه‌های مصوبه‌ی دولت و مجلسین آمریکا هستند. تا جایی که پنتاگون (نظامی) برای عملیات سایبری (غیر نظامی) سرمایه‌گذاری و هزینه می‌کند.

آیا این نوعی دگماتیسم و دیکتاتوری نیست که گمان کنید این فقط شما هستید که حاضرید در راه اثبات نقطه نظراتتان در عناد با نظام صرف وقت و هزینه کنید، اما هیچ موافقی پیدا نمی‌شود که در راه دفاع از نظام جمهوری اسلامی ایران، نه فقط وقت و هزینه‌ای صرف کند، بلکه از جان و مالش بگذرد؟! دست کم به تاریخ انقلاب توجه نمایید.

در هر حال، آن چه بیان گردید، به منظور ایجاد فرصت برای تضارب آزاد آراء و بسط دیدگاه، فارغ از حب و بغض‌های شخصی یا حزبی یا سیاسی احتمالی بود.

در خاتمه دعا فرمودید: «لعن الله علی القوم الظالمین». که ما نیز به دعای شما آمین می‌گوییم.

خداوند به همه‌ی ما ایمان، بصیرت و عمل به فرامین دینمان را عنایت فرماید. ان شاء الله

ش (تهران): می‌گویند به رغم گذشت سی سال از عمر نظام جمهوری اسلامی ایران، ارتکاب به گناه (فساد) بیشتر از زمان طاغوت است! در آن موقع مراکز فساد بود و کسی مجبور به ریا نبود، اما اکنون هم گناه کار زیاد شده و هم ریا. آیا این ضعف و ناکارآمدی روش های نظام جمهوری اسلامی ایران نیست؟

x-shobhe: دشمن در جنگ روانی معمولاً صورت مسئله ی غلطی را طرح می کند و سپس بر همان اساس حکم داده و محکوم می‌نماید و بعد خودش شبهه را ایجاد می‌کند که پس چرا چنین یا چنان شد؟! اول: اصلاً چنین نیست که ارتکاب به گناه از زمان طاغوت بیشتر است. نه تنها بیشتر نیست، بلکه قابل مقایسه نیز نمی‌باشد. اگر چه هجمه‌ی رسانه‌ای امروز نیز در آن روزگار وجود نداشت. باید دقت شود که گناه فقط به شراب، قمار و زنا محدود نمی‌گردد، اگر چه میزان آن نیز در دوره‌ی طاغوت نه تنها بیشتر، بلکه فراگیر بود. منتهی چون فرهنگ گناه، فرهنگی عمومی شده بود، دی‌گر به چشم کسی نمی‌آمد. به عنوان مثال اگر امروز چند نفر بد حجاب در سطح خیابان دیده شوند، همه خواهند گفت: فساد زیاد شده است! اما این زیادی نسبت به چند سال گذشته است و نه نسبت به پیش از انقلاب که اصلاً حجابی در کار نبود. در این فرصت مختصر امکان اشاره به مفاصد زمان طاغوت نیست و خوشایند هم نخواهد بود، اما همین قدر دقت داشته باشید که ازدیاد فساد به نوعی پیش روی به سوی «دروازه‌های تمدن» تلقی می‌شد و وجود انبوه فاحشه‌خانه‌ها، کاباره‌ها، بارها، عرق‌فروشی‌ها، فیلم‌های مبتذل، شوهای کافه‌ای و کاباره‌ای در تلویزیون، مسخره کردن دین و دینداری و ... همه از مظاهر تمدن بود. مضاف بر این که این گناهان نسبت به گناه حکومت طاغوت بر مردم مسلمان، اسلام‌زدایی، سپردن سیستم اداره‌ی کشور و مردم مسلمان به بهاییان و نوکری آمریکا و اسرائیل بسیار قلیل است، هر چند که هر گناهی به نوبه‌ی خود سنگین است. دوم: چه کسی گفته که آن موقع ریا نبود و چه کسی گفته که الان ریا است؟! دشمن همیشه از دو طرف می‌زند. نام فسق آشکار را می‌گذارد «اخلاص» و نام پنهان کردن گناه را که دستور دین است می‌گذارد «ریا»، تا بدین وسیله هم نسبت به همه‌ی مؤمنین ایجاد شک و شبهه نماید و هم علنی کردن گناه را بسط دهد تا ترویج بیشتری یابد. در زمان طاغوت نیز بسیاری از کسانی که اهل فساد بودند، فساد خود را علنی نمی‌کردند. البته برخی برای ریا و فریب مردم و برخی دیگر به خاطر وجهه‌ی شخصی، حفظ احترام خود، خانواده، جامعه و ... چه کسی گفته در آن زمان هر کس که به فاحشه‌خانه‌ای می‌رفت، سپس یک تابلو هم به دست می‌گرفت که من آن جا رفتم؟! یا اگر کسی کلاه برداری یا جاسوسی می‌کرد، مثلاً در رسانه‌ها اعلام می‌کرد که من چنین و چنان کردم؟! چه کسی گفته که پوشاندن و مخفی کردن گناه، یعنی ریا. اگر اسلام برای اثبات گناه کاری افراد شرایط بسیار سنگینی وضع نموده است، برای این است که گناه افشا و علنی نشود و قبح آن نریزد. سوم: اما در مورد ناکارآمدی روش‌های جمهوری اسلامی ایران، هر چند که باید به ضعف آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت و تبلیغ و اطلاع‌رسانی، به ویژه نسبت به هجمه‌ی همه‌جانبه‌ی تهاجم فرهنگی در جنگ نرم اذعان نماییم، اما باید توجه داشت که فرق است بین انقلاب مردم و پافشاری آنها برای فروریزی حکومت طاغوت و استقرار نظام اسلامی، با علم و ایمان کامل آنها. نگاه به مسائل حکومتی، یک نگاه سیاسی است و اگر برقراری حکومت اسلامی هدف قرار گرفت، نگاه اسلامی سیاسی محسوب می‌گردد و البته مهم‌تر از همه‌ی مسائل شخصی است. اما نگاه به دین و دین‌داری و ایمان و نیز برهیز از گناه، یک نگاه جامع به فرهنگ اسلامی شخص و جامعه است و شاید چند دهه‌ی دیگر نیز به وضع ایده‌آل نرسد. مگر الزامی وجود دارد که هر کس طرفدار نظام حکومتی اسلامی است، معصوم شده و دیگر مرتکب گناهی نگردد و یا مگر هر گناه کاری با نظام مخالف است!؟

مضاف بر این که افزایش گناه در یک نسل را چرا باید به گردن انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران انداخت؟ به عنوان مثال: اگر کفار زمان ابوسفیان به پیامبر گرویدند و در چند دهه بعد، مسلمانان بر علیه امام حسین (ع) شوریدند و آن فجایع را به بار آوردند، دلیل بر تعلیم و تربیت درست ابوسفیان و ابوجهل و [العیاذ بالله] ناکارآمدی روش‌ها و تعلیم نادرست اسلام است؟! مسلماً خیر.

بلکه هر شخص و امتی در هر برهه‌ای اگر به صورت دائم مراقب خویش نباشد و با خودسازی خویشتن را از گزند انحرافات و تیرهای مهلک شیاطین محفوظ و مصون ندارد، به دام شیطان گرفتار می‌آید، اگر چه برای حکومت امیرالمؤمنین(ع) تلاش کرده باشد. مگر زبیر چنین نبود؟

اینان که تلاش دارند تقصیر فساد و انحراف عده‌ای را که خود مشوق و عاملش بودند به گردن نظام بیاندازند، آیا تا به حال اشاره‌ای داشتند که این ملت در زمان طاغوت سرافکننده و ذلیل و بی‌سواد بود، اما کسانی که در این نظام تربیت شده‌اند، امروزه به پیشرفته‌ترین تکنولوژی‌ها در عرصه‌های متفاوت دست یافته‌اند؟!

ملتی که پادشاهش نوکری بیش نبود و خود در خواب غفلت فرو رفته بود، امروز در عرصه‌های نظامی، اقتصادی، فرهنگی، علمی، سیاسی، اجتماعی و ... یکی از قدرتمندترین جهان به حساب می‌آید؟

پس، مطمئن باشید که نه فساد در زمان طاغوت کمتر بود و نه ریا . بلکه این سخنان همه جهت ایجاد ناامیدی، دلسردی و دلزدگی از اسلام و ترویج و توجیه فساد در زمینه‌های متفاوت است.

ش(تهران): به ویژه پس از شنیدن سخنان شهید دیالمه در مورد میرحسین موسوی، این شبهه برایم پیش آمد که اگر او طبق گفته شهید آیت فراماسون بوده و ... چرا امام او را تأیید کرد و چرا مجلس خبرگان او را رد صلاحیت نکرد؟

x-shobhe: قبل از پاسخ، متن پاسخ حضرت امام (ره) و فرازهایی از سخنان دیالمه (برای عزیزانی که نخوانده‌اند) ایفاد می‌گردد، تا این قدر تبلیغ دروغ نسبت به نظر حضرت امام(ره) به نفع هوای نفس خود ننمایند. وی در بنبوحه‌ی جنگ، بدین دلیل این که ریاست‌جمهوری و مجلس نیز بر طبق حق و قانونی خود عمل می‌کردند و ریاست‌تغزیرات دولتی را از وی گرفته بودند، استعفا‌ی خود را به امام(ره) تسلیم نمود و امام در پاسخ نوشت:

بسمه تعالی

جناب آقای موسوی نخست‌وزیر محترم:

نامه‌ی استعفا‌ی شما باعث تعجب شد .

حق این بود که اگر تصمیم بدین کار داشتید، لااقل من و یا مسئولین رده بالای نظام را در جریان می‌گذاشتید. در زمانی که مردم حزب‌الله برای یاری اسلام، فرزندان خود را به قربانگاه می‌برند چه وقت گله و استعفا است.

شما در سنگر نخست‌وزیری در چارچوب اسلام و قانون اساسی به خدمت خود ادامه دهید، در صورتی که نسبت به بعضی از وزرا به توافق نمی‌رسید چون گذشته عمل شود.

این حق قانونی مجلس است که به هر وزیری که مایل بود، رأی دهد. تغزیرات از این پس در اختیار مجمع تشخیص مصلحت است که اگر صلاح بداند به هر میزان که مایل باشد، در اختیار دولت قرار خواهد داد.

همه باید به خدا پناه ببریم و در مواقع عصبانیت دست به کارهایی نزنیم که دشمنان اسلام از آن سوء استفاده کنند. مردم ما از این گونه مسائل در طول انقلاب زیاد دیده‌اند. این حرکات هیچ تأثیری در خطوط اصیل و اساسی انقلاب اسلامی ایران نخواهد داشت.

از آن جا که من به شما علاقمندم، انشاءالله عندالملاقات مسائلی است که گوشزد می‌نمایم.

سید روح‌الله الموسوی الخمینی - ۶۷/۶/۱۵

و اما فرازهایی از سخنان شهید دکتر دیالمه در رد صلاحیت موسوی برای وزارت امور خارجه

...«اخیراً که امام در مورد مصدق این صحبت‌ها را کرد و گفت که او هم مسلم نبود و اینها تفاله‌های او هستند و حتی امام در صحبت دیروزش می‌گوید: اینها مثل مصدق می‌خواهند فراندم انجام دهند! و این اندازه مصدق را می‌کوبد و آن تجلیل را از آیت‌الله کاشانی می‌کند، برای آقای موسوی پیغام فرستادم که برخلاف آن دیدی که شما داشتید، امام هم مثل اینی که آنارونیستیکی فکر می‌کند. «موسوی مخالفین خود را متهم

به اندیشه‌ی آنارونیستیکی - همان مرتجانه و اخباریونی - کرده بود. درست مثل همین الان که مخالفین را به هر صفتی متهم می‌کند...»

... البته ایشان سابقه‌های قبلی هم در گروه‌های منفی داشته است. از جمله بودنش در گروه نخشب به همراه پیمان و سامی . و او همه در گروه نخشب بودند، بعد از آن جا جدا شدند، پیمان گروه جنبش مسلمانان مبارز را درست کرد، سامی گروه جاما را درست کرد و ایشان هم به ظاهر می گوید که من مستقل هستم، ولی در واقع همان شیوه فکری را دارد و به اعتقاد من دقیقاً در داخل روزنامه [جمهوری اسلامی] هم همین شیوه فکری را اعمال کرده است.

علاوه بر موضع گیری ایشان، من موضع گیری خانمش را هم نمی پسندم. [این] نظر من نیست، نظر اسلام است. یک مشت مزخرفاتی را به هم بافته به اسم اسلام...! او هم زیاد سابقه مسلمانی ندارد، اما حالا چطور شد که مفسر قرآن شد معلوم نیست (!؟) هر کسی در عرض یک سال مفسر قرآن می‌شود، مخصوصاً این که در جاهای مختلف هم به عنوان متفکر اسلامی با او مصاحبه می‌کنند! در تلویزیون می‌آید در مورد مسائل زن بحث می‌کند!

الآن با این شخصیت‌ها چه می‌شود کرد؟ وقتی الان برنامه این است که آقای موسوی بشود وزیر امور خارجه، من چه بگویم؟ هرچه هم داد بزنم صدایم به جایی نمی‌رسد. مجبورم فقط یک رأی مخالف بدهم...

... اعتقادم بر این است که خط فکری او، خط فکری جنبش مسلمانان مبارز و پیمان است.

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، چنان نبوده که حضرت امام (ره) از اول تا به آخر مدافع موسوی بوده و به خاطر او مقابل رئیس‌جمهور وقت ایستاده باشد. بلکه در اواخر به میرحسین هشدار می‌دهد که مجلس حق دارد به هر وزیری که بخواهد رأی دهد. یعنی اعمال فشار شما بی‌مورد است. و ضمناً ریاست تئزیرات حکومتی را که به خاطرش استعفا داده بود را به وی ندادند، بلکه در اختیار تشخیص مصلحت نظام قرار دادند و پس از گله در ابتدا نسبت به کاری خودسرانه، آن هم در شرایط جنگی، در انتها نیز وی را به خاطر عمل از روی عصبیت که منتج به سوء استفاده‌ی دشمنان می‌گردد (مثل همین الان) تقبیح کردند. حال چرا باید سنگ حمایت امام (ره) از ایشان را به سینه بزنند؟!

سخنان شهید دیالمه نیز کاملاً درست است. این باند و سایر اعضا، شاگردان و هم پیمانان شخصی به نام «دکتر پیمان» هستند که بسیار مرموزتر از رؤسای سایر احزاب یا گروهک‌ها عمل کرد. او رئیس جنبش مسلمانان مبارز و با گرایش به اسلام مارکسیستی بود که مقالات وی در روزنامه اش تحت عنوان «دبالیگ تیک توحیدی» گواه بر این مدعاست.

اما، چرا شورای نگهبان به رغم چنین انحرافات وی را رد صلاحیت ننمود، دلایل بسیاری دارد که از آنها جم‌له فشار بی‌حد افکار عمومی به سیاست‌گذاری، حمایت و ... بسیاری از رجال سیاسی - مذهبی بود. اگر دقت کنید، اکنون که همه چیز روشن شده و سردمداری اغتشاش برای براندازی مستند شده است، هنوز برخی مدعیانه جوسازی می‌کنند، وای به روزی که کسی می‌خواست بدون سند مردم پسند، صلاحیت وی را به خاطر انحراف فکری رد کند.

بدیهی است که این که شهید دیالمه چنین و چنان فرموده بود، برای بنده و شما روشن‌گر می‌باشد. آن هم اکنون که همه چیز روشن شده است. اما، برای شورای نگهبان نمی‌تواند یک سند محکم در رد صلاحیت باشد. چرا که محکوم شاکی شده و خواهد گفت: اولاً این نظر او بوده است و ثانیاً ملاک حال فعلی افراد است و امروز بر آن

باورها نیستیم. چنان چه شاهدیم به هنگام ثبت نام، التزام عملی خود به قانون اساسی و اصل ولایت فقیه را امضا نمود، اما وقتی رأی نیاورد، چهره‌ی ضد نظام اسلامی و ولایت فقیه خود را آشکار ساخت. اگر شورای نگهبان استدلال می‌کرد که حضرت امام (ره) کار شما را نپسندید و منشأ فعل شما را عصبیتی دانست که منتج به سوء استفاده دشمن می‌شود! پاسخ خواهد داد: هر چه که بود، امام گفتند من برگردم و من هم اطاعت کردم!

البته کسانی که معلوم است نه امام (ره) را قبول دارند و نه خط او و ولایت را، چنان شانناژ می‌کنند که گویی حضرت امام (ره) که با سید احمد خود هم تعارف نداشت، عاشق چشم و ابروی میرحسین بود که فرمود: شما برگردید! و حال آن که خیر، چنین نیست. بلکه امام در سطور اول جوابیه پاسخ این شبهه را برای هم اعصار دادند که «استعفای نخست‌وزیر در آن شرایط جنگی را به مصلحت نظام و جنگ نمی‌دانستند».

پس، نه تنها برای شورای نگهبان، بلکه حتی برای مقام معظم ولی فقیه - چه حضرت امام (ره) و چه امروز - بصیرت و هوشیاری اذهان عمومی شرط است. اکنون که همه جنایت‌ها، خیانت‌ها، وابستگی‌ها و اهداف شوم براندازی روشن شده است، هنوز عده‌ای سنگ مظلومیت به سینه می‌زنند، حال در نظر بگیرید که قبل از همه‌ی این وقایع، شورای نگهبان صلاحیت وی را رد می‌نمود. آیا توسط بسیاری از روحانیون و رجال سیاسی، این بلوا به پا نمی‌شد که شورای نگهبان به نفع یک طرف کار می‌کند؟ و آیا افکار عمومی طرفدار آن که نمی‌دانست اوضاع از چه قرار است و جوانان و نسل فعلی که از شرایط گذشته بی‌خبر بوده و گمان می‌کردند برای آنها یک منجی طرف دار دموکراسی آمده است، می‌پذیرفتند؟!

حال، بیشتر با فلسفه و ترفندهای خوارچ از یک سو و اصرار حضرت علی علیه السلام برای حفظ اسلام و نظام اسلامی و ۲۵ سال سکوتش از سوی دیگر آشنا می‌شویم. باشد که موجب بصیرت در آینده شود.

ش(تهران): می‌گویند: احمدی نژاد می‌خواهد آزمایش انفجار بمب اتمی را در تهران انجام دهد!
پاسخ چیست؟

تهران

۱۳۸۹

پاسخ به سوالات و شبهات

www.x-shobhe.com

x-shobhe: این شبهه پس از شیوع مباحث مربوط به احتمال وقوع زلزله در تهران و ضرورت پیش‌گیری از ضایعات آن صورت پذیرفته است و مقاصد متفاوتی به شرح ذیل را دنبال می‌کند:

۱ - اگر خدایی ناکرده زلزله‌ای در تهران رخ داد، بگویند انفجار اتمی بوده است و به خیال خودشان مردم را با نظام بد و دشمن کنند.

۲ - موفقیت ایران در جلب اعتماد جهانی مبنی بر غیر نظامی بودن تولیدات هسته‌ای را مخدوش کنند.

۳ - برخی از مردم ساده لوح را بترسانند و اذهان عمومی را درگیر مسائل غیر واقعی نمایند

۴ - علیه احمدی نژاد ضد تبلیغ نمایند. (اگر چه بسیار ابلهانه - اما به نظر خودشان بی‌تأثیر نیست).

اگر چه دشمنان اسلام، نظام اسلامی، کشور و مردم، خود را نخبگان سیاسی و تبلیغاتی و مغز های متفکر جنگ روانی و طراحان تاکتیک‌های جنگ نرم می‌دانند! اما به فرموده‌ی امام سجاد(ع): خداوند را شاکریم که دشمنان ما را از احمق‌ها قرار داد.

البته بدیهی است که مردم باید با بصیرت تمام به این گونه شایعات مضحک، پوزخند بزنند.

جالب است مطلع باشید، شخصی در تاکسی گفت: قرار است آزمایش انفجار بمب اتمی در پارک شیان انجام پذیرد؟! به او گفتم: خبر اشتباه رسیده، شاید میدان انقلاب باشد! شخص دیگری (خانمی در تاکسی) گفت: خوب ندارید، آزمایش انفجار بمب اتمی در افسریه انجام شد و من با چشم‌های خودم دودش را هم دیدم! شما را به خدا آیا این حرف‌ها تحمیق مردم و توهین به شعور آنها نیست؟!
ذیلاً به چند نکته اشاره می‌گردد:

الف - همان‌طور که مقام معظم ولی فقیه فرمودند، ساخت بمب اتم از نظر اسلام حرام است

ب - جمهوری اسلامی ایران اگر بخواهد بمب اتم بسازد، ابایی ندارد و به صراحت اعلام می‌نماید. ولی همگان می‌دانند که هم جمهوری اسلامی ایران چنین قصدی برای حال و آینده ندارد و هم از غنی‌سازی در آن حد برخوردار نمی‌باشد.

ج - نه تنها انفجار هسته‌ای، بلکه هیچ آزمایش اتمی را در سطح شهر انجام نمی‌دهند، بلکه در اعماق چند صد یا حتی چند هزار متری زمین و آن هم در سرزمین های کویری انجام می‌دهند. چقدر احمقانه است که عده ای مدعی شوند و یا تصور کنند که ایران به رغم برخورداری از سرزمین های پنهان کویری، اگر بخواهد آزمایشی انجام دهد، آن را در تهران [پارک شیان - افسریه - میدان انقلاب و ...] به انجام رساند؟!

بدیهی است آنان که این موهومات را شایع می‌کنند، اگر خود نیز باور دارند، به شعور خود شک کنند، اما اگر خود باور ندارند و گمان دارند که مردم باور می‌کنند، باز هم به شعور خود شک کنند.

د - آزمایش یا انفجار هسته‌ای (چه برای بمب و چه غیر بمب)، موضوعی نیست که آقای احمدی نژاد یا هر کس دیگری به تنهایی بخواهد تصمیم به انجام آن بگیرد.

ش (طالبان): آیا صحت دارد سید حسن در مراسم سالروز رحلت به یکی از وزرا حمله ور شده است؟ در ضمن نظر شما راجع به ایشان و تحلیل تان از این عمل وی چیست؟

x-shobhe: متأسفانه خبر صحت دارد. وی که از اعلام ناخرسندی عزاداران امام خمینی (ره) و مشتاقان زیارت مقام معظم ولی فقیه در شعارها عصبانی شده بود، به دو سه نفر حمله ور شد، که یکی از آنان از وزرای محترم دولت جمهوری اسلامی ایران می‌باشد.

اگر چه سید حسن مصطفوی (معروف به خمینی) نوهی حضرت امام خمینی (ره) می‌باشد، اما سید بودن، ملبس به لباس روحانی بودن، خویشاوندی با بزرگان و سایر شاخصه‌های مثبت وقتی ارزش دارند که ارزش‌های اولی‌تر مثل اسلام، ایمان، اخلاق، شعور و ... حاصل شده باشد. وگرنه تاریخ اسلام سید، روحانی و خویشاوند ناصالح بسیار دیده است.

بر کسی پوشیده نیست که شخص سیدحسن مصطفوی به لحاظ حوزوی و فقهی، یا تبحر در علم و موم دیگر چون فلسفه یا کلام یا طی مراحل خودسازی و عرفان و هم چنین در عرصه‌ی سیاست، نه تنها طی مدارجی ننموده و شخصیت بی‌نام یا حتی قابل‌ذکری نیست، بلکه به خاطر به‌یدک کشیدن لقب حضرت امام خمینی (ره)، بی‌جهت معروف شده و از سایر طلاب هم سطح خود نیز عقب افتاده است.

پدر بزرگ عظیم الشان ایشان، حضرت امام خمینی (ره)، در مبحثی تحت عنوان جهاد اکبر، به طلاب توصیه می‌نماید که سعی کنید قبل از آن که مردم به شما رجوع کنند خود را بسازید که پس از آن بعید است موفق شوید. و ایشان متأسفانه همین یک نصیحت را هم فرا نگرفتند.

وی از ابتدا گمان نمود که مسئله‌ی اسلام و انقلاب و نظام اسلامی، یک مبحث فامیلی و موروثی است و چنین نتیجه گرفت که چون نوهی امام (ره) است، لایذ سهم ویژه و بیشتری باید داشته باشد و اطرافیان زرنگ نیز از این ساده‌لوحی نهایت سوء استفاده را برده و با حلقه زدن دور وی، بین او و اسلام، انقلاب، ولایت و مردم فاصله‌ی بیشتری انداختند.

وی در مراسم سالگرد، خطاب به مردمی که تنفر خود از او و مواضعش را با شعارهایی چون «مرگ بر ضد ولایت فقیه» ابراز می‌کردند، گفت: هنوز از رحلت امام بیش از ۲۰ سال نگذشته است! و این سخن را چند بار تکرار نمود. اما حتی یک بار هم در زندگی سعی نکرده است که در این جمله‌ی خود اندکی تدبیر کند!

او حتی نخواسته کمی بیاندیشد که در زمان رحلت حضرت امام (ره) [حدوداً ۲۰ سال یا کمتر داشت. یعنی امام را در نهایت بین ده تا بیست سالگی درک کرده است. حال این چه غرور کاذبی است که گمان می‌کند وارث ایمان، حکمت، علم، تقوا، شعور، زهد، زعامت ... و سایر کمالات امام شده است؟! و هیچ‌کس، از مراجع گرفته تا روحانیون، علما، دانشمندان ... و مردم، امام (ره) و خط امام را جز او و هم‌پالکی‌هایش نمی‌شناسد؟!]

البته حرکت زشت او در ضرب و شتم یک شخص (صرف نظر از این که وزیر محترم دولت جمهوری اسلامی است)، از روی غضب نفس و جهالت بود. او عصبانی بود و مانند یکی از افراد معمولی و جاهل، عصبیت خود را با ضرب و شتم دیگران تسکین داد! و با این کار، خود و شخصیتش را بیش از پیش شناساند.

شاید برخورد متقابل وزیر محترم مبنی بر سکوت و احترام (به خاطر امام، آقا، ساداتی، روحانی بودن، مردم و احترام به مراسم ارتحال امام)، رفتاری بسیار شایسته و فراخور شأن وزیر محترم بود، اما نظر ما این است که این گونه افراد حد را گذرانده اند و باید دست کم از او مثل یک آدم معمولی که به دیگری حمله ور می‌شود، شکایت شود و به عنوان ضرب و شتم، هنجارشکنی، برهم زدن نظم، آرامش و امنیت مردم، شکستن حرمت مراسم سالگرد حضرت امام (ره) و ... محاکمه و حداقل به شش ماه تا سه سال زندان محکوم گردد تا شاید از این وهم خارج شود.

ایشان و امثال ایشان باید بدانند که اگر تا به حال در کوچه و خیابان از سوی مردم با سیلی، چک و لگد پذیرایی نشده‌اند، به خاطر شأن و بینش اعتقادی و سیاسی مردم از یک سو و احترام به سادات، لباس و انتساب به امام (ره) از سوی دیگر بوده است. و گرنه این مردم سی سال است که با دشمنان داخلی و خارجی انقلاب اسلامی، ولایت فقیه و نظام جمهوری اسلامی ایران در عرصه‌های نبرد گرم یا جنگ نرم مبارزه می‌کنند و در این راه نه تنها

صدها هزار شهید و میلیون ها جانباز اهدا کرده اند، بلکه مشقت های بسیار دیگری نیز متحمل شده اند و در راه اسلام با هیچ کس روی در بایستی یا پسر خالگی ندارند.

شاید برخی از تندی این سطور ناخرسند گردند، ولی باید دقت داشت که سیلی زدن به یک وزیر و لگد انداختن به یک مسئول ستاد نماز جمعه، اگر چه حرکتی در شأن و شعور ضارب است، اما از آن جا که با آنان مسئله شخصی نداشت و انتقام ناخرسندی مردم را گرفت، توهین به همه ی ملت است. لذا به نظر ما وزیر محترم نیز حق گذشت ندارد و باید پیگیری کند.

البته وی و هم آوازانش باید دقت کنند که این برخورد زنده، برگ موفقیتی نیست و از این به بعد اگر از سوی مردم به به جای شعارهایی که آنها را به شعور دعوت می کند، سیلی و لگد دریافت کردند، جنجال مطبوعاتی راه نیانداخته و فریاد و امظلوما - و اچماقدارا - و اختناق و ... راه نیاندازند، که خود بدعت گذار این نوع از رفتار می باشند.

او و سایر هم جناحی هایش باید بدانند، قبول و باور کنند که نظر مردم در برخورد با آنها، آن هم پس از فتنه های اخیر، به هیچ وجه با رفتار صبورانه ی قوه ی قضاییه و سایر دستگاه های ذیربط موافق نیست و فقط به بر اساس این باور که لابد آقا مصحلت نمی دانند، سکوت کرده اند. و گرنه اگر میلیون ها نفر طرفدار محاکمه باشند، میلیون ها نفر دیگر نیز طرفدار حواله دادن مستقیم چک و لگد هستند که بعید است آقایان حتی یک در میلیون آن را طاقت بیاورند.

لذا آفرین بر صبر، شعور، بصیرت و اخلاق این مردم مظلوم که نه فقط مورد حمله ی دشمنان خارجی هستند، بلکه از داخل نیز سیلی می خورند، اما به خاطر مصالح اسلام و نظام اسلامی و ولایت، طاقت آورده و چیزی نمی گویند.

ش(تهران): به رغم تأکیدات مقام معظم رهبری به کار و همت مضاعف، مذهبی ها مشغول بحث درباره زلزله بوده و احادیث دهان به دهان نقل می شود؟! لطفاً درباره ی اعتبار این احادیث و تکلیف مردم روشنگری نمایید.

x-shobhe: لازم است به نکات ذیل نیز توجه و در مطالب آن تأمل گردد:

الف - بی تردید احادیث موثق و مستندی که در خصوص بلاهای زمینی و آسمانی به ویژه وقوع زلزله ای در تهران نقل شده است معتبر می باشد. هر چند که زمان آن مشخص نمی باشد. مضاف بر آن که پرهیز از گناه، دعا و رعایت تقوا، بلاها را دور می کند. لذا در هیچ موضوعی نباید مقابله با جوسازی ها و خرافات، سبب موضع گیری بر علیه معارف، احکام یا احادیث معتبر گردد که این نقشه و خواست دشمن است.

با جوسازان و شایعه پراکنان که هدفی جز پراکنده کردن مردم و القای یأس و تمسخر دیگران ندارند کاری نداریم. اگر خبر وقوع احتمالی زلزله ای که معلوم نیست چه زمانی اتفاق می افتد آنها را این قدر ناراحت کرده است، بهتر است به اخبار ترافیک به صورت قطعی و یقینی (و نه احتمال) سالانه ۲۷ هزار کشته می گیرد نیز توجه کنند. آیا دست از رانندگی می کشند و یا این اخبار را مغل همت و کار مردم تلقی می کنند؟!

ب - اصلاً چنین نیست که مذهبی های ما دست از کار کشیده و به ذکر احادیث مشغول شده باشند. بلکه این فقط جوسازی ضد مذهبی هاست. و دنباله رو شایعات و جوها نیز اغلب کسانی هستند که نه تنها با مذهب، بلکه با هر مقوله ی دیگری برخورد عوامانه دارند و بیشتر تشنه ی شایعه، خرافات و شبهات هستند.

ج - همت مضاعف و کار مضاعف، شعار جامعی است که افکار و اندیشه های دیگر را محدود نمی سازد و بدیهی است نه تنها منظور از «همت و کار مضاعف» این نیست که مردم بدون هیچ هدف، انگیزه، تدبیر و تفکری مثل یک ماشین کار کنند، بلکه اساساً «همت مضاعف» مستلزم کسب علم مضاعف - بصیرت مضاعف - تدبیر و تدبیر مضاعف ... و سپس اراده ی مضاعف بر عمل مبتنی بر اطلاع، بصیرت، تعقل، تفکر، توسل و توکل است. هم چنین کار و تلاش مضاعف نیز وقتی مفید به رشد و کمال واقع می شود که مبتنی بر هدفمندی، برنامه ریزی و اجرا باشد. د- مقوله ی وقوع احتمالی زلزله در تهران نیز اگر چه از زمان معین شده ای برخوردار نیست. مقوله ای جدی است که نجات از آن و زیان های جانی و مالی اش نیز «همت و کار مضاعف» می طلبد و جار و جنجال و ضد تبلیغ و یا پرهیز از نقل حدیث نیز مشکلی را حل نمی کند.

در هر حال اگر کسی حدیثی نخوانده یا اساساً این قبیل احادیث را قبول ندارد، دست کم باید از این مقدار قلیل علم برخوردار باشد که «تهران روی گسل زلزله است و وقوع آن هر زمانی ممکن است» و اگر خدایی ناکرده واقع گردد، تلفات و زیان های آن جبران ناپذیر است.

اینک ما از گذشتگان خود می پرسیم: شما که چه بر اساس احادیث و چه بر اساس علم می دانستید تهران روی گسل زلزله است، لذا احتمال وقوع آن به حتمیت نزدیک است، چه کردید؟ چرا با سیاست های غلط مردم را به تهران کشانید؟ چرا امکانات لازم در شهرستان ها را ایجاد نکردید؟ چرا در ساخت و ساز اصول و ضوابط مهندسی لازم برای مناطق زلزله خیز را رعایت نکردید؟ چرا برای امداد رسانی در چنین بحران هایی نیاندیشیدید...؟!

ه - اما عقل و بصیرت ایجاب می کند که ما خودمان را به خاطر اهمال گذشتگان به هلاکت نیاندازیم و از مهلکه نیز دور شویم. و انجام این مهم نیز مانند امور دیگر، همت و کار مضاعفی می طلبد. چه برای دولت و چه برای مردم. در تهران بیش از ۱۲ میلیون و در استان بیش از ۱۷ میلیون نفر زندگی می کنند؟ آیا دولتشان و خودشان نباید تدبیری بیاندیشند؟! آیا این مسئله یک معضل جدی نیست و آیا زلزله ای که وقوعش حتمی و زمانش محتمل است، یک خطر جدی برای جان انسانها نیست؟

دولت باید امکانات و شرایط مناسبی برای مهاجرت از تهران در نظر بگیرد و مردم نیز باید اگر می توانند خود را از خطر احتمالی دور کنند.

آیا غیر از این است که اگر دولت هایی چون آمریکا، اروپا، ژاپن و ... چنین پیش بینی ای نموده و ضمن تقویت ستادهای امداد، ساز و کارهایی برای خروج مردم و خلوت نمودن شهر زلزله خیز پیش بینی می نمودند و اگر مردم

- به ویژه جوانان - با استفاده از امکانات شخصی یا مساع دت های دولتی به شهرهای دیگر مسافرت می کردند، می گفتیم: چه همت و کار والایی؟! چقدر به فکر رفاه مردمشان هستند. حال چرا برخی می خواهند با انتقاد زهرآلود، مسخره و ... حتی به قیمت کشته شدن هزاران نفر بیشتر و فقط به خاطر اهداف سیاسی، مسئله را لوث کنند؟! به آنها باید گفت: شما باید مردم را هوشیار و این کارها را می کردید که نکردید! حال که دیگران می خواهند همت و کار مضاعفی کنند که کسری شما را نیز جبران کند، چرا مزاحمید؟! آیا خیلی بد است که مردم تهران به ذکر حدیث یا به نقل خبر یا با عصای علم بدانند که روی گسل عمیق زلزله زندگی می کنند و بهتر است با تقوا، دعا و دور شدن از محیط، سرنوشت بهتری را برای خود تقریر کنند؟!

نهار ۲

۱۳۸۹

پاسخ به سوالات و شبهات

www.x-shobhe.com

ش (تہران): مگر احمدی نژاد خبر از غیب دارد کہ از حتمیت وقوع زلزله در تہران خبر می دہد؟
 ضمناً اگر زلزله یا آتشفشان بلاست چرا بر سر اسرائیلی‌ها نمی‌آید؟!

x-shobhe: حتمی دانستن وقوع زلزله در تہران مستلزم خبر جدیدی از غیب نمی‌باشد. چنان چہ پدران ما بہ نقل از پدرانشان ... و در نہایت بہ نقل از روایات و احادیث این خبر را می‌دادند.
 آقای احمدی نژاد نیز خبر از غیب نداد، بلکہ استناد بہ علم کرد و بدین مضمون اظہار نمود: تہران روی گسل قرار دارد و دورہ‌های فعال شدن گسل‌ها نیز مشخص است، لذا وقوع زلزله در تہران قطعی است ولی زمانش مشخص نیست. پس، باید از ہم اکنون با راه کارهایی چون آمادگی امداد رسانی و نیز خلوت کردن تہران چارہ اندیشی نمود و اضافہ نمود کہ مہاجرت مردم از تہران نیز با شعار و دعوت عملی نمی‌گردد و دولت باید اقدامات تشویقی مثل اہدای زمین، وام، تسریع در انتقال کارپردازان داوطلب و ... انجام دہد. آیا این خبر از غیب است؟! ہمین.
 و اما دربارہ ی نزول بلایای آسمانی بہ کیفر گناہان، نباید گمان کنیم کہ بلای آسمانی صرفاً سیل، زلزله، طوفان و صاعقہ می‌باشد. آوارگی مادی و معنوی - غوطہ‌وری در جہل، ظلم و فساد - عدم برخورداری از امنیت جانی، مالی و روانی - بدنامی و ضلالت در دنیا و از دست دادن فلاح و سعادت ابدی و در نہایت ملعون خدا، انبیاء و مردم شدن، بلاهایی بسیار سہمگین تر و مہلک تر از بلاهای طبیعی هستند کہ بہ صورت مستمر بر اسرائیل، آمریکا، انگلیس و سایر ہمراہان آنان غلبہ دارد.

«لَعْنُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ» (المائدہ - ۷۸)

از بنی اسرائیل آنان کہ کافر شدند ب ہ زبان داود و عیسی بن مریم لعنت و نفرین شدند. و این برای همان عصیانی بود کہ ورزیدند و اصولاً مردمی تجاوز پیشہ بودند.

«كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَ الْمَلَكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ * خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَخَفُّ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ» (آل عمران: ۸۶ - ۸۸)

چگونه خدای تعالی قومی را کہ بعد از ایمان آوردن و شہادت دادنش بہ این کہ رسول حق است و بعد از دیدن معجزات و آیات روشن، کافر شدند . ہدایت می‌کند؟
 نہ، خدای تعالی مردم ستمگر را ہدایت نمی‌کند * جزایشان این است کہ لعنت خدا و ملائکہ و ہمہ مردم شامل حالشان گردد * و جاودانہ در این دوری از رحمت خدا بمانند و عذاب از آنها تخفیف نپذیرد و مہلت ہم داده نشوند

ش(تهران): چرا خارجی‌ها با وجود این که شراب می‌خورند و گناهان زیادی انجام می‌دهند در رفاه و سرسبزی هستند و ما در بدبختی و فلاکت؟

x-shobhe: به سؤال بسیار رایج و مهمی اشاره نموده اید. اگر چه پیش‌تر از این نیز راجع به مباحث مشابه مطالبی درج شده بود، اما نظر شما و سایر عزیزانی که سؤالی مشابه دارند را به نکات ذیل جلب می‌نماییم:

الف - اولین نکته‌ی لازم به توجه این است که اساساً صورت مسئله کاملاً خطا و القایی توسط بوق های تبلیغاتی سوء می‌باشد. نه آن خارجی‌ها در رفاهی که ما فرض می‌کنیم، هستند و نه ما در بدبختی و فلاکتی که به ما القا می‌کنند، هستیم و چه بسا در بسیاری از موارد کاملاً برعکس است.

ب- مسئله‌ی آب و هوا، ربطی به شراب خوردن و یا نماز خواندن ندارد. بلکه مربوط به چگونگی قرار گرفتن در موقعیت جغرافیایی می‌باشد. خواه ساکنین آن منطقه ی جغرافیایی کافر باشند و یا مؤمن. البته در هر شرایط جوی، عبادت، دعا و اجتناب از گناه می‌تواند سبب خیر و برکت بیشتر این نعمات الهی گردد.

قبلاً مفصل توضیح داده شده است که چه کسی گفته که مثلاً هوای بارانی بهتر از هوای آفتابی، یا دشت بهتر از کوه یا جنگل بهتر از کویر است؟! (رجوع به آرشیو)

اگر مردم مقیم خاورمیانه از هوای نیمه خشک و جنگل های کمتری برخوردار هستند، مردم اروپا هم از آفتاب کمتری برخوردار می‌باشند و به همین دلیل چه در عرصه‌ی سلامت و بهداشت و چه کشاورزی و دامپروری و ... با مشکلات عدیده‌ای روبروی می‌باشند.

به عنوان مثال طبق گزارش رسمی، بیش از ۷۰٪ جوانان انگلیسی، تا قبل از سی سالگی همه‌ی دندان‌های خود را از دست می‌دهند (به دلیل نداشتن آفتاب کافی - ویتامین D مورد نیاز جهت استحکام استخوان - و نیز مصرف الکل و دخانیات) و اغلب مردم اروپا (به ویژه زنان) از سی سالگی به بعد دچار عارضه های استخوانی و پا درد هستند. برای همین است که تا آفتاب در می‌آید، سر از پانمی شناسند و یا از سویی دیگر کشورهای خشک و نیمه‌خشک، از نعمت عظیم آسمانی (خورشید) و انرژی‌های زیرزمینی (نفت و مشتقات) بیشتری برخوردار می‌باشند. همان نعمتی که اروپائیان به اصطلاح در رفاه، خاورمیانه را برای رسیدن به انرژی، ذخایر، معادن و مواد اولیه صنعت به استثمار و استعمار خود در آوردند.

حال چرا باید به ما القا کنند که حتی موقعیت جغرافیایی آنها بهشت برین است و ما در بدبختی و فلاکت قرار گرفته‌ایم؟! به ویژه کشور پهناور ما که کشوری چهار فصل است و جهان آرزوی چنین نعمتی دارد

در این کشور در هر روز سال که در نظر بگیرید، آب و هوای تمامی چهار فصل جریان دارد و گاه - به ویژه در تابستان و زمستان - تفاوت دمای گرم‌ترین و سردترین منطقه به ۴۰ درجه سانتی‌گراد می‌رسد. در ایران شما در یک روز می‌توانید در یک نقطه‌ی کشور اسکی روی آب نمایید و در نقطه‌ی دیگر اسکی روی برف! می‌توانید به فاصله چند ساعت از عمق جنگل های سرسبز شمالی، با هوایی خنک و بارانی، خود را به کویر خشک و گرم برسانید. از دریاها و دریاچه‌های شور و شیرین هم زمان بهره‌مند گردید و از مرکبات گرفته تا حبوبات و سبزیجات را کشت نموده و بهره‌مند گردید.

ج - و اما راجع به «گناه» و «صواب» و در نتیجه «عقاب» و «ثواب»، باید دقت نمود که هر گناه و صوابی، نتیجه‌ی خودش را دارد و ضرورتی ندارد که اگر کسی در عرصه‌ای گناهی مرتکب شد، در همه‌ی عرصه‌ها متضرر گردد و یا اگر کسی در عرصه‌ای کار مثبتی انجام داد، در همه‌ی عرصه‌ها موفق و مؤید باشد.

همان خداونی که در یک حکم فرم و شراب ننوشید، در ده‌ها آیه فرمود: که تفکر و تدبیر و کسب علم کنید. حال چه کسی گفته است که شراب خواری گناه است، اما بی‌فکری، تنبلی، بی‌سوادی و ... گناه نیست؟

ما باید با تدبیر بیشتری به مباحث اعتقادی و احکام خود توجه کنیم. همان خداوندی که فرمود «زنا» حرام و مستحق حد است، فرمود: غیبت از زنا بدتر است. و همان خداوندی که «قتل» را عملی نکوهیده و حرام اعلام نمود و حکم قصاص را در مقابلش قرار داد، فرمود:

و فتنه شدیدتر (اثر سوء بیشتر) از قتل است.

و دین مبین اسلام، کسب علم و تفکر را بهترین عبادت و جهل و تنبلی را از گناهان بزرگ برشمرده است پس، اگر آن شراب خور به دنبال کسب علم در عرصه هایی (دست کم مربوط به زندگی در دنیا - نیازهای مادی) رفت، به بهره ی آن می رسد و اگر آن مسلمان به بهانه ی نماز و عفت، هیچ وقت و همتی صرف کسب علم ننمود، ضررش را می بیند.

به عنوان مثال: از مضرات آزادی های بی حد و حصر و مصرف مشروبات برای کشور مرفه ای چون سوئد سر سبز و پر باران این بوده که در میان کشورهای اروپایی به لحاظ آمار «تجاوز» در صدر قرار دارد. به گونه ای که تحلیل گران خودشان بیان داشته اند که تجاوز در میان مردان سوئدی به صورت یک رفتار عمومی درآمده است. د - به طور کلی درباره ی مشکلات، معضلات، گرفتاری ها، بدبختی ها و فلاکت های انسان و جوامع بشری دقت فرمایید که خداوند متعال می فرماید:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ

يَرْجِعُونَ» (الروم - ۴۱)

فساد، در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است
خدا می خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشاند، شاید (بف سوی حق)
بازگردند!

پس، اگر مسلمین بی بصیرتی و تنبلی نمودند و به حکومت های اموی و عباسی و عثمانی تن دادند و یا دو سه قرن تسلیم استعمار مستقیم شدند و چند قرن نیز گمان کردند که لابد آنها برترند، حتماً موی بل وند از موی سیاه قشنگ تر است و یقیناً چشم آبی بیشتر می فهمد، یا در آن هنگامی که جهان غرب به سوی به کارگیری و گسترش علمی که از جهان شرق (به ویژه جهان اسلام) آموخته بود حرکت می کرد، اینها به تنبلی، تن پروری و ذلت تن دادند! معلوم است که در بسیاری از امور عقب خواهند افتاد.

بیش از دو قرن کشورهایی چون انگلیس، آلمان، شوروی، فرانسه و آمریکا، همه ی منابع و سرمایه های کشورهای اسلامی و حتی غیر اسلامی ضعیف را به یغما بردند و با این ثروت ها برای خود پیشرفت و رفاهی را ساختند و اکنون آنها را به رخ ما می کشند که لابد ما بهتریم که زندگی (ظاهری) بهتری داریم.

ه - اما، در عین حال لازم است که نسبت به زندگی غربی نیز با تدبیر و بصیرت دقت شود تا معلوم شود که آیا در رفاه هستند؟ آیا خودشان راضی هستند؟ آیا انسانیت و همه ی ارزش های انسانی را از دست نداده و اکنون خودشان ناراضی نیستند و دارای یک زندگی ماشینی نشده اند؟ آیا آمار قتل، تجاوز، دزدی، اعتیاد، طلاق، تولد فرزندان بی پدر و گسترش نسل بی هویت، سقط جنین، خودکشی، ترورهای کور در دبیرستان ها، ناامیدی از زندگی،... و صدها فساد و تباهی فردی و اجتماعی دیگر که موجب بروز نگرانی ها و اضطراب های فردی و اجتماعی گردیده، در آن دیار بیشتر است و یا میان ملل مسلمان؟

آماری که خودشان ارائه می دهند، بسیار وحشتناک، فلاکت بار، نکبت انگیز و دقیقاً متضاد تبلیغی است که فراقکنی و القا می کنند. (می توانید آمارهای مستند را در بخش های متفاوت همین سایت - آرشیو خبر - مطالعه نمایید).

و - قابل دقت آن که، امروز که ملل مسلمان در حال بیدار شدن از خواب گران هستند و سعی دارند که با دقت به اطراف بنگرند و ببینند که چه شد و چرا عقب افتادند، آنها (دشمنان) القا می کنند که علت عقب افتادگی شما نماز و علت پیشرفت ما مصرف مشروبات الکلی است! تا همین را هم از مسلمانان گرفته و آنها را بدبخت تر از گذشته کنند. لذا ما باید بیدار و بصیر باشیم و در کنار عمل به احکام دین به ارتقای تفکر، برنامه ریزی، فراگیری علوم، جهاد (تلاش) برای ساختن آینده و زندگی بهتر و رفاه بیشتر توجه لازم را بنماییم.

ش (مشهد): چرا کشورهای غیر مسلمان وفور بارش باران وجود دارد، اما در کشور اسلامی ایران چنین نیست؟

نهار

۱۳۸۹

پاسخ به سوالات و شبهات

www.x-shobhe.com

x-shobhe: دین خدا برای همه ی اقوام بشر، صرف نظر از این که در کجا زندگی می کنند آمده است. پس آیا اگر مردمان کشورهای غیر اسلامی به اسلام بگروند، شرایط محیطی و جوی آنها متفاوت می شود؟! خیر. بدیهی است که علت زیادی یا کمی بارش، قرار گرفتن سرزمین ها در نقاط باران خیز (مثل سواحل مدیترانه) یا مناطق نیمه خشک و خشک می باشد. چه مسلمان باشند و چه مشرک. چنان چه بسیاری از سرزمین های کافر نشین (مثل تبت) خشک است و بسیاری از مناطق مؤمن نشین (مثل شمال ایران) پر بارش است. نکته: بدون شک این سؤال برای این پیش آمده است که معمولاً در ادبیات استعاره ای، از رحمت خدا تحت عنوان «باران رحمت» یاد می کنیم و همین امر سبب شده است که گمان نماییم، رحمت، صرفاً باران است! و یا آن که گفته شده است: با دعا، عبادت، توسل، پرهیز از گناه و ... طلب باران کنید. اما، دقت به این نکته لازم است که رحمت خدا به باران محدود نمی گردد. چه کسی گفته است که رحمت آفتاب و فواید آن کمتر از رحمت باران است. اگر آفتاب سوزان تابستانی نباشد، کدام گندم و خرمایی به بار می نشیند. کشاورزان شالی کار ایرانی از باران زودرس قبل از برداشت محصول برنجشان سخت متضرر و مغموم می شوند. بدون باران خشکسالی و قحطی پیش می آید، بدون آفتاب نیز چنین است و نه تنها کشاورزی و دامپروری سخت و حتی غیر ممکن می گردد، بلکه در رشد جسمی انسان نیز اثر منفی می گذارد. به عنوان مثال اگر در برخی از کشورهای اروپایی که مردمانش مسلمان نیستند (مانند انگلیس یا کشورهای اسکاندیناوی) باران زیاد می بارد، در مقابل از کاشت و برداشت انواع میوه ها به خاطر کمبود آفتاب محروم هستند و برای تقویت استخوان و یا حتی رشد دندان های نوزاد های خود، ناچارند انواع داروهای شیمیایی را مصرف کنند. پس، آفتاب، باران، بیابان، کوه، دشت، کویر و ... همه و همه از نعمت های خداوند متعال هستند که هر کدام به جای خود نقش مفیدی را در جهان خلقت ایفا می کنند. هم چنان که در امر جانداران متفاوت نیز چنین است. هم گوسفند مفید است و هم مار و زنبور. هم گاو و گوساله و شتر که از پوست و گوشت و شیرشان استفاده می شود مفید هستند و هم موش صحرایی و خفاش. و هر کدام نباشند، اکوسیستم دچار اختلال می گردد. اما، وفور یا کاستی همین عناصر طبیعی می توانند برای انسان یا جامعه، مفید یا مضر واقع شوند. لذا انسان از طرف خداوند مأمور و مکلف است تا با به کارگیری عقل، علم و اهتمام عملی و نیز با توکل، توسل، دعا و ...، از این عوامل و عناصر طبیعی نهایت استفاده بهینه را ببرد، از ضررهای آن جلوگیری کند و کاستی های خود را از خداوند طلب نماید.

ش (تهران): مدتی مدیدی است که موضوع «موفقیت» در اذهان عمومی مطرح شده و به غیر از کلاس‌های متعدد، رسانه‌ها نیز بسیار به آن می‌پردازند و فیلم‌های مستندی نیز به نمایش درآمده است. اغلب آموزه‌ها بر دو محور احساسات و باور تکیه دارد و محتوای مباحث ایرانی و خارجی نیز مشابه است. آیا این مباحث به لحاظ آموزه‌های دینی نیز مورد قبول است؟

x-shobhe: آدمی دارای جسم، روح و استعدادهای گوناگونی است که قوانین ثابت الهی بر آنها حکم فرما می‌باشد. لذا هر کسی که آن قوانین را درست بشناسد و درست استفاده کند، به نسبت شناخت و عمل خود به فایده‌های آن نیز دست می‌یابد.

به عنوان مثال: اسلام می‌فرماید: گوشت خوک حرام است. علم نیز پس از قرن‌ها به این نتیجه می‌رسد که گوشت خوک مضرات غیر قابل پیش‌گیری و جبرانی دارد - یا اسلام می‌فرماید: نوشیدن مسکرات (نوشیدنی‌های مست‌کننده) حرام است و امروزه علم تجربی چنان به آن واقف شده است که حتی در جهان غرب مقررات سختی برای آن وضع نموده شده است - یا پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: شکم خود را قبرستان لاشه‌ی حیوانات (حتی حلال) نکنید. یعنی زیاد گوشت نخورید. امروزه جهان علم نیز پی برده که بهتر است روئیدنی‌ها بیشتر از گوشت در وعده‌های غذایی لحاظ گردد و یا ...

پس بدیهی است که هر کس گوشت خوک نخورد، مسکرات ننوشد، روئیدنی را بیشتر از گوشت در برنامه‌های غذایی خود قرار دهد و ... به فایده‌های آنها نیز دست می‌یابد. خواه ایرانی باشد یا خارجی - مسلمان باشد یا نباشد.

احساسات، اراده، کنترل، مراقبت و ... سایر امور ذهنی، روانی و روحی نیز از این قواعد مستثنی نمی‌باشند. پس هر کس با شناخت درست و روش صحیح و جامعی (که ضرر دیگری نرساند) بتواند عمل کند، به نتایجی دست خواهد یافت.

اما توجه به سه نکته بسیار ضروری است:

الف - هدفمندی و هدف‌گذاری نیز یکی از امتیازات و قوه‌های بشر است. لذا شکل و طول بقای هر حرکتی متناسب با هدف تنظیم و تبیین می‌گردد. لذا اگر هدف خطا یا کوتاه بود، نتیجه‌ی حاصله از «فعل یا حرکت» نیز خطا و کوتاه خواهد بود. به عنوان مثال به خوردن یک وعده غذا توجه کنید که همگان (از قدیمی و جدید و از مؤمن تا کافر) آن را تناول می‌کنند. ممکن است کسی غذا را فقط به خاطر سیر شدن تناول کند. هدف سیر شدن است و او نیز سیر می‌شود. دیگری به خاطر لذت تناول کند. لذت خواهد برد، اگر چه سیر نشود یا برای او ضرر هم داشته باشد. یکی دیگر برای ریا این کار را می‌کند. سفره‌ای می‌اندازد و به رخ دیگران می‌کشد! دیگران هم او را می‌بینند و هر کس قضاوتی می‌کند. یکی هم برای خدا غذا می‌خورد. چنین آدمی نیز قواعد خاص خود را دارد. مثلاً غذای حرام نمی‌خورد، مال غیر یا مال یتیم نمی‌خورد، در غذای حلال اسراف نمی‌کند و از غذای خود به گرسنگان نیز اطعام می‌کند و ...

هدف‌گذاری در تصمیم - القاء - اراده - کنترل و ... نیز می‌تواند متفاوت باشد و هر کسی به تناسب هدف ادامه داده و بهره می‌برد. لذا فایده‌ی هر کس متناسب با هدف اوست. کسی که برای خدا تمرکز می‌کند، همه‌ی حواسش متوجه او می‌شود. خدا خواه می‌گردد، خدایی می‌بیند، خدایی می‌اندیشد و خدایی تصمیم می‌گیرد. اما کسی که منهای خدا تمرکز می‌کند، فقط متوجه بدن و در نهایت روح حیوانی خود است و بدون شک نمی‌تواند بیش از یک «مار» تمرکز کند. او هم به اهداف خود می‌رسد. مضاف بر آن، کسی که برای خدا تمرکز نموده است، ثم رات حرکتش تا قیامت ادامه دارد و مقطعی نمی‌باشد و از نتایجش ابدی‌اش در جنت تا ابد نیز بهره‌مند می‌گردد، اما کسی که جز دنیا هدفی ندارد، با تغییر شرایط، کهنولت یا مرگ، همه‌ی دست‌آوردهایش فنا می‌شود و به صورت مقطعی بهره می‌برد.

ب - همیشه اهداف، خود تبیین‌کننده‌ی برنامه‌ها و روش‌ها هستند. به عنوان مثال کسی که کم کردن وزن را هدف قرار داده است، برنامه‌ی غذایی‌اش معلوم و مشخص می‌گردد و باید طبق آن عمل کند تا به هدف برسد.

اگر هدف «انا الیه راجعون» یعنی صعود به تکامل و تقرب به کمال و هستی مطلق بود، برنامه هایش نیز بر طبق دستور او خواهد بود. بدون شک راه‌ها و برنامه‌هایی که خداوند متعال برای رشد، موفقیت و سعادت بشر در دنیا و آخرت وضع نموده است، بسیار جامع‌تر و کامل‌تر از برنامه‌های بشری و فیزیک می‌باشد. به عنوان مثال: اخلاص: اوج تمرکز است. چرا که همه‌ی جهات مادی و معنوی و افعال انسان یک سویه می‌شود و به جای اتصال به سلسله‌ی اعصاب، جاذبه‌ها، تخیلات، اوهام و ... به منبع لایزال هستی مطلق متصل می‌گردد.

توکل: اوج باور است. انسان چگونه می‌تواند به عقل ناقص، توان ضعیف و امکانات محدود تکیه کند. هر چقدر هم که در این باور بکوشد، چون آنها در ذات خود محدود و مجاور با نیستی هستند، متزلزل می‌باشند. اما وکیل گرفتن خدا در همه‌ی امور که مستلزم باوری محکم و قوی است، مانع از هر تزلزلی می‌گردد، چرا که هدف متزلزل نیست.

ج: نکته‌ی قابل توجه و تأمل دیگر آن که اغلب این روش‌ها برای دور کردن انسان از مبدأ هستی و کم کردن ارتباط او با خالق و تربیت کننده هستی و ماده‌گرا کردن اوست. لذا به قول حافظ:

رقم مغلطه بر دفتر دانش نکشیم سر حق با ورق شعبده ملحق نکنیم

ش (تبریز): نحوه استفاده از قرآن چگونه است؟ آیا از ظاهر همه آیات می توان استفاده کرد یا باید با تفسیر خواند؟

x-shobhe: با توجه به اهمیت موضوع، لازم است نکات ذیل با دقت و تدبر تمام مورد مطالعه قرار گیرد
الف - بدیهی است که ظاهر کلام خداوند متعال برای همگان قابل استفاده است. و اگر بهره‌مندی از قرآن کریم و کلام وحی منحصر به رجوع به تفسیر بود، خداوند می فرمود که آن را برای مفسرین فرستاده است و نه همگان. در حالی که خداوند متعال مکرر تأکید نموده است که رسول (ص)، کتاب و دین را برای همگان فرستاده است:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (سبأ - ۲۸)

و ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم تا (آنها را به پاداش‌های الهی) بشارت دهی و (از عذاب او) بترسانی. ولی بیشتر مردم نمی‌دانند!

خداوند کریم در سوره‌ی القمر چهار بار تأکید می‌فرماید که درک قرآن را برای همگان آسان کردم:

«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» (القمر - ۱۷، ۲۲، ۳۲، ۴۰)

ما قرآن را برای تذکر آسان ساختیم. آیا کسی هست که متذکر شود؟!

ب - اما این بدان معنا نیست که کسی بخواهد آن را بهانه ی اکتفا و بسنده بودن به ظاهر قرآن کریم قرار دهد. چرا که اولاً خداوند کریم فقط قرآن را نازل نموده است، بلکه می‌فرماید: رسول، قرآن و میزان را نازل کردم و باید هر سه مورد اطاعت قرار گیرند و به همین دلیل پیامبر اکرم (ص) نیز در حج آخر خود می فرماید که از میان شما می‌روم ولی دو ثقل دیگر را باقی می‌گذارم که از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر به من برسند:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ...»

(الحديد - ۲۵)

ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان را نازل کردیم تا مردم قیام به قسط کنند ...

در نتیجه، همه می توانند از ظاهر قرآن کریم نهایت بهره را ببرند، ولی بهره‌های قرآن منحصر به ظاهر آن نبوده و باید بواطن و تأویل آن نیز مورد توجه قرار گیرد. هیچ کس با قرائت ظاهر قرآن نمی‌تواند فرق بین محکم و متشابه را تشخیص دهد و یا همه‌ی احکام الهی را از آن استنباط نماید. ب
ه عنوان مثال از کجای ظاهر قرآن می‌توان فهمید که نماز صبح دو رکعت و ظهر و عصر و عشا چهار رکعت و مغرب سه رکعت است؟ و همین طور است سایر احکام.

بدیهی است که وقتی استنباط احکام از ظاهر آیات ممکن نیست، معرفت به بطن و بطون قرآن کریم در زمینه‌ها و مباحث متفاوت از اصول و فروع نیز برای همگان میسر نمی‌باشد و باید به راسخون در علم مراجعه نمود که در رأس آنها پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع) می‌باشند. کدام کتابی بدون معلم قابل تعلم بوده است که قرآن کریم باشد؟

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (آل عمران - ۷)

او کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد، که قسمتی از آن، آیات «محکم» [صریح و روشن] است که اساس این کتاب می باشد (و هر گونه پیچیدگی

در آیات دیگر، با مراجعه به این‌ها، برطرف می‌گردد.) و قسمتی از آن، «متشابه» است [آیاتی که به خاطر بالا بودن سطح مطلب و جهات دیگر، در نگاه اول، احتمالات مختلفی در آن می‌رود ولی با توجه به آیات محکم، تفسیر آنها آشکار می‌گردد.] اما آنها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال متشابهاتند، تا فتنه‌انگیزی کنند (و مردم را گمراه سازند) و تفسیر (نادرستی) برای آن می‌طلبند در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی‌دانند. (آنها که به دنبال فهم و درک اسرار همه آیات قرآن در پرتو علم و دانش الهی) می‌گویند: «ما به همه آن ایمان آوردیم همه از طرف پروردگار ماست.» و جز صاحبان عقل، متذکر نمی‌شوند (و این حقیقت را درک نمی‌کنند).

ج - لذا در تلاوت ظاهر قرآن و شناخت بیشتر از آیات الهی باید به چند نکته توجه داشت و آنها را رعایت نمود تا از بهره‌مندی بیشتری برخوردار گردید، که برخی از اهم آن نکات عبارتند از:
اول آن که فقط برای اطاعت و بندگی خداوند متعال قرآن بخواند و بداند که خداوند ناظر بر تلاوت، نیت و هر عمل دیگر اوست:

«وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (یونس - ۶۱)

در هیچ حال (و اندیشه‌ای) نیستی، و هیچ قسمتی از قرآن را تلاوت نمی‌کنی و هیچ عملی را انجام نمی‌دهی، مگر این که ما گواه بر شما هستیم در آن هنگام که وارد آن می‌شوید! و هیچ چیز در زمین و آسمان، از پروردگار تو مخفی نمی‌ماند حتی به اندازه سنگینی ذره‌ای، و نه کوچک‌تر از آن و نه بزرگ‌تر، مگر این که (همه آنها) در کتاب آشکار (و لوح محفوظ علم خداوند) ثبت است!

سپس پناه بردن به خدا در ابتدای تلاوت، از شر شیطان (هر گونه انحراف). چنان چه می‌فرماید:

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (النحل - ۹۸)

هنگامی که قرآن می‌خوانی، از شر شیطان مطرود، به خدا پناه بر.

دقت و استماع قرآن در سکوت و آرامش، برای انس جان و فهم بیشتر و قرار گرفتن در سایه رحمت.

«وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (الأعراف - ۲۰۴)

هنگامی که قرآن خوانده شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید شاید مشمول رحمت خدا شوید!

سعی بر تلاوت صحیح‌تر و تداوم در تلاوت مستمر (قرائت با فکر و تدبر) قرآن، که بدان امر شده‌ایم:

«إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ ءِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» * وَ أَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ» (النمل - ۹۲)

(بگو): من مأمورم پروردگار این شهر (مقدس مکه) را عبادت کنم، همان کسی که این شهر را حرمت بخشیده در حالی که همه چیز از آن اوست ! و من مأمورم که از مسلمین باشم * و این که قرآن را تلاوت کنم ! هر کس هدایت شود به سود خود

هدایت شده و هر کس گمراه گردد (زیانش متوجه خود اوست) بگو: «من فقط از انداز
کنندگانم!»

تدبر و تفکر در همه‌ی آیات الهی. چه در مذمت کسانی که تدبر در قرآن نمی‌کنند، می‌فرماید:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (محمد «ص» - ۲۴)

آیا آنها در قرآن تدبیر نمی‌کنند، یا بر دل‌هایشان قفل نهاده شده است؟!

خودداری از برداشت شخصی و تفسیر به رأی (چنان چه در آیه‌ی فوق (آل عمران - ۷) بیان گردید.
سعی و اهتمام در عمل به آن چه از ظاهر و باطن قرآن کریم، خوانده و فهمیده شده است.

«فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ» (القیامة - ۱۸)

پس هر گاه آن را خواندیم، از خواندن آن پیروی کن!

لازم است دقت کنیم که وقتی به تلاوت کلام خدا می‌پردازیم و در واقع سخن او را گوش داده و بازگو می‌کنیم،
حق تعالی بین ما و شیاطین انس و جن (دشمنانش) پرده‌ای قرار می‌دهد و در واقع ما را از صف و جمع منحرفین
جدا می‌نماید، پس باید از این فرصت نهایت بهره را برد:

«وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا» (الإسراء

- ۴۵)

و هنگامی که قرآن می‌خوانی، میان تو و آنها که به آخرت ایمان نمی‌آورند، حجاب
ناپیدایی قرار می‌دهیم.

پس از آن جهت که ظاهر و بواطن قرآن حجت و هدایت کننده است، تلاوت ظاهر قرآن با رعایت اصول آن نیز
لازم و مؤثر است، اما شکی نیست که (مانند هر علم دیگری) شناخت بیشتر از قرآن کریم مستلزم رجوع به
تفاسیر است.

ش(بابل): چرا می گویند مقام امام حسن (ع) از امام حسین (ع) بالاتر است، مگر همه ی ائمه اطهار(ع) نور واحد نیستند؟

نهار ۲

۱۳۸۹

پاسخ به سوالات و شبهات

www.x-shobhe.com

x-shobhe: چنان چه اشاره نمودید، ائمه ی اطهار(ع) همه نور واحد هستند و به جز امیرالمؤمنین علیه السلام هیچ کدام بر دیگری فضیلتی ندارند، بلکه آن چه در این زمینه بیان می گردد، بر شمردن ویژگی های منحصر به فرد هر یک از آن وجودهای مبارک و شریف است که آن ویژگی در مابقی وجود ندارد به عنوان مثال: تنها امامانی که مادرشان نیز از معصومین می باشد، امام حسن و امام حسین علیهما السلام هستند. تنها امامانی که از نزدیک پیامبر اکرم (ص) را درک نموده اند، حضرت علی (ع) و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) هستند. تنها امامانی که به غیر از مقام ولایت و امامت، مقام «حاکم» را بالفعل داشته و بر مسلمین حکومت کرده اند، حضرت علی و امام حسن(ع) هستند. تنها امامانی که به ضرب شمشیر خونشان بر زمین ریخته شده و به شهادت رسیده اند، حضرت علی(ع) و امام حسین(ع) هستند. تنها امامی که به حکومت جهانی می رسد، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشند. و ... از ویژگی های منحصر به فرد امام حسن (ع) نسبت به امام حسین (ع) که گاه از آنها با واژه های «فضیلت» یا «مقام» نیز یاد می شود، می توان به موارد ذیل اشاره نمود: در عین حال که هر دو امام در قید حیات بودند، امام حسن مجتبی (ع) وارث بلافصل حضرت امیرالمؤمنین (ع) بودند. در همان دوران، امام حسن مجتبی (ع) بر امام حسین (ع) - امامت داشتند. لذا امام حسین (ع) در زمان امامت ایشان - هر چند خود معصوم و امام بالقوه بودند - اما مطیع امر مولا و امام زمان خویش بودند. علم امامت، از حضرت علی به امام حسن و از ایشان به امام حسین علیهما السلام رسیده است. اما در عین حال همه ی آن بزرگواران انسان کامل، معصوم، امام و نور واحد هستند و هر کدام از امامان اگر در زمان و شرایط امام دیگری بودند، همان تصمیم، اقدام و کاری را انجام می داد که آن امام انجام داده است.

ش (اراک): آیا رونق بازار موسیقی های فاسد و هرزه خوانی ها در قبال محدودیت موسیقی فاخر و سنتی و ... از بی توجهی . در مجموع شاهدهی بر نیاز فطری به مقوله ی موسیقی، جشن و در کل شاد بودن نمی باشد ؟

x-shobhe: نویسندهی محترم این سؤال، ضمن اشاره به موضوع، دربارهی بی توجهی شنوندگان موسیقی به متن و فه‌وای آن، تا جایی که در مجلس عروسی موزیک با شعری درباره ی زنای محصنه پخش می شود و مدعوین بدون توجه به متن، فقط با آهنگ آن شاد می گردند اشاره نموده و افزوده که برخی هم می گویند: مخالفت برخی علمای دینی سبب عدم احیای سنت‌های قدیمی شادی و رواج هرزه خوانی و ... شده است؟

الف - جالب است که مخالفین اصول (اسلام و نظام اسلامی)، سعی دارند همه چیز را به گردن علما بیاندازند! مثلاً اگر روضه خوانی زیاد شد، تقصیر علما است و اگر هرزه خوانی هم زیاد شد، تقصیر علمای دینی است. سنت گرایبی از علما است و به اصطلاح مدرنیسم هم از علما است! از اینها باید سؤال نمود که آیا تغییر دادن ذوق عمومی مردم آمریکا، اروپا و ... [به ویژه نسل جوان] از موسیقی کلاسیک به موسیقی پاپ و جایگزین نمودن سر و صداهای بی معنی از الویس پرسلی تا مایکل جکسون و تینا تر نه و مادونا و بسط دادن این تغییر ذوق به جهانیان [به وسیله تبلیغات و القای روحیه ی غرب زدگی، وابستگی و تقلید کور به ویژه در میان ملل جهان سوم و در حال توسعه] نیز تقصیر علما است؟! پس، از این قسمت سؤال که صرفاً جو سازی و شانناژ و سوء استفاده از موضوعی برای ضدیت با دین و علمای دینی در جهت تضعیف نظام سیاسی دینی است، می گذریم.

ب - اما در مقام پاسخ تحلیلی باید موضوع مهم مطروحه را به چند قسمت تقسیم نمود و به هر یک جداگانه پرداخت. به عنوان مثال: «شادی، نشاط و نگاه اسلام به آن» - «لازم و ملزوم دانستن ارتباط بین شادی و موسیقی» و «موسیقی سنتی و مدرن».

ب/۱ - دربارهی «شادی، نشاط و نگاه اسلام به آن»، اسلام دیدگاه مبسوط و بسیار دقیقی دارد. نگاه اسلام به مسئلهی مهم «حیات محدود دنیوی بشر» که زمینه ساز و تبیین کننده ی «حیات جاوید اخروی» است بسیار جدی می باشد.

لذا وقت و کلری برای «سرگرمی» به مفهوم امروزی که مشغولیتی برای به فراموشی سپردن مهمات زندگی است، توصیه نمی نماید و هیچ گونه غفلت و بی خودی و فراغت از خود و زندگی فردی و اجتماعی را به بهانه ی شادی، نشاط و ... نمی پذیرد.

انسان اگر واقعیت و هدف از در این دنیا بودن خود را باور کند، و بداند قرار است کوشش و عملکردش در این دنیا تعیین کننده سرنوشت و نوع زندگی اش در عالم آخرت آن هم تا ابد باشد، مطمئناً و هرگز حاضر نیست وقت و عمر محدودی که برای رشد یافتن در این دنیای تمام شدنی دارد را به تعطیلی بکشاند و بگوید حالا کمی از وقتمان را به بطالت بگذرانیم!!

چه کسی تأیید می کند و حاضر است بپذیرد فرزندش در وقت امتحان دادن برای رفتن به دانشگاه بگوید

"۳-۴ ساعت برای کنکور فرصت دارم، خوب است بروم توی حیاط کمی فوتبال بازی کنم تا سر حال شوم، بعد هم بروم تخمه بخرم و بخورم تا سرگرم شود، بعد هم کمی موسیقی گوش دهم تا شاد شوم. کمی هم چرت بزنم... بالاخره من به تفریح و سرگرمی و شادی نیاز دارم! حالا بر می گردم و جواب تستها را هم می دهم!"

در حالی که دانش آموز کوشا همیشه وقت امتحان را کم می داند و می خواهد لحظه ای را از دست ندهد تا رتبه ای بهتر و در نهایت از جایگاه اجتماعی و شغلی بالاتر و زندگی مرفه و سرنوشتی خوش بهر مند گردد.

این فرد تلاش گر تفریح و شادی اش نیز منطقی، به موقع و در جهت اهداف و منافع از پیش تعیین شده اش خواهد بود و همیشه عمر از نتایج وقت تلف نکردن خود سود خواهد برد. ولی دانش آموز به ظاهر شاد و خوش گذران نه تنها وقت تعیین کننده باقی زندگیش را از دست داد بلکه تمام شادی، راحتی، رفاه، آسودگی خیال، جایگاه و

احترام اجتماعی، شغل پر درآمد و هزاران امتیاز شادی آفرین دیگر را با سختی، بیکاری، دغدغه فکری، نرسیدن به آرزوهای خوش، عذاب همیشگی و بدبختی جایگزین نمود، فقط به خاطر به بطلت گذراندن وقت تعیین شده.

وقت و زمان در مبحث زندگی انسان که هزاران شعر، ضرب‌المثل، حکایت و داستان برایش ذکر شده است بسیار مهم و ارزشمند است. عمری که هر لحظه ممکن است از نعمتش محروم شویم و دیگر برای به دست آوردن اندوخته و پس اندازی جهت ساختن منزل و جایگاه ابدی خود در عالم آخرت امکانی نداشته باشیم. عالم آخرتی که آورده‌مان تعیین کننده اصلی سود و زیانمان خواهد بود.

آیا در آن روز انسان برای از دست دادن و هدر دادن عمر و زمان سازندگی و زندگیش حسرت زده نخواهد شد و مصیبت زده‌ی تا ابد غمگین بودنش (برای لحظه‌ای شادی زودگذر، بی جا و تلقینی در دنیای تمام شدنی) نخواهد بود.

لذا اگر ما معتقدیم که این جهان و ما را خداوند علیم و حکیم خلق نموده و طبعاً خلقت او هدف دار و حکیمانه است، انتظاری به غیر از فرمان و دستورالعمل جدید در زندگی و غنیمت شمردن همی لحظات آن نیز نمی‌رود:

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ * فَتَعَلَىٰ اللَّهُ الْمَالِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ» (المؤمنون - ۱۱۵ و ۱۱۶)

آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده ایم، و به سوی ما باز نمی‌گردید؟ * پس برتر است خداوندی که فرمانروای حق است (از این که شما را بی هدف آفریده باشد!) معبودی جز او نیست و او پروردگار عرش کریم است!

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ * مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (الدخان - ۳۸ و ۳۹)

ما آسمان‌ها و زمین و آن چه میان این دو است را به بازی (و بی‌هدف) نیافریدیم! * ما آن دو را جز به حق [بر اساس علم و حکمت] نیافریدیم ولی بیشتر آنان نمی‌دانند!

لذا شکی نیست که نه فقط در مجموع خلقت، بلکه در خلقت هر موجودی و هر انسانی هدف و کمالی وجود دارد که انسان مختار باید سعی کند آن را در خود محقق نماید. لذا همه‌ی مسائل زندگی [حتی تفریح آن] جدی است: امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام می‌فرمایند:

ای مردم از خدا بترسید، هیچ کس بیهوده آفریده نشد تا به بازی پردازد، و او را به حال خود وا نگذاشته اند تا خود را سرگرم کارهای بی ارزش نماید، و دنیایی که در دیده‌ها زیباست، جایگزین آخرتی نشود که آن را زشت می‌انگارند، و مغروری که در دنیا به بالاترین مقام رسیده، چون کسی نیست که در آخرت به کمترین نصیبی دست یافته است. (حکمت ۳۷۰)

اما نگاه به زندگی بر اساس علم و حکمت الهی، نه تنها سبب کناره‌گیری از شادی‌ها و نشاط نمی‌گردد، بلکه آنها را نیز معنادار، هدف‌دار، مؤثر و مثبت می‌نماید. لذا دیگر هر شادی و نشاط قلبی و بدلی، جای اصلی آن را نمی‌گیرد. انسان دارای جسم و روح است و هر جنبه‌ی خلقت آدمی نیازمند به شادی و نشاط است و از این رو خندرو بودن، با نشاط بودن، وقت برای شادی و نشاط اختصاص دادن، دیگران را شاد کردن و... از اصول برنامه‌های اسلامی برای زندگی است. لذا اهل عصمت (ص) نیز نه تنها تأکیدهای فراوانی بر شادی، تفریح و سرور دارند، بلکه آن را مساعد کننده‌ی جسم و جان برای انجام امور مهم‌تر دانسته‌اند:

پیامبر خدا (ص) فرمود:

«در صحف ابراهیم آمده است که خرده‌مند، مادامی که خردش از او گرفته نشده، باید ساعاتی را برای خود در نظر بگیرد.

زمانی برای مناجات با پروردگارش
و زمانی برای حساب کشیدن از خویش و زمانی برای اندیشیدن در نعمت هایی که خدای
عزوجل به وی ارزانی داشته است
و زمانی برای بهره‌مند ساختن نفس خود از حلال (لذت‌های نفسانی حلال)
زیرا این زمان کمکی است به آن سه زمان دیگر و مایه ی آسودگی و رفع خستگی دل ها
می‌باشد.» (الخصال، ص ۵۲۵، ح ۱۳)

امام کاظم (ع) فرمود:

سعی کنید اوقات خود را به چهار قسمت کنید
زمانی برای مناجات با خدا؛
زمانی برای کسب و کار؛
زمانی برای معاشرت با برادران و افراد مورد اعتمادی که عیب هایتان را به شما گوشزد
می‌کنند و در باطن خیر خواه شما هستند؛
و زمانی برای بهره‌مند شدن از لذت‌های غیر حرام.
(بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۲۱، ح ۱۸)

پیامبر اکرم (ص):

هر کس مؤمنی را شاد سازد، مرا شاد ساخته و هر کس مرا شاد نماید، خدا را شاد کرده
است. (الکافی، ج ۲، ۱۸۸)

ب/۲ - اما همان طور که در متن سؤال اشاره نمودید، گویا بسی اری از مردم (حتی مؤمنین) اصول و حتی فروع
شادی کردن را نمی‌دانند و گمان می‌کنند که شادی و نشاط یعنی موسیقی، رقص و آواز (اعم از سنتی یا مدرن)!
لذا هر کجا سخن یا موضوع جشن و شادی مطرح می‌گردد، قبل از هر چیزی به یاد موسیقی و آواز خوانی و اگر
شد، رقص و به اصطلاح پایکوبی می‌افتند! این بیماری چنان مبتلا به اکثریت شده است که حتی نهادهای اجرایی
کشور را نیز دچار کرده است. چنان چه صدا و سیما نیز برای ایجاد نشاط، شادی، سرور و جشن (حتی اگر برای
سالروز میلاد اهل عصمت (ص) یا بعثت یا غدیر هم باشد) به موسیقی و آواز متوسل می‌گردد! البته این تقصیر
علمای دینی نیست، بلکه فرهنگ جاهلی است که نسل به نسل منتقل شده است.

پیامبر اکرم (ص) فرمود:

خداوند مرا به عنوان رحمتی برای جهانیان برانگیخت و من سازها و نی ها و امور جاهلیت
را نابود (قدغن، ممنوع و حرام) می‌کنم. (منتخب المیزان الحکمه، ج ۲، ص ۷۸۳)

امام صادق (ع) فرمود:

آواز خوانی، از جمله گناهانی است که خداوند عزوجل برای آن وعده ی آتش داده است،
آن جا که (لقمان - ۶) می‌فرماید: «و برخی از مردم خریدار سخن بیهوده هستند تا مردم
را به هیچ دانشی از راه خدا گمراه کنند و راه خدا به ریشخند گیرند. برای آنان عذابی
خوار کننده خواهد بود...» (الفقیه، ج ۴، ص ۵۸)

پس، از آن جا که دین اسلام منطبق بر فطرت انسان و خلقت جهان است و موسیقی به مفهوم و مصادیق امروزی
توصیه نشده است، معلوم است که فطرت آدمی هیچ نیازی به این نوع از موسیقی ندارد و این یک باور و نیاز
کاذب جاهلی (شیطانی) است که نسل به نسل به آدمی القا شده است و هیچ ضرورتی ندارد که شادی، نشاط و

سرور، مستلزم موسیقی و آوازه خوانی باشد و بدون توسل به آنها هیچ شادی یا نشاطی میسر نبوده و محقق نگردد.

ب/۳ - اما درباره‌ی موسیقی سنتی و مدرن نیز در نظر داشته باشید که ضد تبلیغ چنان از «موسیقی سنتی» یاد می‌کند که گویا نوع شرعی موسیقی می‌باشد! لذا سعی دارد با به کار بردن واژه‌ی «سنتی»، موسیقی حرام را ذبح شرعی نموده و آن را حلال قلمداد نماید! و حال آن که موسیقی سنتی نیز در زمان خودش موسیقی مدرن بوده و برای لهو و لعب در کاخ‌های سلاطین و محضر اشراف و مترفین وقت نواخته می‌شده است. و گر نه به لحاظ شرعی و منطقی، چه فرقی وجود دارد بین موسیقی سنتی با خوانندگی ملوک ضرابی یا مرضیه، با موسیقی مدرن با خوانندگی گوگوش یا مایکل؟! هر دو به تناسب شرایط روز و ذوق مخاطبین و ضرورت های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مترفین می‌باشد.

ملاحظه: قابل توجه آن که یوخی می‌گویند: خیر، موسیقی سنتی اصیل است و از اصول و معانی خاصی برخوردار می‌باشد و ...، اما اگر دقت نمایید، آن چه که امروز توسط غرب به عنوان موسیقی مدرن، شاد یا پاپ ارائه می‌شود، همان موسیقی، آوازه خوانی و رقص اصیل آفریقایی‌ها می‌باشد که برای خودشان اصیل و حرکاتش دارای معانی است و جهان غرب آن را به تصرف و سپس تحریف درآورده، حرکاتش را با سکس و فحشای غربی و محتوایش را با هرزه‌خوانی تغییر داده است. که البته این امر دلایل و اهداف بسیاری در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دارد.

چه کسی می‌تواند لذت شادی و نشاط سفر همراه با عزیزانش به یک طبیعت زیبا و چشم نواز را که مدت‌ها از آرامش اعصاب آن استفاده می‌کند و خاطرات به یاد ماندنی آن را مرور می‌کند، با شنیدن یک قطعه موسیقی که شادی‌ها یا غصه‌های کاذبی را به او القا می‌کند، مقایسه نماید. و اگر مجاز گردد بین این دو برنامه جهت نشاط و تفریح یکی را انتخاب کند بعید است، سفر به منطقه‌ای زیبا و دیدنی از جهان هستی را که تمام حواس او از نعمات بهره‌مند می‌شود را به یک قطعه موسیقی را ترجیح ندهد.

پس، همان گونه که اشاره نمودید، ما [اعم از سیاست‌گذاران و مردم] باید شادی، نشاط و سرور واقعی را که نیاز فطری بشر است بیاموزیم و آموزش دهیم، نه این که به نام «دین و اسلام» به یکی از دو طرف حرام سنتی و حرام مدرن متمایل گردیم.

ش(تهران): در خارج حتی به زنانی که لباس های بدحجاب آن چنانی پوشیده اند کسی متلک نمی گوید، اما در ایران هر کسی به خودش اجازه می دهد که متلکی بگوید. علت چیست؟!

x-shobhe: باید اذعان داشت که هر دو طرف صورت مسئله غلط است . نه در خارج چنین است که هیچ کس متلک نگوید و نه در ایران چنین است که «هر کسی» به خود اجازه می دهد.

متلک گفتن با دیگران، اعم از این که به مرد بگویند یا به زن، به بدحجاب بگویند و یا به محجبه و در خارج بگویند یا در ایران، ریشه در کاستی ها و ناهنجاری های متفاوت و متعددی دارد که از آن جمله می توان به ضعف فرهنگ، ضعف اخلاق، ناهنجاری های رفتاری، ضعف شخصیت، جهل، خود کم بی بینی، ترس و ... اشاره نمود که البته گاهی ممکن است شرایط محیطی زمینه ی مساعدی برای متلک گفتن (مثل بدحجاب) ایجاد نماید و گاهی ممکن است هیچ زمینه ی محیطی هم وجود نداشته باشد. چنان چه برخی نسبت به هر موضوعی متلک می گویند. اگر چه مسئله یک مبحث یا موضوع سیاسی، ادبی، هنری، اجتماعی یا اقتصادی باشد.

به طور کلی کسی که می خواهد در مقابل شخصی یا موضوعی ابراز وجود کند تا بدین وسیله ارتباطی (موافق یا مخالف) با فرد یا موضوع برقرار نماید، اما قابلیت های لازم را در خود نمی بیند و حرفی برای گفتن ندارد و در ضمن ترسو نیز هست، زبان به متلک می گشاید.

اگر از نسل گذشته (والدین یا میانسال ها) که ایام قبل از انقلاب اسلامی را درک کرده اند سؤال نمایید، متوجه می شوید که به لطف خدا و برکت انقلاب اسلامی، سطح شعور، ارزش، شخصیت، علم، اتکای به نفس و ... در مردم و به ویژه در میان جوانان بسیار بالا رفته است و فرهنگ متلک گویی (در هر موردی) تقریباً و به تناسب از صد به نزدیک صفر رسیده است. و البته زمینه های مساعد نیز به آن شدت وجود ندارد و تقلیل یافته است.

در خارج از کشور نیز نه تنها متلک وجود دارد، بلکه بسیار هم زیاد است، منتهی چون «غیرت» وجود ندارد، آن گفتار دیگر متلک محسوب نمی گردد. مضاف بر این که در خارج (آمریکا و اروپا) زن جز برده ی بی ارزش، تسلیم و کالایی ارزان چیزی نیست. لذا بیش از میزانی که از کمیت متلک گویی برای برقراری ارتباط کاسته شده، به میزان فحشا و تجاوز، حتی به محارم و کودکان حتی در خانواده، کلیساها و مدارس اضافه شده است . که البته این خود از دست آوردهای بدحجابی است.

به عنوان مثال نسبت بدحجابی در کشوری چون ایتالیا به مراتب بیشتر از سایر کشورهای اروپایی است . البته علل متفاوتی دارد که در رأس آن سابقه ی تعصب دینی و مذهبی و ملی آنها از یک سو و وجود واتیکان از سوی دیگر است و همین امور سبب گردیده که بیش از سایر کشورهای اروپایی هدف تهاجم و حملات فرهنگی قرار گیرد. اما به هر علتی، کثرت و شدت بدحجابی سبب شده است که فساد و فحشا در آن کشور نیز بیشتر گسترش یابد . چنان چه طبق اذعان مراکز رسمی و آماری ایتالیا، نزدیک به ۷۰٪ از نوجوانان دختر و پسر ایتالیایی، اولین رابطه ی جنسی خود را (اعم از اختیاری یا تجاوز) با اعضای خانواده ی اول و سپس نزدیکان و سپس سایرین تجربه می کنند.

اگر چه قرار گرفتن دختران و زنان در چنین جایگاه تأسف باری هر گونه زمینه برای متلک را از بین می برد، ولی هنوز هم متلک گویی وجود دارد.

ش(عربستان): اصل عید نوروز چیست؟ و آیا در اسلام این چنین عیدی را داریم؟ ! و آیا پیامبر اکرم(ص) و اهل بیت(ع) آن را قبول دارند؟

بهار

۱۳۸۹

پاسخ به سوالات و شبهات

www.x-shobhe.com

x-shobhe: هر ملت و قومی ابتدا و سرآغازی را برای شمارش تقویم سال خود در نظر گرفته است. به عنوان مثال بسیاری از ملل جهان اول ژانویه را سرآغاز شمارش تقویم سال قرار داده اند و بسیاری دیگر مانند برخی از کشورهای عربی، اول محرم را ابتدای سال قرارداده‌اند و در قرون گذشته نیز اول ربیع‌الاول ابتدای سال عربی بود. برخی از ملل گردش سال را بر اساس گردش ماه تعریف کرده‌اند که سال آنها «قمری» است و برخی دیگر نیز سال را بر اساس گردش خورشید به شمارش در می‌آورند که به سال آنها «شمسی» اطلاق می‌گردد. البته چه بر اساس گردش خورشید و چه بر اساس گردش ماه، باید یک مبدأی نیز برای شمارش سال‌ها تعیین گردد که اغلب کشورهای مسیحی، روزی را به عنوان سالروز میلاد حضرت مسیح تعیین کرده‌اند، لذا تاریخ‌شان «میلادی» نام گرفته است و اغلب کشورهای اسلامی مبدأ شمارش تاریخ خود را سالروز هجرت پیامبر اکرم (ص) تعیین کرده‌اند که سال آنها نیز «هجری» نامیده می‌شود. پس اگر سال آنها بر اساس گردش ماه باشد «هجری قمری» و اگر مانند ایران بر اساس گردش خورشید باشد، «هجری شمسی» نامیده می‌شود. بسیاری از ملل جهان، به همراه و متناسب طبیعت، ابتدای سال را آغاز بهار که طبیعت نیز نو می‌شود و حیات جدیدی آغاز می‌گردد قرار داد هاند که به آن «نوروز» (روز نو - روز جدید) گفته می‌شود. البته ایرانی‌ها قدیمی‌ترین و بزرگ‌ترین ملتی هستند که «نوروز»، یعنی سر آغاز فصل بهار را شروع تقویم سال خود قرار داده‌اند.

آغاز سال با جشن و سرور، که به آن «عید» می‌گوییم، یک سنت ملی است و نه دینی. لذا ضرورتی ندارد که حتماً در اسلام بدان توجه شده باشد و پیامبر اکرم (ص) یا اهل بیت(ع) در باره‌ی آن موضعی اعلام نموده باشند. لذا در سنت‌های ملی کشورهای متفاوت، مانند: روز استقلال، روز مادر، روز طبیعت، روز کارگر و ...، باید توجه داشت که آیا منافات یا ضدیتی با اسلام دارد یا خیر؟ پس اگر منافاتی نداشته باشد، از نظر اسلام نیز پذیرفته است البته لازم به یادآوریست که بین حضرات اهل عصمت (ع)، فقط وجود مبارک و مقدس حضرت ثامن الحجج علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام به ایران تشریف آوردند. لذا مردم مسلمان و شیعه، رسم و سنت ایرانیان مبنی بر قرار دادن ابتدای بهار برای آغاز تقویم سال و برپایی جشن و سرور «عید» به همین مناسبت را به ایشان عرضه داشتند و ایشان نه تنها منعی بر آن ننهاده‌اند، بلکه بسیاری از سنت‌های مردم در چنین روز و عیدی (مانند: صله ارحام، دید و بازدید، عیدی دادن و ...) را ارج نهادند. و دعای معروف «تحویل سال نو» را به ایرانیان آموختند. لذا در تاریخ مستند است که شخص ایشان (ع)، مانند سایر ایرانیان در روزهای عید پذیرای بازدید کنندگان بودند. رجال، تجار، علما و سایر مردم به دیدن ایشان می‌آمدند و برخی نیز هدایای بسیاری تقدیم می‌کردند و ایشان نیز به بازدید دیگران و از جمله فقرا و مستمندان می‌رفتند و این هدایا را بین آنها تقسیم می‌کردند. البته روایات بسیاری درباره نوروز وجود دارد. مانند این که خلقت حضرت آدم (ع) در نوروز بوده است - در بهار بسیار یاد قیامت کنید، همان طور که طبیعت زنده می‌شود، در قیامت نیز انسان‌ها زنده و محشور می‌شوند - خود را در معرض بادهای بهاری قرار دهید که چنان چه طبیعت را زنده و جوان می‌کند، بدن شما را نیز جوان می‌کند و خود را در معرض بادهای پاییزی قرار ندهید که چنان چه سبب خزان آنها می‌شود، بدن شما را نیز پیر می‌کند و... در جمع‌بندی توجه داشته باشید که هیچ سنت ملی، جشن، سرور و عیدی از نظر اسلام مردود نیست، مگر آن که با آموزه‌های اعتقادی و دینی منافات داشته باشد و هیچ رفتاری نیز ممدوح نیست، مگر آن که منطبق بر دین مبین اسلام باشد. البته «عید»‌های دینی و مذهبی مثل «عید فطر»، «عید قربان» یا «عید غدیر» یا سالروز میلاد پیامبر اکرم(ص) و ائمه‌ی اطهار(ع) [که البته شخص آنها سالروز میلاد خود را عید اعلام ننموده‌اند] برای همه‌ی مسلمانان و شیعیان عید است و در نهایت آن که

امیرالمؤمنین(ع) فرمودند:

عید آن روزی است که در آن گناهی مرتکب نگردید

متن کامل سؤال : این شبهه را کسی برایم مطرح کرد و نتوانستم جواب بدهم . لطفاً راهنمایی

ش(مشهد): زمان نمی‌تواند بخشی از جهان هستی باشد، زمان بی‌آغاز است، پس محال است که خدا زمان را آفریده باشد! پس آن چه ازلی و ابدی است، خود زمان است...؟

کنید: ابتدا فرض می‌کنیم که زمان بخشی از جهانی است که از فضا - زمان و رویدادهای در آن تشکیل شده و «فضا- زمان»، قابل جدا شدن و انفکاک از جهان و رویدادهای آن نیست. تئوری آفرینش دارای این پیش فرض است که زمانی وجود داشته که در آن هنگام، جهان وجود نداشته و بعد آفریده شده و به وجود آمده. اما چون همانطور که گفتیم خود زمان بخشی از جهان است، پس پیش فرض نظریه ی آفرینش به این معنی است که «زمانی وجود داشت که زمان وجود نداشت.» همان طور که می‌بینید این پیش فرض نامعقول است و به این معنی است که در حالی که هیچ جزئی از زمان وجود نداشته، جزئی از زمان وجود داشته که مهمل و بی معنی است. بنابراین تئوری آفرینش بر پایه یک پیش فرض کاذب و مهمل ساخته شده و خودش نیز کاذب است. بخش دوم این است که شاید شما بگویید زمان مستقل از جهان وجود دارد پس بگذارید با فرض شما پیش برویم. حال می‌گوییم برای این که زمان آفریده شده باشد باید زمانی باشد که زمان نبوده باشد و باز هم این مهمل است چون (به این معنی است که در یک زمان، جزئی از زمان وجود داشته در حالی که کل اجزاء زمان وجود نداشته!) پس محال است که خدا زمان را آفریده باشد و زمان بی‌آغاز است (چون آغاز، خود، مفهومی زمانی است و در زمان رخ می‌دهد و برای این که زمان شروع شده باشد، باید قبل از شروعش، نبوده باشد اما خود قبل و بعد هم مفاهیم زمانی هستند و حالات و احاد زمان هستند و چون قبل، یک زمان است باز به همین معنی می‌رسد که در صورتی که هیچ یک از اجزاء زمان نبوده جزئی از زمان بوده. به علاوه اگر خود زمان نبوده، خود زمان در چه زمانی می‌توانسته شروع شود؟ هر چیز در لحظه ای از زمان شروع می‌شود! بنابراین چون هیچ هستی قبل از زمان ممکن نیست (چون قبل همیشه در زمان است)، هستی همواره زمانمند بوده و چون که زمان جزوی از کل هستی زمانمند است و چون زمان بی‌آغاز است، هستی زمانمند همواره وجود داشته. : حال بنابراین دو بخش، آن چه ممکن است ازلی و ابدی باشد زمان و خود هستی است و نه آفریننده هستی چون کلاً آفرینش هستی زمانمند محال است و آفریننده برای آن ممکن نیست. (چون زمانی نیست که آن نبوده باشد و بعد آفریده شود).

x-shobhe: اگر تعاریف صحیح و درستی از واژه ها و مفاهیمی چون : هستی، هستی‌بخش، زمان ... در اختیار باشد، پاسخ بسیاری از این دسته سوالات معلوم می‌گردد. اما تعاریف نادرست یا غیر جامع سبب بروز و ظهور بسیاری از سوالات و شبهات می‌گردد. به عنوان مثال در جمع‌بندی سؤال فوق آمده است: «و چون که زمان جزوی از کل هستی زمانمند است ...» و حال آن که هستی، جزء و کل ندارد که زمان جزوی از آن محسوب گردد. مضاف بر این «زمان جزوی از هستی زمانمند» دور تسلسل است. لذا ابتدا به تعاریفی مختصر که مبین پاسخ نیز می‌باشد اشاره می‌گردد.

زمان:

زمان، چیزی نیست که جزئی از جهان (که البته واژه ی عالم هستی گویاتر است) باشد و «قبل و بعد» از جمله حالات و احاد آن باشند، بلکه اساساً زمان چیزی نیست به جز «تقدم و تأخر» یا همان «قبل و بعد» که بر پیدایش و عدم مخلوق مترتب می‌گردد. و آن چه «قبل و بعد» به آن راه یابد، حادث و معدوم است.

پیدایش «قبل و بعد» نیز مستلزم حرکت است و علت حرکت، میل و عشق ناقص به کمال یا همان نیاز فقیر به غنی است. پس باید «ناقص یا فقیر» وجود داشته باشد تا حرکتی رخ دهد. یا به تعبیری دیگر، زمان (یا حرکت) متعلق و خاص موجود ناقص و نیازمند است. لذا معلوم می‌گردد که تقدم و تأخری که از آن تعبیر به «زمان» می‌نماییم، ملازم همیشگی نقص است. و نقص از صفات مخلوق می‌باشد که در اصل هستی اش نیازمند و فقیر به غیر (کمال) است. پس «حرکت، تقدم و تأخر یا زمان» ریز مخلوق می‌باشند.

دلیل دیگر بر حدوث زمان آن است که «قبل و بعد» هر دو حادث و معدوم می‌باشند. چون «بعد» پس از آن که نبوده حادث (پیدا) می‌شود و «قبل» نیز پس از پیدایش «بعد» معدوم می‌گردد.

استیلاي حدوث و عدم به «قبل و بعد» که از آن تعبیر به زمان می‌کنیم، مبین است که «زمان» خود نیز حادث است. یعنی نبوده و به وجود آمده است. پس به وجود آورنده می‌خواهد. چرا که هر چه به او «قبل و بعد» راه یابد، معلوم است که ذاتاً «هستی» نیست و در هست شدن یا هستی یافتن خود نیازمند به غیر است.

اینجا دیگر جملات سؤال مبنی بر این که: پس، «زمان» در چه زمانی نبوده و از چه زمانی به وجود آمده است [که موجب دور تسلسل یا تناقض در ذهن است] جمله‌بندی غلط و نشأت گرفته از فقر کلمه برای توصیف است. واقع این است که حرکت معلول نیاز است و نیاز بیانگر نقص (نیستی) است. پس از آن جا که حرکت [یا همان تقدم و

تأخر] که با حدوث و عدم پیدا می شود و از بین می رود، خود حادث بوده و از ویژگی های حادث به شمار می رود و حرکت، تقدم و تأخر که از آن به زمان تعبیر می کنیم، به «ازلی» راه ندارد.

هستی:

هستی، همان «کمال مطلق» است. (البته واژه ی مطلق نیز به نوبه ی خود حد است و فقط به خاطر فقر واژه ی لازم برای تعریف به کار می رود). یعنی هیچ گونه نقص یا نیستی و نیازی به آن راه نمی یابد. لذا فرض حرکت (تقدم و تأخر) یا زمان برای او بی محل و خطاست.

اگر سؤال شود که «هستی» از چه زمانی هست شده است؟ پاسخ آن است که به آن چه نبوده و پیدا شده دیگر «هستی» اطلاق نمی گردد، چرا که هستی همیشه مطلق است و نیستی به او راه ندارد که تقدم و تأخر پیدایش به او راه پیدا کند. مضاف بر این که اگر فرض شود که هستی «زمانی» نبوده و سپس پیدا شده است، اولاً زمان بر «هستی» سبقت می یابد و این محال است چون زمان خود از هستی برخوردار می باشد و ثانیاً پیدا شدن یا هستی یافتن پس از نبودن، نشانه ی فقر و نیاز به هستی بخش است. پس دیگر به آن هستی اطلاق نمی شود. هستی و هستی بخش، دو موجود جداگانه نیستند که فرض بگیریم زمان همان هستی است و ازلی بوده و آفریننده هستی کس دیگری بوده و ...

هستی متعدد و متکثر نیست، بلکه واحد و احد است. چرا که تعدد و تکثر نشانه ی حد است و محدودیت نیز نشانه ی فقر، نقص و نیستی است که همگی از صفات مخلوق می باشند. پس هستی یکی است که در ماهیات متکثر تجلی می کند. هستی آب، هستی انسان، هستی ملک، هستی ...، در اصل «هستی» فرقی ندارند. چرا که حتی تصور تنوع و تکثر «هستی» آن را وارد در حدود و ثغور و فقر و نیستی می نماید.

اما تجلی «هستی» در ماهیات متفاوت، شدت و ضعف مرتبه دارند. یا به تعبیر دیگر ماهیات از مراتب وجودی (هستی) متفاوتی برخوردار هستند. دقت شود که تعدد به مرتبه ی وجود برمی گردد و نه به خود وجود یا هستی. به عنوان مثال اگر بخواهیم مفهوم را با عدد مبین کنیم: می گوئیم: اگر مرتبه ی وجودی یک تک سلولی ۱۰ باشد، مرتبه ی وجودی یک شیء جامد هزار، یک گیاه ده هزار و ... می باشد. (البته این فقط مثال است). یعنی اگر یک تک سلولی متجلی هزار مرتبه از مراتب هستی یا کمال باشد، یک گیاه متجلی ده هزار مرتبه ی آن است، نه این که نوع هستی آنها با هم متفاوت است. و خود هستی بما هو هستی، مطلق است و حدی ندارد. پس، هستی چیزی نیست و هستی بخش چیز دیگری. و واژه ی «هستی بخش» فقط برای انتقال مفهوم استعمال می گردد. یعنی تجلی هستی، همان «هستی بخشی» است.

هستی و زمان:

از آن جا که «هستی» کمال مطلق است و هیچ گونه نقص و نیستی به آن راه ندارد، معلوم می شود که منزله از «حدوث و عدم» است. و از آن جا که «حدوث و عدم» عین حرکت یا تقدم و تأخر (زمان) است، مشخص می گردد که حرکت یا زمان به «هستی» یا به تعبیر دیگر «کمال مطلق» راه ندارد. و از آن جا که وجود حرکت، تقدم و تأخر یا زمان ملازم با حدوث و عدم است، معلوم است که خود زمان نیز ازلی نمی باشد. پس مخلوق است. حال این که ما می گوئیم: پس زمان، چه زمانی خلق شده است؟ و این دور تسلسل می آورد، از فقر ادبی است. در واقع شاید بتوان گفت: مبدأ زمان همان مبدأ تجلی هستی است.

از جمله خطاهای ذهنی این است که گمان می کنیم، زمان نیز مانند: مکان یا انسان، یک موجود معین است. در حالی که یک مفهوم است برای «حرکت» یا همان تقدم و تأخر. ملاحظه: هستی [که همان کمال مطلق و منزله از هر گونه نقص و نیستی است] همان ذات مقدس باریتعالی می باشد که تجلی او را «عالم هستی» یعنی علامت های عالمانه ی هستی می نامیم. لذا هر چه از زمان، مکان، فضا، بعد، حرکت، ثقل و ... که می بینیم یا می شناسیم، همان تجلی ذات مقدس هستی «الله جل جلاله» است.

پس، مشخص شد که زمان، همان حرکت یا تقدم و تأخر است و حرکت مختص به نیازمند و فقیر [ناقص] است. نقص نیستی است، لذا به «هستی» راه ندارد. پس، زمان (حرکت، تقدم و تأخر) نیز به هستی راه ندارد. بی تردید تأمل، تفکر و تدبر در فرازهای کلام نورانی حضرت امیر علیه السلام که در خطبه ی اول نهج البلاغه درج گردیده است، راهنما و پاسخ گوی بسیاری از این دسته سوالات می باشد که به عنوان تبرک فقط به چند فراز آن اشاره می گردد:

امیرالمؤمنین علیه السلام:

... فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ، وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ تَنَاهُ وَمَنْ تَنَاهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ، وَمَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهَلَهُ، وَمَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَمَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ، وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ.

پس، کسی که خداوند سبحان را وصف کند، به درستی که برای او قرینی قرار داده است (صفت و موصوف را جدا و خداوند را مرکب از آن دو دانسته است) و هر کس قرینی برای او قرار دهد، برای او تعدد (دوتایی - صفت و موصوف) قائل شده است

و هر کس تعددی برای ذات او قائل شود، او را دارای اجزا دانسته و هر کس او را (مرکب) و دارای اجزا ببیند، به او جاهل است. و هر کس به او جاهل باشد، به او اشاره می کند. (برایش فضا یا مکان یا جهت قایل می شود. چرا که اجزا محدودند و مرکب از اجزا نیز محدود است و مح دود مرز معینی دارد).

و هر کس به او اشاره کرد، برای او حد قائل شده است و هر کس برای او حد قائل شود او را به شمارش درآورده است
وَمَنْ قَالَ فِيمَ؟ فَقَدْ ضَمَّنَهُ، وَمَنْ قَالَ عَلامَ؟ فَقَدْ اءْخَلَى مِنْهُ . وَمَنْ قَالَ عَلامَ؟ فَقَدْ اءْخَلَى مِنْهُ.

و هر کس بگوید : او در چیست (مثلاً در زمان یا مکان)؟ او را ضمن چیزی دانسته است

و هر کس بگوید : او بر چیزی است (مانند روی عرش، روی آسمان و ...)، هر جای دیگری را از او خالی دیده است.

كائِنْ لَّا عَن حَدَثٍ مَوْجُودٌ لَّا عَن عَدَمٍ.

بودی است که حادث نگردیده و موجودی است که از عدم به وجود نیامده است (ازلی).

مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَّا بِمُقَارَنَةٍ، وَغَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَّا بِمُزَايَلَةٍ،

با هر چیزی است نه به صورت قرین و غیر هر چیزی است نه به معنای بیگانگی و جدایی. (به تعبیری در حالی که هیچ چیزی او نیست، همه چیز تجلی اوست . هستی در هر چیزی تجلی و سریان دارد).

فَاعِلٌ لَّا بِمَعْنَى الْحَرَكَاتِ وَالْأَلَّةِ،

فاعل (انجام دهنده) است نه معنی انجام حرکات و استفاده از ابزار.

بَصِيرٌ إِذْ لَّا مَنظُورَ إِلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ،

بینا (با بصیرت) بوده (و هست) حتی هنگامی که مخلوقی که به او نظر کند نبود.

مُتَوَحِّدٌ إِذْ لَا سَكْنَ يَسْتَأْنِسُ بِهِ وَلَا يَسْتَوْحِشُ لِفَقْدِهِ،

متوحد (یگانه) چرا که کسی وجود نداشت که با او انس بگیرد و یا از نبودنش (و تنهایی خود) وحشت نماید.

إِنشَاءَ الْخَلْقِ إِنشَاءً وَ إِنْتِدَاهُ إِنْتِدَاءً، بِلَا رَوِيَّةٍ أَجَالَهَا . وَلَا تَجْرِبَهُ إِسْتِفَادَهَا، وَلَا حَرَكَةَ أَحْدَثَهَا، وَلَا هَمَامَهُ نَفْسٍ اضْطَرَبَ فِيهَا، أَعَالِ الْأَشْيَاءِ لَأَوْقَاتِهَا ...،

خلقت را آن چنان که باید إنشاء (قصد تحقق) کرد و آن چنان که باید آغاز نمود . بدون آن که از تجربه‌ای استفاده کرده باشد و بی آن که حرکتی ایجاد کند و بدون آن که تصمیم آمیخته با اضطرابی در او راه داشته باشد . [آفرینش] هر چیزی را در وقت خود محول نمود

لذا معلوم می شود از آنجا که به هستی، نیاز و نیستی راه ندارد، او برای فعل حرکتی انجام نمی دهد که تقدم و تأخر یا زمان را ایجاد نماید و زمان ملازم مخلوق است. یا به تعبیری دیگر، زمان یک موجود خاص نیست، بلکه به تقدم و تأخر پیدایش تجلی‌های هستی، زمان اطلاق می‌گردد.